# نشریه کمک آموزشی اندیشه بسیج 36

## مشخصات کتاب

نویسنده : جمعی از نویسندگان   
ناشر: معاونت تربیت و آموزش عقیدتی سیاسی سازمان بسیج مستضعفین  
ویژه فرماندهان و مدیران بسیج  
شماره 36

## سپیده سخن

السلام علی ربیع الانام و نضره الایام؛  
سلام و درود فراوان خدا بر سنگربانان حریم ولایت؛  
سلام بر عاشورائیان سرخ‌اندیشی که در حماسه جاوید 22 بهمن سال حماسه سیاسی و اقتصادی بار دیگر جلوه‌هایی از اقتدار، عزت، غیرت، حمیت و ایثار نینوائی خویش را به رخ ابلیسیان زمان کشانده و با فریادهای رسای مرگ بر آمریکا با گزینه‌های روی میز اسلامی، دنیای استکبار را به لرزه درآوردند و شکوه دیگری از حماسه سیاسی را بر جریده رشادت‌های مردان و زنان ایران زمین به ثبت رساندند؛ همانانی که نشان دادند تحریم و تهدید، نه تنها خللی در عزم و اراده مردم این مرز و بوم وارد نمی‌کند؛ بلکه با تأسی به راهبردهای ولایی مولا، امام عزیز و رهبر فرزانه با پیشه ساختن اقتصاد مقاومتی، راه را بر اجانب می‌بندند و صلابت ایرانی را بر تارک تاریخ به منصه ظهور می‌رسانند. و درود بر شما حاملان پیام عاشورایی در بسیج که اینک با دریافت سی‌و ششمین شماره از اندیشه بسیج، پس از فراز و فرودهای فراوان و تغییرات مدیریتی و علمی همچنان در کنار دوستان و همکارانتان در معاونت تربیت و آموزش عقیدتی سیاسی نمایندگی ولی فقیه در بسیج، با رهنمودهای ارزنده و کاربردی خویش ما را در تکمیل و تداوم این چرخه ارتباطی و علمی یاری فرمایید؛ بدانید که این نشریه متعلق به خود شماست و ما منتظر آثار شما هستیم. سردبیر

## وهابیت، ریشه ها و مواضع فکری

### مشخصات مقاله

نویسنده : مجید خانی زاده کارشناس ارشد علوم قرآن و حدیث

### چکیده

بررسی مبدأ پیدایش فرقه و عقاید وهابیون و نظر اهل تسنن موضوع این مقاله می‌باشد که با اشاره‌ای اجمالی به تاریخچة وهابیت و روند شکل‌گیری و گسترش آن مشخص شد بر خلاف گفتمان رایج که محمد بن عبدالوهاب را به عنوان مؤسس این فرقه معرفی می‌کند، ابن تیمیمه به عنوان ایدئولوگ و در واقع پایه‌گذار آئین وهابیت است که با به تصویر کشاندن نگاهی متفاوت و افراطی از دین، به دلیل برداشت‌های ناصواب و صحیح، آینده را برای نوظهوران و افراطیونی چون محمد بن عبدالوهاب هموار ساخت تا این فرد که از ابتدای ورود به فراگیری علوم دینی تشنگی قدرت و نشانه‌های ارعاب در او نمایان بود، به راحتی ملعبة دست بازیگردانان استعماری و در رأس آنها انگلیس با به عرصه آوردن تشنة قدرت دیگری چون محمدبن سعود، بستر را برای معرفی محمد بن عبدالوهاب به عنوان رهبر دینی و سعودی به عنوان حاکم فراهم ساخت و گروهی از مردم را با آنها هموار ساخت.   
واژگان کلیدی: وهابیون، سلفی‌گری، صفات خبریه، أهل حدیث، اهل رأی

### مقدمه

ظهور فرقه‌ای جدید و افراطی در دورانی که تا حدودی مذهب شیعه از جایگاه و پایگاه مناسبی برخوردار بود، بسیاری از عقاید و مسائل کلامی و انحرافی جدیدی را که توسط عده‌ای مغرض، کج اندیش و ناآگاه نسبت به آیین مقدس اسلام و عقاید اسلامی وارد شد، تأثیر نامطلوبی در روابط اجتماعی مسلمین نهاد و وهابیت را با نگرشی دین‌ستیز وارد نظام مدیریتی جهان نمود. به اعتقاد عامه مردم، شخصی به نام محمد بن عبدالوهاب بنیانگذار مکتب وهابیت است؛ اما باید دانست که عقاید او متاثر از اندیشه‌های ابن‌تیمیه است که با طرح یک سری مسائل ناصواب و مغایر آموزه‌های دینی مسلمین آن را پایه‌ریزی کرد و تا امروز دنیای معاصر خاصه جهان اسلام را به خاطر بدعت های ناروا و عقاید مسموم خویش به تفرقه و ناهنجاری دعوت کرده و تخم شوم نفاق و افتراق را در میان آحاد مسلمین پراکنده است.  
محمدبن عبدالوهاب برای ترویج اندیشه‌های وی، به دنبال محیطی مناسب می‌گشت؛ از این رو با انتخاب عربستان سعودی، با تحت الشعاع قراردادن محمدبن سعود و عبدالعزیز سعود، حوزه تبلیغ عقاید وهابیت را گسترش داد و به دلیل همسانی و همسویی با خواسته‌های استعمار پیر ـ انگلیس ـ در راستای ایجاد اختلاف بین مسلمین و نیز مصادف شدن این عملیات تبلیغی با جنگ ایران و روسیه و جنگ اکراد تجزیه‌طلب در عراق به عنوان کانون‌های خاستگاه شیعی، عملاً موانع تبلیغ، سرگرم حل بحران خود گشته و محمدبن عبدالوهاب در فضایی آزاد و آرام به گسترش تبلیغ فرقه نوظهور خود پرداخت.  
بررسی مبانی اعتقادی این فرقه ضاله که عمدتاً حول محورهای بی پایه و اساسی چون توصیف صفات ذات اقدس اله با صفات خبریه و معانی لغوی، عدم استغاثه و یاری از ائمه و حرمت سفر به زیارت پیامبر اعظم صلی‌الله علیه و آله و سلم و به دیگر سخن قطع ارتباط با ائمه هدی و معصومین علیهم السلام می باشد، مستلزم واکاوی و بازخوانی و ریشه‌یابی ظهور این فرقه گمراه است. از این رو آنچه در ادامه خواهید خواند؛ فرازهایی از این شکل‌گیری شوم انحراف اعتقادی در تاریخ اسلامی است.

### ریشه ها و مواضع فکری وهابیت

وهابیت از جهاتی به جریان خوارج صدر اسلام بسیار شبیه بود. هر چند که به ظاهر با آن مخالف بودند. شعار آنها همان «لا حکم الا لله» بود. آنها سایر مسلمانان را تکفیر می‌کردند و به جان و مال آنها تجاوز می‌کردند. در حالی که به غیر‌مسلمانان هیچ آسیبی وارد نمی‌کردند. همچنین از جریان «اهل حدیث» نیز تأثیر گرفته بودند. اهل حدیث بر خلاف اهل رأی سخت مخالف عقل بودند و تنها به ظواهر قرآن و حدیث تکیه می کردند. منع زیارت قبور پیشوایان دین عدم جواز ساختن گنبد و بارگاه و لزوم ویران کردن آنها، منع توسل به پیامبر و ائمه و طلب شفاعت از آنها، منع سوگند به غیر خدا، مخالفت با عقل، فلسفه و تشیع و تصوف از عقاید آنها بود.  
وهابیان مسلمین را مشرک و واجب القتل دانسته اند. ابن عبدالوهاب بیش از ۲۴ بار مسلمانان غیر وهابی را مشرک و بیش از ۲۵ مرتبه مسلمانان را در رساله کشف الشبهات کاف، بت پرست، مرتد، منافق، منکر توحید، دشمنان خدا، اهل باطل، نادان و شیطان خطاب کرده است که شامل شیعه و سنی می شد. ریختن خون و تصرف اموال آنها را مباح می دانستند. و به آیه ۵۷ سوره آل عمران استناد می‌کردند. عقب ماندگی وهابیان تا آنجا بود که فرا گرفتن علوم مانند فلسفه و منطق، تاریخ، استفاده از تصویر، منع استفاده از دوچرخه - به این دلیل که ارابه و یا اسب شیطان است و با نیروی جادو و با پای شیطان حرکت می کند ـ تلفن، تلگراف و دوربین عکاسی را نیز حرام می دانستند. پاره کردن سیمهای تلفن و قتل افراد به خاطر امور جزئی مانند فرستادن صلوات بر پیامبر در مغازه و بعد از اذان در دستور کار آنها بود.

### نقش انگلیس در شکل گیری وهابیت

در واقع یکی از علل اصلی شیوع این فرقة ضاله استعمار کبیر است. زمانیکه دولت عثمانی ضعیف شده بود و قدرتش رو به کاستی گذاشته بود، دشمنان و بالخصوص انگلیسیها که به دنبال ضربه زدن به مسلمانان بودند به این فکر افتادند تا با از بین بردن مبانی اعتقادی مسلمین ، ضربات سختی را به جامعه اسلامی وارد سازند. هدف اصلی آنها ایجاد تفرقه بین مسلمانان و سپس نابودی آنان بود، انگلیسیها برای از بین بردن وحدت اسلامی ( رکنی که مورد سفارش خداوند در قرآن کریم: وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمیعاً وَ لا تَفَرَّقُوا... می‌باشد.) تلاش زیادی کردند از جمله کارهائی را که آنها در این زمینه انجام دادند می توان ایجاد فرقه وهابیت توسط یکی از جاسوسهای خود بنام مستر هِمفر را نام برد. زمانیکه همفر بعنوان جاسوس به کشورهای اسلامی (ترکیه، عراق، مصر، ایران و حجاز و...) سفر می‌کرد، با بعضی از علمای اسلامی مذاهب مختلف آشنا شد و از بعضی از آنها درسهای اسلامی آموخت وی در طول مدت حضورش در کشورهای اسلامی بصورت مداوم گزارشهایی را در رابطه با عقاید، تفکرات و وضعیت موجود حکومت عثمانی و مردم در اختیار وزارت مستعمرات انگلیس قرار می‌داد. بعد از آنکه گزارشهای خوبی را از وضعیت و عقاید مسلمین برای سران وزارت فرستاد، در یکی از بازگشتهای خود به انگلستان، وزارت او را توصیه به خواندن کتابی 1000 صفحه‌ای با نام چگونه اسلام را در هم بکوبیم، کرد که محرمانه بوده و در آن نقاط ضعف و قوت مسلمین و راه افزودن نقاط ضعف مسلمین و از بین بردن نقاط قوت آنها اشاره شده بود که همفر در کتاب خاطرات خود آنها را به صورت مختصر بیان کرده و ما در اینجا برخی از نقطه ضعفهایی را که در این کتاب آمده را بیان می‌کنیم:1- اختلاف میان شیعیان و سُنّیان با اختلاف بین حکومتها و مردم، اختلاف میان حکومتهای ترک و فارس، اختلاف میان عشایر و اختلاف بین عالمان و حکومت.2- نادانی و بی سوادی که به جز اندکی همه مسلمانان را فرا گرفته است.3- خمودی جانها، نبودن شناخت و آگاهی.4- رها کردن کلی دنیا و سمت دادن همه تلاشها به سوی آخرت.5- دیکتاتوری حاکمان و استبداد فراگیر.6- ناامنی راهها و قطع رفت و آمد جز اندکی از راهها.7- آشفتگی اوضاع بهداشت عمومی به گونه‌ای که طاعون و وبا پی‌در‌پی بر آنان هجوم می‌آورد و هر بار ده‌ها هزار را طعمه خود می‌نمایند.8- ویرانی کشورها، انهدام دشتها، بسته شدن رودها و کمی کشتزارها.9- از هم پاشیدگی در همه امور بگونه ای که هیچ نظام، قانون و مقرراتی وجود ندارد؛ اگر چه بسیار به قرآن افتخار می‌کنند اما به دستورات آن عمل نمی‌نمایند.10- پاشیدگی ویران کننده اقتصاد به گونه‌ای که فقر همه جا را در بر گرفته است.11- نداشتن ارتش منظم و سلاح کافی و در نتیجه نابسامانی ناشی از آن.12- کوچک شمردن زنان و پایمال کردن حقوق آنان.13- آلودگی بازارها، خیابانها، همه چیز و همه جا.در این کتاب پس از بیان هر نقطه ضعف یادآوری می‌شود که مقررات اسلام عکس آنست و باید مسلمانان را در نادانی نگه داشت تا به حقیقت دینشان باز نگردند. در این کتاب آمده است که اسلام: به اتحاد، دوستی و کنار گذاشتن اختلافات فرمانشان می دهد؛ در قرآن آمده است: «همگی به ریسمان الهی چنگ زنید».  
به آنها دستور می‌دهد که دانش بیاموزند؛ در حدیث است: « آموختن دانش بر هر زن و مرد مسلمان واجب است». دستور می‌دهد که آگاه باشند؛ قرآن میگوید: « در زمین گردش کنید». آنها را به دنیا خواهی فرمان می‌دهد؛ قرآن می‌گوید: « برخی از آنها می‌گویند، پروردگارا در دنیا و آخرت به ما خوبی عطا کن». آنها را به مشورت فرا می خواند؛ در قرآن آمده است: « در امورشان مشورت کنند». آنها را به ساختن راهها دستور می دهد؛ در قرآن است: « در پستی و بلندیهای زمین گام بردارید».  
آنها را به حفظ بهداشت و سلامتی فرا می‌خواند؛ در حدیث است: « دانشها چهار گونه اند: فقه برای نگهداشت ادیان، پزشکی برای نگهداشت بدنْها، نَحْو برای نگهداشت زبان و نجوم برای نگهداشت نجوم». آنان را به آبادانی می خواند؛ در قرآن است که: « همه آنچه را در زمین است برای شما آفرید».  
آنان را به نظم و ترتیب دستور می دهد؛ در قرآن آمده است که: « از هر چیزی به اندازه رویاندیم» و در حدیث است که: « سفارش می‌کنم شما را به نظم در کارهایتان». دستور می‌دهد که اقتصاد توانایی داشته باشند: در حدیث است که « هر که معاش ندارد، معاد هم ندارد». آنان را بر داشتن لشکریان قوی و سلاح امر می‌نماید؛ در قرآن است که: « آنچه می‌توانید برای مبارزه با ایشان بکار ببرید». آنان را به حرمت داشتن زنان می خواند؛ در قرآن آمده است که: « برای زنان همانند وظائفی که بر دوش آنهاست، حقوق شایسته‌ای قرار داده شده است». آنان را به پاکی و پاکیزگی فرا می‌خواند: « در حدیث است که « پاکیزگی نشانه ایمان است». این کتاب همچنین به افزودن نقاط ضعف و از میان بردن نقطه‌های قوت، سفارش می‌نماید و دلیلهای کافی را هم برای اینکار آورده است.  
آشنایی با مفهوم لغوی و اصطلاحی سلف

### مفهوم لغوی سلفی

کلمه سلف در لغت عرب به معنای گذشته است و این که می گویند قوم سلاف: یعنی گروهی که در گذشته می‌زیستند

### مفهوم اصطلاحی سلفی

اگر به شخصی به گویند سلفی یعنی او منسوب به سلف هست و این ها گروهی بودند در گذشته که به همین نام شناخته می شدند بعضی نظرشان برآن است که عوان سلف فقط بر صحابه و تابعین و تابع تابعین اطلاق دارد. گروه دیگر معتقدند سلفی گری یعنی این که شخص در فهم دین از نظر عقیده شریعت و سلوک به قدما مراجعه نماید.

### علل مخالفت وهابیان با شیعه

یکی از انگیزه های تهاجم وسیع وهابیت بر ضد مذهب اهل بیت علیهم السلام ترس و وحشت آنان از گسترش فرهنگ برخاسته از قرآن در میان جوانان و دانشمندان تحصیل کرده و استقبال آنان از این مکتب نورانی مطابق با سنت راستین محمدی صلی الله علیه وآله وسلم است. به چند نمونه توجه کنید:  
1 ـ دکتر عصام العماد فارغ التحصیل دانشگاه «الامام محمد بن سعود» در ریاض و شاگرد بن باز (مفتی اعظم سعودی)و امام جماعت یکی از مساجد بزرگ صنعاء و از مبلغین وهابیت در یمن که کتابی نیز در اثبات کفر و شرک شیعه تحت عنوان :«الصله بین الاثنی عشریه و فرق الغلاه » نوشته است پس از آن که توسط یکی از جوان های شیعه با فرهنگ نورانی تشیع آشنا شد و از فرقه وهابیت دست کشید و به مذهب شیعه گروید.

### آشنایی اجمالی با فلاسفه و دانشمندان وهابی

#### اشاره

حال که با بخشی از تاریخچه و مفاهیم رایج در ادبیات وهابیون آشنا شدیم، مناسب است مروری در احوال و اوضاع فلاسفه و دانشمندان این شبه مذهب افراطی و منحرف کرده و با شرح حال و عقاید آنان بیشتر آشنا شویم.

#### احمد بن حنبل و عقاید وی

ابوعبدالله احمد بن محمد بن حنبل بن هلال شیبانی مروزی (241 - 164) در بغداد به دنیا آمد و در آنجا رشد علمی خود را آغاز نمود. بیشترین تلاش علمی او استماع حدیث بوده است. دو چیز باعث ارتقاء رتبه او نزد مردم شد. یکی واقعه محنه و دیگری بی اعتنایی به صاحبان قدرت بود. او در سن 77 سالگی در بغداد درگذشت. در مورد جایگاه علمی او به همین بسنده می کنیم که اهل حدیث بعد از او به مسند او استناد می کردند و در علم حدیث و علوم وابسته آن جایگاه رفیعی داشت. برخی از عقاید او عبارتند از:  
1 ـ به عنوان محدّثی بزرگ و پیرو طریقه اهل حدیث با روش تأویلی برای آیات قرآن و احادیث نبوی مخالف بود.   
2 ـ ویژگی های مؤمن را این گونه شمرده است: ایمان آوردن به سلف و حق ایشان و تقدّم خلفای سه گانه بر دیگر صحابه و ایمان آوردن به بزرگی شأن علی علیه السلام، مؤمن باید از فتنه بگریزد و از خروج بر ائمه مسلمین حذر کند و دیده شدن خدا توسط اهل بهشت در روز قیامت را باور کند.  
۳ ـ به سنت خیلی اهمیت می داد و با جدالهای کلامی مخالف بود.  
4 ـ تعصب مذهبی، عدم تسامح و سخت گیری در امر دینی از دیگر ویژگی های احمد بن حنبل بود.  
احمد بن حنبل در زمنیة تألیف کتاب هم دارای عقاید خاص بوده است. به تألیف کتاب چندان خوش بین نبوده و از تألیف نهی می‌کرده است. مسند مشهورترین اثر اوست. فقه و آراء او را دیگران جمع و تدوین کرده اند.

#### ابن تیمیه

##### اشاره

شخصیت دوّم مذهب سلفیه، ابن تیمیه است. ابن تیمیه عبدالحلیم بن عبدالسلام بن عبدالله بن الخِضر... تقی الدین، ابوالعباس، ابن تیمیه،... الحرّانی ثم الدمشقی، الحنبلی... (661هـ) در حرّان به دنیا آمده و در (728هـ) در دمشق از دنیا رفته است. در خانواده ای چشم به جهان گشود که پرچم رهبری مذهب حنبلی را بیش از یک قرن بر دوش داشتند و بیان و قلم و تألیف را از همدیگر ارث می بردند. پدر او در حرّان بود تا اینکه در سال (667هـ) بر اثر خوف حمله تاتار به دمشق کوچ کردند. با این هجرت تاریخ خانواده در حرّان خاتمه یافت و در دمشق شروع شد و در سالِ وفات تقی الدین پایان یافت.  
ابن تیمیه ابتدا پرورش علمی و دینی خود را در محیط علمای حنبلی دمشق شروع کرد و در اکثر علوم آن روز از فقه و حدیث و اصول و احکام و تفسیر متبحّر شد و در مورد فلسفه و ریاضیات و ملل و نحل و عقاید ادیان دیگر مخصوصاً مسیحیت و یهودیت نیز اطلاعات فراوانی بدست آورد که در سراسر آثار او به وضوح مشهود است. پس از اجتهاد در فقه حنبلی در مذاهب فقهی دیگر تحقیق کرد و فتاوی مستقلی را ارائه داد. هنوز به بیست سالگی نرسیده بود که شایستگی فتوا و تدریس را به دست آورد.  
ابن تیمیه بر اثر قدرت بیان و وسعت دانش و زهد و عبادت خود مشهور گردید و از مراجع مهم فتوا در زمان خود شد. او از لحاظ دانش، تقوی، شجاعت و اعراض از مقامات و لذات دنیوی از افراد کم نظیر به شمار می رود. در سراسر عمر خود جز به بحث و مطالعه و تصنیف و مبارزه به کاری دیگر نپرداخت، زن نگرفت از امرا و شاهان هدیه و صله نپذیرفت و به کم قناعت کرد. تندخوی بود و در بحث گاه به مخاطب اهانت می کرد. سخت کوشی او، شرکت در نبرد شقحب بر علیه غازان ایلخان مغول، همچنین شکستن سنگی که در کنار مصلای شهر دمشق بود و می گفتند اثر پای حضرت رسول را دارد و به آن تبرک جُسته می شد، یا زندانی شدن او بر اثر بعضی فتواهای مخالف نظر فقهای مذاهب اربعه و همچنین عفو و بخشش مخالفان خود در موقع قدرت داشتن، او را به یکی از بزرگترین عالمان دینی عالم اسلام در میان اهل سنت تبدیل کرد. ابن کثیر صاحب البدایه و النهایه و احمد بن محمد مری لبلی حنبلی از شاگردان او هستند. ولی بزرگترین شاگرد و مدافع او بی شک ابن قیم جوزی (691 ـ 751هـ) است که در همه اقوال و عقاید تابع و حامی بی چون و چرای او بود و نشر عقاید او را در حیات و پس از مرگ او بر عهده داشت. او از (712هـ) تا مرگ ابن تیمیه با او ملازم بود.  
در سال 698 هـ ق، به تدریج آثار انحراف در وی ظاهر شد، خصوصاً به هنگام تفسیر آیه شریفه (الرَّحْمَـنُ عَلَی الْعَرْشِ اسْتَوَی ) ، در شهر حماة برای خداوند تبارک وتعالی جایگاهی در فراز آسمانها که بر تخت سلطنت تکیه زده است، تعیین کرد. این تفسیر مخالف آیات قرآن چون: (لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْءٌ ) و (وَ لَمْ یَکُن لَّهُ کُفُوًا أَحَدٌ ) می‌باشد که خداوند را از هر گونه تشبیه به صفات مخلوقات باز داشته است. از مسائلی که «ابن تیمیّه»رسماً به نشر آن همت گماشت قضیه جسمانیت خداوند متعال و اثبات لوازم جسمانیت مانند قرار گرفتن بر روی کرسی و خندیدن و راه رفتن و مانند این ها است.  
ابن تیمیه گفته: «ولیس فی کتاب اللّه ولا سنّة رسوله ولا قول أحد من سلف الأمّة وأئمّتها أنّه لیس بجسم وأنّ صفاته لیست أجساماً وأعراضاً؟! فنفی المعانی الثابتة بالشرع والعقل بنفی ألفاظ لم ینف معناها شرع ولا عقل، جهل وضلال». در کتاب خدا و سنت رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم و همچنین در گفتار سلف امت (صحابه) و پیشوایان دینی نیامده که خداوند جسم نیست و صفات او از جسمانیت و عرض بودن منزه است.انکار یک معنایی که شرع و عقل آن را نفی نکرده، یک نوع نادانی و گمراهی است. او می‌گوید: «والکلام فی وصف اللّه بالجسم نفیاً وإثباتاً بدعة، لم یقل أحد من سلف الأمّة وأئمتها إنّ اللّه لیس بجسم، کما لم یقولوا إن اللّه جسم». نفی و اثبات جسمانیت خداوند متعال بدعت است و کسی از بزرگان گذشته نگفته اند که خداوند جسم نیست همان طوری نگفته اند که او جسم است. و در جای دیگر می‌گوید: «فإسم المشبّهة لیس له ذکر بذم فی الکتاب والسنة ولا کلام أحد من الصحابة والتابعین». در قرآن و روایات مذمتی از مشبهه به میان نیامده و سخنی هم از صحابه و تابعین در این باره نقل نشده است. انتشار افکار باطل ابن تیمیّه در دمشق و اطراف آن غوغایی به پا کرد، گروهی از فقهاء علیه او قیام کرده و از جلال الدین حنفی قاضی وقت محاکمه وی را خواستار شدند، ولی وی از حضور در دادگاه امتناع ورزید.  
ابن تیمیّه همواره با آراء خلاف خود، افکار عمومی‌را متشنّج، و معتقدات عمومی‌را جریحه دار می‌کرد، تا اینکه هشتم رجب سال 705 ه- ق، قضات شهر همراه با وی در قصر نائب السلطنه حاضر شدند، و کتاب «الواسطیّة»وی قرائت شد، پس از دو جلسه مناظره با کمال الدین زملکانی و اثبات انحراف فکری و عقیدتی ابن تیمیّه او را به مصر تبعید کردند.  
در آنجا نیز بخاطر نشر اندیشه های انحرافی توسّط ابن محلوف مالکی قاضی وقت به زندان محکوم گشت، و سپس در 23 ربیع الأوّل سال 707 هـ ق، از زندان آزاد شد، ولی بخاطر پافشاری بر نشر عقاید باطلش، قاضی بدر الدین وی را محاکمه کرد و احساس نمود که وی در قضیّه توسل به پیامبر گرامی صلی الله علیه وآله وسلم ادب را نسبت به حضرت رعایت نمی‌کند، بنابر این او را روانه زندان کرد. عاقبت در سال 708 هـ ق، از زندان آزاد شد، ولی فعّالیّت مجدّد وی باعث شد که آخر ماه صفر سال 709 ه- ق، به اسکندریّه مصر تبعید شود، و پس از هشت ماه به قاهره بازگردد. ابن کثیر می‌نویسد: در 22 رجب سال 720 هـ ق، به خاطر فتاوای دور از مذاهب اسلامی‌به دار السعاده احضار شد، و قضات هر چهار مذهب (حنفی، مالکی، شافعی و حنبلی) او را مذمّت و به زندان محکوم کردند، تا اینکه در دوّم محرّم سال 721 هـ ق، از زندان آزاد گردید.

##### رئوس مسائل و عقاید ابن تیمیه :

1.باید خدا را با صفات خبریه و به همان معانی لغوی اش و بدون تصرف توصیف کرد، مانند استواء بر عرش، و اینکه دارای دست است؛ و دارای صعود و نزول است.  
2.بار سفر بستن جهت زیارت پیامبر و تعظیم آن حضرت حرام است، و این بدان جهت است که منجر به شرک می‌شود.  
3.توسل به اولیاء و صالحین حرام است.  
4.استغاثه به اولیاء خدا و خواندن آنها حرام است.  
5.بنا بر قبرها و تعمیر آنها حرام است.  
6.بیشتر آن فضائلی که در صحاح و سنن در حق علی و آل علی آمده صحیح نیست» .  
با توجه به مسائلی که او مطرح کرده است، انسان به این نتیجه می‌رسد که ابن تیمیه درصدد محو تمام ارتباطات معنوی بین یک مسلمان و اولیاء خدا بوده است، خصوصاً ارتباط یک مسلمان با پیامبر اسلام صلّی اللّه علیه آله و اهل بیت گرامی‌اش، و این همان چیزی است که دشمنان از صدر اسلام و خصوصاً بعد از رحلت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله در پی آن بوده اند.

##### آثار ابن تیمیه

ابن تیمیه هیچ گاه از نوشتن فارغ نبود، حتی در زندان هم همواره می نوشت. ابن شاکر مصنفات او را تا سیصد جلد نوشته و فهرست آثار او را در فوات الوفیات (ج1،ص77-82) آورده و افزوده است که فتاوی وی در هفت سال اقامتش در مصر را در بیش از 30 مجلد گردآورده اند..  
ابن تیمیه از دیدگاه اهل سنت  
1. عزامی‌شافعی می‌گوید: این مرد - ابن تیمیه - حتی بر جناب پیامبرصلی‌الله علیه و آله و سلم جسارت نموده و گفته است :بار سفر بستن برای زیارت حضرت گناه است.   
۲. قسطلانی می‌گوید: گفتار ابن تیمیه در مورد منع زیارت نبی صلی‌الله علیه و آله و سلم از زشت ترین مسائلی است که از وی نقل شده است.   
۳. نابلسی می‌گوید:این اولین گرفتاری و اشتباهی نیست که ابن تیمیه و پیروان او در آن افتاده اند چراکه وی سفر برای زیارت بیت المقدس را گناه شمرده است... و از این که آدمی‌به وسیله نبی یا غیر نبی از اولیاء به خدا توسل جوید نهی کرده است.این مسائل که نشانه سبک سری و شرم آوری اوست موجب شد که علما به طور قاطع در برابر او بایستند.چنان که حصنی در یک کتاب مستقل به رد ابن تیمیه و پیروانش پرداخته و در آن کتاب تصریح به کفر وی نموده است.   
۴. هیثمی شافعی می‌گوید: مگر ابن تیمیه کیست که به او توجه شود یا این که در مسائل اسلامی‌و دینی به عنوان مرجع شناخته شود تا نظرات او مخل به اجماع باشد؟بسیاری از دانشمندان به تعقیب سخنان فاسد و دلایل سست وی پرداخته و لغزش های ابلهانه و تخیلات ناموزون او را آشکار ساخته اند.   
۵. حصنی دمشقی می‌گوید:او فردی زندیق است و کسی که عقاید او را بپذیرد مهدور الدم و المال است یعنی خون و اموال او هدر است.   
۶. ابن حجر هیثمی‌می‌گوید:او بنده ای است که خدایش او را مخذول - یعنی به به خودش واگذار کرده - و گمراه و کور و کر و ذلیل است.

##### آیا ابن تیمیه سلفی است؟

###### اشاره

دل باختگان ابن تیمیه که دنیای خویش را در دوستی او می‌جویند سعی بر آن دارند که او را سلفی معرفی کنند، ولی این تهمتی است که هرگز و به هیچ وجه واقعیت ندارد.  
استاد سبحانی در کتاب الملل و النحل خویش این چنین آورده است: «اگر سلفیه را یک مذهب و مسلک هم بدانیم آن عبارت است از «عدم تخطی از روش سلف صالح در طی 7 قرن، لکن آراء و افکار ابن تیمیه درست در طرف خلاف آراء و افکار سلف صالح است، چرا زیرا در طی قرن ها مسلمانان قبر پیامبر را احترام می‌کرده اند و آن را زیارت می‌کرده اند و هیچگاه زیارت قبر رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله شرک محسوب نمی‌شده و اصلاً زیارت قبر آن حضرت و قبور اولاد و همسران او بدان جهت بود که او پیامبر توحید است، با این حال ابن تیمیه این سیره باقی مانده از صحابه را مخالفت می‌کند.  
از این گذشته، مسلمانان از صدر اسلام، تا زمان ابن تیمیه به پیامبر و آثار آن حضرت تبرک می‌جسته اند و این را شرک نمی‌دانسته اند، تا جائیکه شیخین وصیت کردند که در کنار پیامبر دفن شوند، چون برای مکانی که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله در آن دفن شده بود شرافت قائل بودند.  
از طرفی سلف صالح، هم در زمان حیات پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و هم بعد از رحلت آن حضرت به آن حضرت استغاثه می‌جسته اند و از آن حضرت طلب استغفار می‌کردند و هیچ یک این را شرک نمی‌دانسته‌اند، ولی ابن تیمیه استغاثه و توسل به پیامبر را انکار کرده با این حال خود را سلفی می‌داند.»

###### 1. دین بشری

دین بشری، مجموعه عقاید، اخلاق و قوانین و مقرّراتی است که بشر با فکر خود و برای خویش تدوین و وضع کرده است. از این رو، این دین، در راستای همان خواسته، انتظارات او را برآورده می‌سازد و اسیر هوس و ابزار دست همان انسان است و انسان به گونه‌ای آن را تنظیم می‌کند که تمام قوانین و مقرّراتش به سود او باشد و چیزی را بر او تحمیل نکند.  
به دیگر سخن، انسانی که خود را برای تدوین دین، شایسته می‌یابد، ادّعای ربوبیت دارد و اله و معبودش، همان هوا و هوس اوست. از این رو، دینی را تدوین می‌کند که خواسته‌های هوس او را تأمین کند: (أفرأیت من اتّخذ إلهه هویه و أضلّه الله علی علم و ختم علی سمعه و قلبه و جعل علی بصره غشاوة فمن یهدیه من بعد الله أفلا تذکّرون)؛ (جاثیه/ 23) پس، آیا دیدی کسی را که هوس خویش را معبود خود قرار داد و خدا او را دانسته گمراه گردانید و بر گوش وی و دل او مهر زد و بر دیده‌اش پرده نهاده است؟ آیا بعد از مُهر بی‌مهری خدا، کسی او را هدایت خواهد کرد؟ آیا پند نمی‌گیرید؟  
پیامدهای دین بشری  
دینی که براساس خواست انسان شکل بگیرد، پیامدهایی خواهد داشت که به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:  
یک ـ رهایی و عدم تعهّد و مسؤولیت  
اگر بشر به تدوین و تنظیم دین بپردازد، چون اصل کلی این است که هر کس بر اساس ساختار روانی و بدنی خود می‌اندیشد و عمل می‌کند: (کلٌّ یعمل علی شاکلته)( اسراء/84) اگر خدای او هوسش باشد، دین او مجموعه هواها و افکار هوس مدارانه اوست و هر کس که براساس هوس عمل کند، هرگز خود را مسؤول نمی‌داند؛ بلکه مدّعی ربوبیّت، خود را مصداق این آیه می‌داند: (لایُسئل عمّا یَفعل)؛ (الانبیاء/ 23) از آنچه انجام می‌دهد، مورد سؤال واقع نمی‌شود. چنین انسانی، خود را فوق قانون تلقّی می‌کند و با این وصف، در برابر کسی و چیزی مسؤولیت ندارد و رهاست. از این‌رو، تنها میل خود را حق و زیبا می‌پندارد و به همان عمل می‌کند؛ حال آن‌که چنین انسانی مصداق این آیه است: (... و هم یحسبون أنّهم یحسنون صنعاً)؛( الکهف/104) کار باطل انجام می‌دهند؛ در حالی که پندار آن‌ها این است که کار خوب انجام می‌دهند. قرآن کریم همه انسان‌ها را مسؤول می‌داند؛ خواه پیامبر یا امّت پیامبر باشند: (فلنسئلنّ الّذین أُرسل إلیهم و لنسئلنّ المرسلین).(الاعراف، 6)  
دو ـ واکنش در برابر دین الهی  
انسانی که خود به تنظیم و تدوین دین اقدام می‌کند، بر ضد دین الهی واکنش نشان می‌دهد و به مبارزه بر ضد آن برمی‌خیزد و در نهایت، آن را تکذیب می‌کند یا آورنده آن را به قتل می‌رساند؛ چنان که قرآن کریم در این زمینه فرمود: (کلّما جائهم رسول بما لا تهوی أنفسهم فریقاً کذّبوا و فریقاً یقتلون)؛ (المائده/70) هر گاه که پیامبران مطلبی آورند که مطابق میل و خواسته هوس مداران نباشد، آنان ره‌آورد وحی را امضا نمی‌کنند؛ عدّه‌ای از انبیا را تکذیب و برخی را می‌کُشند.

###### 2. دین الهی

دین الهی، مجموعه عقاید و اخلاق و قوانین و مقرّراتی اجرایی است که خداوند آن را برای هدایت بشر فرستاده است تا انسان در پرتو تعالیم آن، هوا و هوس خود را کنترل و آزادی خود را تأمین کند. انسانِ خدا باور، چون خود را در تحت ربوبیت ذات اقدس اله می‌داند، تلاش می‌کند با عمل به آیین الهی و استقامت و پایداری در آن، مقصود واقعی را دریابد: (إنّ الّذین قالوا ربّنا الله ثمّ استقاموا)؛ (الاحقاف/ 13) زیرا دین الهی است که به حقیقت انسان و نیازهای او توجّه دارد و برنامه کامل و همه جانبه‌ای ارائه می‌کند که انتظارات او را از همه نظر برآورده می‌سازد.  
یادآوری؛ مراد از دین در بحث انتظار بشر از دین، دین الهی و در بین ادیان، کامل‌ترین آن، یعنی دین اسلام و دین خاتم انبیا (صلی الله علیه و آله و سلم) است( همانگونه که در بخش های بعدی توضیح خواهیم داد) که به کامل‌ترین شکل، اندیشه علمی جامعه بشری و انگیزه عملی او را هدایت می‌نماید.

### منابع

1.قرآن کریم   
2.نهج البلاغه،ترجمه محمد دشتی،1379، قم، ائمه.  
3.آل کاشف الغطاء، محمد حسین، 1376، نگاهی به پندارهای وهابیت،رحیمیان، قم،دفتر نشر الهادی  
4.ابن اثیر،علی بن محمد،بی تا،اسدالغابه،تهران ،انتشارات اسلامی  
5.ابن اعثم کوفی،محمدبن علی،1373ه.ش،الفتوح(برگزیده فارسی)،تهران،انتشارات علمی و فرهنگی  
6.ابن تیمیه،احمد بن عبدالحلیم،1407ه.ق ،الفتاوی،بیروت،دارالجیل  
7.ابن تیمیه،احمدبن عبدالحلیم،1417ه.ق، منهاج السنه، ریاض، دارعالم الکتب  
8.ابن خلکان،احمدبن محمد،1364 ه،وفیات الاعیان،قم،انتشارات شریف رضی  
9.ابن عبدالوهاب، محمدبن عبدالوهاب،1375ه.ق،کشف الشبهات فی التوحید، قاهره، المطبعه السلفیه  
10.ابن ماجه قزوینی ،1372 ه.ق ،سنن ابن ماجه،مصر ،دارالکتب العربیه  
11.احمدبن حنبل،المسند،بی تا،بیروت،المکتبه الاسلامی  
12.بغدادی،احمدبن خطیب،1417 ه.ق ،تاریخ بغداد،بیروت،دارالکتب العلمیه  
13.بخاری،محمد بن اسماعیل،1420 ق،صحیح بخاری،بیروت،المکتبه العصریه  
14.ترمذی،محمدبن عیسی،1357ق،الجامع الصحیح،بیروت،داراحیاءالثراث العربی  
15.چهاردهی،نورالدین،1363،وهابیت و ریشه های آن،تهران،فتحی  
16.خالصی،محمد باقر،1370،وهابیت از دیدگاه مذاهب اهل سنت،قم ،دارالفکر  
17.دارمی،عبداله بن بهرام،بی تا، سنن دارمی،دمشق،مطبعه الاعتدال  
18.دوانی،علی،1366،فرقه وهابی وپاسخ به شبهات،تهران،وزارت فرهنگ وارشاد اسلامی،سازمان چاپ وانتشارات  
19.رضوانی،علی اصغر،1384،سلفی گری(وهابیت)و پاسخ به شبهات،قم،مسجد مقدس جمکران  
20.زمخشری، محمودبن عمر،1326 ه.ق ،الکشاف عن حقایق و غوامض التنزیل و عیون الاقاویل فی وجوه التاویل،بیروت ،دارالکتب العربی  
21.سبحانی تبریزی،جعفر، 1378،آیین وهابیت،دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین قم  
22.شیرازی،نورالدین،1367ه.ش ،نظام آل سعود،تهران،فراندیش  
23. شرف الدین عاملی،عبدالحسین،1367 ه ،الفصول المهمه فی تالیف الامه، تهران ،موسسه بعثت  
24.سایت بنیاد معارف اسلامی http://www.encyclopaediaislamica.com

## گذری بر قضا و قدر در فرهنگ اسلامی

### مشخصات مقاله

نویسنده : بهزاد کاظمی

### چکیده

مسالة قضا و قدر یکی از باسابقه ترین مسائل کلامی است که توجه مسلمانان را به خود جلب کرده است و همین امر موجب شد که دو مسلک فکری معتزله واشاعره در قرون اولیه اسلام به مباحثات جدی در باره قضا و قدر بپردازند. گروهی منکر قضا و قدر در جریان عالم لااقل در افعال و اعمال بشر شدندو گروهی دیگر به کلی با انکار اختیار بشر به جبر گرایش پیدا کردند. از این رو تبیین و تفسیر صحیح مسالة قضا و قدر از اهمیت بسزایی برخوردار است که نوشتار حاضر در پی آن است.  
واژگان کلیدی: قضا، قدر، جبر، اختیار، سرنوشت.

### مفهوم شناسی قضا و قدر

واژه قَدَر به معنای اندازه است و تقدیر به معنای سنجش و اندازه گیری و چیزی را با اندازه ای معین ساختن است. و واژه قضا در معنای یکسره کردن و به انجام رساندن و داوری کردن استعمال می شود.  
گاهی قضاء و قدر به معنای «سرنوشت» به کار میرود. و با توجّه به مفهوم این دو، مرحلة قدر مقدم بر قضاء است. مرحلة قدر، مرحلة اندازهگیری و فراهم کردن اسباب و زمینهکاری است و مرحلة قضاء مرحلة پایان کار و یکسره شده کار است.

### معنای صحیح قدر

هر چیزی در هر لحاظی اندازه‌ی معلومی دارد. یعنی خداوند متعال برای هر مخلوقی (حتی یک عنصر تک سلولی) قَدر و اندازه‌ای معین نموده است و بر اساس آن اندازه‌ها، آن را هدایت می‌نماید. خواه هدایت تکوینی (قوانین خلقتی) باشد و خواه هدایت تشریعی (قانون گذاری برای بایدها و نبایدهای انسان دارای عقل و اختیار). چنانکه فرمود: «سَبِّحِ اسْمَ رَبِّکَ الْأَعْلَی \* الَّذِی خَلَقَ فَسَوَّی \* وَالَّذِی قَدَّرَ فَهَدَی» (الأعلی1 تا 3) نام پروردگار والای خود را به پاکی ستایش کن \* همان که آفرید و هماهنگی بخشید \* و آن که اندازه‌گیری کرد و سپس هدایت نمود. با توجّه به این معنا منظور از تقدیر الهی این است که خداوند متعال برای هر پدیدهای اندازه و حدود کمی و کیفی و زمانی و مکانی خاصی قرار داده است که تحت تأثیر علل و عوامل تدریجی، تحقق مییابد.   
در قرآن، تقدیر در بعضی از آیات تقدیر عام است و شامل جمیع مخلوقات خداست «خلق کل شیء فقدّر تقدیرا» (الفرقان/2) همه چیز را آفریده و به اندازهاش مقرر داشته است. و در جایی دیگر: «انّا کلّ شیءٍ خلقناهُ بِقدرٍ» (القمر/49) ما همه چیز را به اندازه آفریدیم.  
امّا در بسیاری از آیات حتی تقدیرات خاص را هم بیان فرموده است: «انزلنا من السماء ماءً بقدرٍ» (المؤمنون/18) نزول آب از آسمان با قدر و اندازة خاص است. و یا خیلی جزئیتر و شخصیتر « إِلاَّ امْرَأَتَهُ قَدَّرْنَا إِنَّهَا لَمِنَ الْغَابِرِینَ» (الحجر/60) یعنی مقرر کردیم که همسر لوط از هلاک شدگان باشد.  
و دهها آیاتی دیگر که از آن‌ها فهمیده می‌شود که همه چیز مشمول تقدیر الهی است لکن تقدیر الهی تنها شامل امور غیر اختیاری و اشیاء خارجی نمی‌شود بلکه شامل افعال اختیاری انسان هم می‌شود. برای روشنتر شدن بحث دانستن این مطالب ضروری است که:  
تقدیر دو معنا می‌تواند داشته باشد:  
1.ایجاد اندازه و چیزی را به اندازه ایجاد کردن، یا اندازه برای چیزی قرار دادن؛   
2.سنجش اندازه؛  
این دو معنا متناسب با دو نوع تقدیر است:  
1. تقدیر علمی؛  
2. تقدیر عینی.

### تقدیر علمی

منظور از این تقدیر این است که خدا میداند که هر چیزی در هر زمان و مکان به چه صورت تحقق مییابد. به عبارتی علم داشتن خدا به فراهم شدن مقدمات و اسباب و شرایط پیدایش پدیدهها و نیز علم به وقوع حتمی آن‌ها را قضاء و قدر علمی گویند. این معنا از قضاء و قدر علمی منافاتی با اختیار انسان ندارد، چرا که خداوند از همان ابتدا هم مقدر کرده و هم علم دارد که انسان با اختیار و ارادة خود فلان فعل و عمل را چه خوب و یا بد را در فلان ساعت و مکان انجام میدهد یعنی چون خداوند میداند که هر انسانی چه میکند به همان صورت که انتخاب میکند در علم الهی آمده است و چون آن فعل به اختیار انجام میگیرد در علم الهی هم به صورت اختیار آمده است.

### تقدیر عینی

به این معنا که برای هر شیء در خارج، اندازهای ایجاد شود و حدود معین شود، این‌جا دیگر علم مطرح نیست منظور مشخص کردن حدود و اندازههای وجود هر شیئی و این‌که در چه شرایطی و خصوصیاتی و در چه مجرایی باید تحقق یابد. مثلاً سخن گفتن باید از طریق دهان و به وسیلة زبان و لبها صورت گیرد نه از طریق چشم. این قسم از تقدیر الهی هم منافاتی با اختیار آدمی ندارد زیرا همة موجودات عالم دارای حدود و قیود و مشخصههایی هستند و هیچ پدیدة نامحدودی نداریم و همینطور افعال اختیاری و غیراختیاری همگی دارای حدود و شرایطی است و همین سخن گفتن انسان که نیاز به جهاز خاص خودش را دارد و باید شش و حنجره و زبان و لب و دندان و ... همگی سالم باشند گرچه این حرف زدن فعل اختیاری است امّا به این معنا نیست که هیچ قید و شرطی نداشته باشد. زیرا اگر خدا یکی از این‌ها را از ما بگیرد قدرت بر همین بحث اختیاری هم نداشتیم. و همین طور است سایر اعمال و افعال اختیاری بشر که تحت تقدیر الهی هستند و حتی همین قدرت اختیار و انتخاب و آزادی و تصمیمگیری از قبل پیش خداوند معین و مقدر شده است و افعال و اعمال انسانها را از طریق اختیار خود انسان مقدر کرده است.

### معنای صحیح قضا

قضا، یعنی «حتمی» شدن نتیجه‌ی حاصله از مقدرات. وقتی اندازه های آب معین بود، حدّ یا قَدر انجماد یا تبخیر معین بود، نقش عامل زمان و قَدر آن نیز معین بود ... و همه این شرایط فراهم آمد و به ضرورت معین شده آب در برودت زیر صفر قرار گرفت، قضای حتمی آن آب انجماد است و نمی شود گفت: «ما ظرف آبی در یخدان یا فریزر می‌گذاریم، اما إن شاء الله (اگر خدا بخواهد) به جوش می آید و یک لیوان چای داغ می‌خوریم. خیر حتماً یخ می‌زند.  
قضا و قدر در عملکرد و سرنوشت انسان نیز چنین است. اگر انسان عقل، شعور و اختیار دارد، اینها عطای الهی است، اینها اندازه‌های انسان است. پس انسان در برخی از امور محکوم جبر است و در برخی از امور اختیار دارد و می تواند سرنوشت خود را دنیا یا آخرت رقم زند. به عنوان مثال کسی نمی‌تواند چون عقل، شعور، علم یا اختیار دارد، قَدر یا اندازه‌های خورشید را بر هم زند. خورشید هست، ویژگی‌ها و آثارش نیز هست. اما انسان می تواند چگونگی بهره وری مثبت یا منفی از آن را بر اساس همان اندازه‌های تعیین شده، اختیار کند. اگر زیر آفتاب سوزان نشست، چون به ایجاب اندازه‌های «قَدر» حرارت و نیز بدن انسان، رطوبت پوستش تبخیر شده و می‌سوزد و اگر خواست می‌تواند با علم و احتساب اندازه‌ها، انرژی خورشیدی تولید نماید. حال اگر شرایط هر کدام را فراهم نمود، نتیجه حتمی «قضا» می‌شود.  
قضاء به معنای یکسره کردن و به انجام رساندن و فیصله دادن است به این معنا که از آن‌جا که هر فعلی محتاج یک سری اسباب و مقدمات و علتی خاص است لذا هرگاه تمام اسباب و مقدمات و علل (اعم از علل ناقصه و علل تامه) یک شیء فراهم شد حتما ً‌آن شیء محقق می‌شود و آن فعل از فلان فاعل حتماً صادر و ایجاد می‌شود.   
و این همان معنای قضاء تکوینی الهی است این معنای از قضاء الهی هم با افعال و اعمال اختیاری آدمی هیچ منافاتی ندارد؛ زیرا ضرورت و یکسره شدن کار بدین معنا نیست که اختیار و ارادة فاعل هیچ نقشی و دخلی نداشته باشد بلکه به این معنا است که آنچه مقدمات برای تحقق این فعل لازم است و از آن جمله اراده و اختیار انسان در این صدور فعل نقش دارند و همگی از جانب خداوند متعال هستند.   
توضیح این‌که اراده و قدرت انسان در انجام هر فعلی با فاعل الهی قابل جمع هستند چرا که این دو فاعل در طول هم هستند نه در عرض هم. به این معنا که انسان بینیاز از خدا نیست و وابسته به اوست لذا چنانچه در اصل وجودش انسان استقلال ندارد، در افعالش هم هیچ استقلالی ندارد. امّا با این وجود این به معنای سلب اختیار از انسان نیست. چرا که جبر این است که جایی که من میتوانم اختیار کنم کسی جلوی مرا بگیرد و اگر نخواهم کسی به زور آن را بر من تحمیل کند.  
ولی ما بالوجدان میدانیم که هر کاری که خود اراده کردیم انجام میدهیم وقتی بخواهیم حرف میزنیم و یا دستمان را تکان میدهیم و هر موقع خواستیم و احساس گرسنگی کردیم و یا تشنگی غذا و آب میخوریم و هیچ کس ما را در انجام دادن یا ترک کردن آن‌ها اجبار نمی‌کند و این امر بر هر عاقلی واضح و بدیهی است چون آن را بالفطره و بالوجدان درک می‌کند و هیچ کس نمی‌تواند منکر این اختیار آدمی شود مگر انکار زبانی. همین انسانی که به زبان منکر اختیار خود و دیگران است اگر در جایی مورد ضرب و شتم فردی دیگر واقع شد، خیلی ناراحت می‌شود و فرد خاطی را مورد سرزنش قرار میدهد و حتی به دادگاه و قاضی مراجعه کرده و از آن فرد شکایت می‌کند، در حالی که اگر طبق عقیدة خودش عمل میکرد که انسان اختیاری در کارهایش ندارد و مجبور است) نمیبایست از فرد خاطی شکایت کند و از او انتقام بگیرد.  
مثلا مرگ، قضای الهی است. یعنی بر اساس اندازه‌ها (قَدَرها) همه انسان‌ها مرگ را می‌چشند. اما انسان اختیار دارد که با نماز، نیکی به والدین، صله ارحام، صدقه، رعایت بهداشت و سلامت و ... از طول عمر بیشتری برخوردار گردد (ولی مرگ حتمی است) و می‌تواند بر اساس همین اندازه ها، خود را از بلندی پرت کند یا با زهر خودکشی کند. اگر این شرایط را فراهم کرد، مرگ او حتمی «قضا» می‌شود. پس بسیاری از امور را به اختیار خود انجام می‌دهیم و بر اساس اندازه‌هایی که وجود دارد، نتیجه‌ی آن حتمی می‌گردد. کسی نمی تواند بگوید که من آب می‌نوشم، تا با سواد شوم. علم قدری دارد و آب قدر دیگری. اگر کسی آب نوشید، قضای حتمی سیراب شدن است و اگر کسی تحصیل علم نمود، قضای حتمی با سواد شدن است.  
اگر کسی دستش را روی آتش گرفت، قضای الهی او سوختن دستش است و اگر کسی مال یتیم خورد، آتش به شکم خود می‌ریزد و جسم و روحش با هم می‌سوزد. اما این که مال یتیم بخورد یا نخورد، در اختیار خودش است. در اینجا قدر الهی (یعنی اندازه‌هایی که خداوند حکیم قرارداده) این است که ماهیت ذاتی مال یتیم آتش است – آتش سوزاننده است – جسم و روح نیز سوزنده هستند. قدر الهی این است که به انسان عقل، شعور و اختیار داده است – قدر الهی این است که چه در نظام خلقت و چه با ارسال انبیا و وحی، اندازه‌ها را بیان داشته و بر اساس آنها راه رشد را نشان داده است و فرموده دستت را روی آتش نگیر و مال یتیم نخور– و قضای الهی نیز این است که وقتی کسی دستش را روی آتش گرفت یا مال یتیم خورد، حتماً و یقیناً می‌سوزد. یا اگر راه تقوا پیشه کرد، حتماً و یقیناً به فلاح می‌رسد.

### نظام اسباب

نظام اسباب و مسببات و رابطه علی و معلولی بین حوادث غیر قابل انکار است. نه تنها علوم طبیعی و مشاهدات حسی و تجربی بر نظام اسباب و مسببات دلالت می‌کند بلکه در فلسفه الهی، متقن‌ترین براهین بر این مطلب اقامه شده است. به علاوه قرآن کریم نیز اصل علیت عمومی و نظام اسباب و مسببات را تایید کرده است.   
اصل علیت عمومی و نظام اسباب و مسببات بر جهان وجمع وقایع و حوادث جهان حکمفرماست و هر حادثی ضرورت و قطعیت وجود خود را و همچنین شکل و خصوصیت زمانی و مکانی و سایر خصوصیات وجودی خود را از علل متقدمه خود کسب کرده‌است و یک پیوند ناگسستنی میان گذشته و حال است قبلا میان هر موجودی و علل متقده او هست.   
بنابراین نظر سرنوشت هر موجودی به دست موجودی دیگر است که علت اوست و آن علت است که وجود این موجود اگر ایجاب کرده و به او ضرورت و حتمیت داده است و هم آن علت است که خصوصیات وجودی او را ایجاب کرده است و آن علت نیز به نوبه خود معلول علت دیگری است و همین طور....   
از اینجا معلوم می‌شود که اعتقاد به قضا و قدر عمومی و اینکه هر حادثه‌ای و از آن جمله اعمال و افعال بشر به قضا و قدر الهی است مستلزم جبر نیست. اعتقاد به قضاو قدر آنگاه مستلزم جبر است که خود بشر و اراده او را دخیل در کار ندانیم و قضا و قد را جانشین قوه و نیرو و اراده بشر بدانیم. و حال آنکه از ممتنع‌ترین ممتنعات این است که ذات حق بلاواسطه در حوادث جهان موثر باشد; زیرا ذات حق وجود هر موجودی را فقط و فقط از راه اسباب خاص او ایجاب می‌کند قضا و قدر الهی چیزی جز سرچشمه گرفتن نظام سببی و مسببی جهان از علم و اراده الهی نیست و لازمه قبول اصل عمومی و اصل ضرورت علی و معلولی این است که سرنوشت هر موجودی به علل مقدمه خود بستگی داشته باشد خواه آنکه طبق نظر الهیون مبدا الهی در کار باشد و یا آنکه طبق نظر مادیون مبدا الهی در کار نباشد و فقط با مادی در کار باشد. زیرا مستقل و قائم به ذات بودن نظام سببی ومسببی و مستقل و قائم به ذات نبودن آن در مساله سرنوشت و آزادی بشر تاثیر ندارد.

### سرنوشت واختیاردر اسلام

درموردسرنوشت،دوتفسیروجوددارد: تفسیر نخست می گوید: سرنوشت هر کس از روز نخست، بدون اطلاع و حضور او، از طرف خداوند تعیین شده و بنابراین هر کس با سرنوشت معیّنی از مادر متولد می شود که قابل دگرگونی نیست (هر انسانی نصیب و قسمتی دارد که ناچار باید به آن برسد. چه بخواهد و چه نخواهد،و کوشش ها برای تغییر سرنوشت بیهوده است. بنابراین تفسیر، بدیهی است که انسان موجودی مجبور و بی اختیار است. ولی بررسی منابع اسلامی نشان می دهد این تفسیر مورد تأیید اسلام نیست و قبول و پذیرش آن، تمام مفاهیم مسلّم اسلامی از قبیل: تکلیف، جهاد، سعی و کوشش و استقامت و غیره را به هم می ریزد.  
استاد مطهری می گوید: «اگر مقصود از سرنوشت و قضا و قدر الهی، انکار اسباب و مسببات و از آن جمله قوه و نیرو و اراده و اختیار بشر است، چنین قضا و قدر و سرنوشتی وجود ندارد و نمیتواند وجودداشته باشد». قضا و قدر و سرنوشت به معنای صحیح آن است که بدانیم قضا در اصل به معنای حکم، و قدر به معنای اندازه گیری است که به قضا و قدر تکوینی و تشریعی تقسیم می شود.  
منظور از قضا و قدر تکوینی این است که هر چیزی و هر حادثه و پدیده و هر موجودی در عالم، علتی دارد و اندازه ای، نه چیزی بدون علت به وجود می آید و نه بدون اندازه گیری معیّن؛ مثلاً سنگی پرتاب می کنیم و شیشه ای می شکند، شکستن شیشه یک حادث است که حتماً علتی دارد. این که می گوییم دارای علت است، قضای تکوینی است. و نیز مسلّما میزان شکستگی و اندازه و حدود آن، به کوچکی و بزرگی سنگ و قوت و فشار دست و نزدیکی و دوری فاصله و وزش و عدم وزش باد و مانند این ها بستگی دارد. این ارتباط حادثه فوق با چگونگی علت آن، همان قدر تکوینی می باشد.  
بنابراین به طور خلاصه یک معنای قضا و قدر، به رسمیت شناختن قانون علت و نظام خاص علت ومعلول است. قضا و قدر تشریعی به معنای فرمان الهی در تعیین وظایف فردی و اجتماعی انسان ها و مقدار و حدود این وظایف است؛ مثلاً می گوییم نماز واجب است (این قضای تشریعی است) سپس می گوییم مقدار نماز در هر شبانه روز هفده رکعت است. (این یک قدر الهی است). طبق قضا و قدر تکوینی، سلسله نظام علت و معلول به خداوند منتهی می شود، ولی این موضوع هیچ گونه مخالفتی با آزادی اراده و اختیار انسان ندارد.  
اعمال انسان، هم مستند به خود او است و هم مستند به خدا، اما استناد آن به خود او به دلیل این است که با آزادی اراده، آن را انجام می دهد و اما استناد آن به خدا به دلیل این است که هستی انسان و تمام نیروهای او و حتی آزادی اراده او از ناحیة خالق جهان آفرینش است و علل و اسبابی که شرط تحقق یک عمل می باشد از اوست.  
در قرآن آیات زیادی وجود دارد که به صراحت اختیار انسان و نقش اراده او را بیان داشته است؛ مانند آیه: «لیس للانسان الا ما سعی؛ برای انسان چیزی جز حاصل سعی او نیست». و مانند آیه: «ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم؛ (الرعد/ 11) خداوند سرنوشت هیچ قومی را تغییر نمی دهد مگر خودشان آن را تغییر دهند».  
در احادیث اسلامی نیز بر این نکته تأکید شده است. امیرالمؤمنین(ع) از کنار دیوار شکسته و کجی برخاست. پرسیدند: از قضای الهی فرار می کنی؟ فرمود: از قضای الهی به قدر او پناه می برم. «یعنی درست است که تا قانون علیت که منتهی به فرمان خداست، نباشد، دیوار شکسته سقوط نخواهد کرد، اما همان خداوند به من عقلی داده که آن خود یک حلقه از سلسله قانون علیت است و یک عامل بازدارنده در برابر این گونه حوادث. البته دیوار عقل و شعور ندارد و بدون اعلام قبلی سقوط می کند. اما من می توانم به قدر الهی پناه ببرم؛ یعنی با عقل خود چنان محل نشستن را اندازه گیری کنم که اگر دیوار سقوط کند روی من نیفتد».  
یعنی قضا و قدر معیّن کرده که هر چیزی اثر خود را داشته باشد و من با آگاهی که دارم، چیزی را انتخاب می کنم که اثر خوب داشته باشد. البته گاهی انسان در آزادی و انتخاب اشتباه می‌کند. و آن چیزی را که صحیح می دانسته، صحیح نبوده، یا آن چیزی را که علت می پنداشته، علت واقعی نبوده است. با یک مثال معنای قضا و قدر الهی روشن می شود: «اگر کسی بالای بام بلند برود که خود را با سر روی زمین سنگ فرش بیفکند و بگوید: اگر مقدر است بمیرم می میرم ولو خود را از بام نیفکند و اگر مقدر است بمانم می مانم، این گفته درست نیست، زیرا خداوند در این مورد چند مقدر حتمی و جبری دارد و یک مقدر اختیاری. مقدرات جبری عبارت است از:  
1- قضا و قدر الهی؛ سنگ را که کف زمین از آن فرش شده، سخت و محکم آفریده است.  
2- قضا و قدر الهی؛ جمجمه انسان را از استخوان نازک خلق کرده است.  
3- قضا و قدر الهی؛ به زمین قوه جاذبه داده است.  
4- قضا و قدر الهی؛ چنین مقرر کرده که اگر کسی خود را از بلندی به زمین سختی پرت کند، جمجمه اش شکسته و مغزش متلاشی شود.  
5- قضا و قدر الهی این است که اگر کسی مغزش متلاشی شد فوراً بمیرد.  
6- قضا و قدر الهی این است که بشر دارای اختیار و اراده باشد و بتواند خود را از بام پرت کند و بمیرد و یا آن که از راه بام، پله پله به زیر آید و زنده بماند. پس به آن کسی که روی بام به قصد افکندن خود ایستاده است باید گفت: تقدیر خداوند درباره مرگ و حیات شما تابع اراده و اختیار شما است. اگر افکندن از بام را اختیار کنی مقدر است بمیری و اگر پله های بام را انتخاب کنی مقدر است بمانی و در هر دو صورت، قضیه روی قضا و قدر الهی است».

### جبر و تفویض و امر بین أمرین چیست؟

جبر یعنی بنده در انجام فعل هیچ گونه اختیار نداشته و مجبور است؛ و تفویض آن است که فعل به ارادة بنده واقع می‌شود و ارادة خدا هیچ نقشی در آن ندارد؛ و امر بین امرین، یعنی هم خدا می‌خواهد و هم ارادة بنده دخیل است. توضیح بیشتر آنکه: جبری‌ها می‌گویند: افعال بندگان به ارادة خدا واقع می‌شود و ارادة بنده هیچ نقشی در آن ندارد و مانند آلت دست است و چه بخواهد یا نخواهد فعل واقع خواهد شد و فخر رازی صاحب تفسیر از کسانی است که صریحاً جبری است و مفوضه قائلند که افعال به ارادة بنده تحقق پیدا می‌کند و ارادة خداوند متعال هیچ نقشی در آن ندارد، حتی اگر خداوند فعلی را اراده کند ولی بنده آن را اراده نکند واقع نمی‌شود، و بالعکس اگر بنده اراده کند ولی خداوند اراده نکند، واقع خواهد شد وامر بین امرین آن است که خداوند متعال اراده کرده که بنده فعل را «عن إرادة» و با ارادة خود به جا آورد. چنانکه در آیة شریفه می‌فرماید:  
«و ما تشاءون الا ان یشاء الله» (الانسان/30)  
ـ و جز آنچه خدا بخواهد، نمی‌خواهید.  
ـ خیام می‌گوید:  
مِی خوردن من، حق ز ازل می‌دانست\*\*\*گر مِی نخورم، علمِ خدا جهل بُوَد  
آیا کلام او صحیح است و او در خوردن مِی مجبور و بدون اختیار بوده است؟ مِی خوردن او کاری است اختیاری، علم خداوند به کار بنده به همان صورتی که باید واقع شود، تعلق می‌گیرد و در عین حال بنده در انجام آن مختار است و کارش اختیاری است.   
اگر خیام می‌خواهد بگوید: علم خدا به فعل، فعل را غیر اختیاری می‌کند؛ این درست نیست، بلکه فعل اختیاری است و نحوة تعلق علم خدا به فعل، به همان نحو اختیاری بودنِ فعل است؛ یعنی خداوند متعال، عالم است که بنده، فعل را از روی اختیار انجام خواهد داد و علم خداوند متعال علت فعل نخواهد بود تا اختیار از بنده سلب گردد. در نتیجه باید دانست گذشته از اینکه موجودات جهان و نظام سببی و مسببی ، معلوم حق می باشند ، به علم مطابق ازلی خود همین نظام که معلوم حق است علم حق نیز می باشد . این جهان با همه نظامات خود ، هم علم باری تعالی است و هم معلوم او . زیرا ذات همه اشیا از ازل تا ابد محیط است و ذات هر چیزی نزد او پنهان بماند . او همه جاست و با همه چیز است. هر کاری که از انسان صادر می‌شود، نسبت به علت تامة خود ضروری و از قضای حتمی می‌باشد و ارادة خدا نیز از همان مقام فعل انتزاع می‌شود و صفت ذات نیست اما نسبت همان کار به انسان و ارادة او به نحو «امکان» و اختیاری است.

### روایتی از امام علی(علیه السلام)

در روایت نقل است: یکی از همراهان امام علی(علیه السلام)، درباره‌ی جنگیدن با معاویه و سپاه او، پرسید که آیا این کار به قضا و قدر الهی بوده است؟ امام(علیه السلام) فرمود: آری، ای مرد! ما بر هیچ بلندی قرار نگرفتیم و بر هیچ پستی وارد نشدیم، مگر آن‌که به‌قضا و قدر خدا بود. مرد پرسید: به خدا سوگند! در این صورت، برای من هیچ اجرو پاداشی نیست (مرد همان برداشت عامیانه را داشته است که قضا و قدر را با جبر و بی‌اختیاری انسان‌ها برابر می‌دانسته است).  
امام(علیه السلام) فرمود: خداوند شما را در این‌جهاد، هنگام رفتن و بازگشتن، پاداش عظیم عطا می‌فرماید و شما هرگز مجبور نبوده‌اید.مرد پرسید: چگونه مجبور نبوده‌ایم، در حالی که به حکم قضا و قدر الهی بوده است؟ امام (علیه‌السلام) فرمود: گویا قضا و قدر لازم و حتمی (که موجب سلب اختیار می‌شود) را پنداشته‌ای. اگر چنین بود، پاداش و کیفر، باطل و امر و نهی و وعده و وعید خدا، ساقط‌می‌گردید و خداوند هرگز، گناه‌کاران را ملامت و نیکوکاران را مدح و تکریم نمی‌کرد...مرد پرسید: پس مقصود از قضا و قدری که رفت و بازگشت ما در این جهاد، به مقتضای‌آن انجام گرفت، چیست؟ امام (علیه السلام) فرمود: مقصود از آن، این است که خداوند ما را به‌فرمانبرداری دستور داد و از گناه و نافرمانی، نهی کرد. در این حال، به ما قدرت طاعت یامعصیت داد؛ به آنانی که او را پرستش کنند، یاری می‌رساند و گناه‌کاران را به خذلان‌و بی‌توفیقی گرفتار می‌کند....   
از این گونه روایات، نتیجه گرفته می‌شود که بین ایمان و اعتقاد به قضا و قدر الهی‌و اختیار انسان، منافاتی نیست؛ چون قضا و قدر الهی یعنی حتمیت یافتن یک کار درصورتی که علت و اسباب آن حتمی شده باشد. می‌دانیم که یکی از اجزا و اسباب حتمی‌شدن کارهای انسان، ضمیمه شدن اراده و اختیار اوست. یعنی اختیار انسان، خود، ازمظاهر قضا و قدر الهی است و خداوند چنین مقدّر کرده است که انسان، موجودی مختارباشد.   
آیات و روایات فراوانی اشاره دارند که دعا، صدقه و نیکوکاری‌های انسان، به دگرگونی و بهبود وضع زندگی می‌انجامد؛ یعنی پی‌آمد کارهای خوب و بد انسان در تغییرسرنوشت او، یکی از قضا و قدرهای کلّی و ثابت به شمار می‌رود. در قرآن آمده است:(و ما کان‌الله مُعَذّبَهُم و هُم یستغفرون)؛ (الانفال/ 33) یعنی استغفار به رفع عذاب می‌انجامد یا: (ولوْ ان‌ّ اهل‌َ القری‌َ آمنوا و اتقوا لَفَتحنا علیهم برکات‌ٍ من السماء و الارض...)؛ (الاعراف/96) رعایت تقوا ازعوامل نزول برکات الهی است. بنابراین، تغییر سرنوشت به دست خود انسان، از قضاو قدرهای الهی است. خداوند، چنین خواسته است: (لیس لِلانسان الاّ ما سعی‌َ). (النجم/39)

### قضا و قدر و حق انتخاب انسان ازنگاه رهبرمعظم انقلاب

مقام معظم رهبری در بیاناتی قضا و قدر را به روشنی تبیین فرموده‌اند که چنین است:  
ما در اسلام و در تعبیرات دینی چیزی داریم به نام تقدیر، چیزی داریم به نام قضا، که روی هم گفته می‌شود قضا و قدر. ما به قضا و قدر اعتقاد داریم؛ هم قدر حق است، هم قضا حق است. بعضی‌ها خیال می‌کنند آدم اگر معتقد به قضا و قدر شد، نمی‌تواند اراده و قدرت انتخاب انسان را مؤثر بداند؛ این همان بد فهمیدنِ معنای قضا و قدر است. نخیر، ما کاملاً به قضا و قدر و حق انتخاب انسان معتقدیم؛ اینها مکمل یکدیگرند. من در چند جمله، این را برای شما تبیین می‌کنم.  
قدر یا تقدیر به معنای اندازه‌گیری و تعیین اندازه است؛ یعنی قوانین عالم را مشخص کردن، و علتها و معلولها و رابطه‌ی آنها را فهمیدن. کسی که زهری را می‌نوشد، تقدیر او مردن است. تأثیر زهر روی جهاز هاضمه و گردش خون و عوامل حیاتی انسان این است که او را از بین ببرد و بکُشد. کسی که از بالای بلندی خودش را زمین می‌اندازد، تقدیر او له شدن و خُرد شدن است. کسی که از این‌جا بلند می‌شود و تصمیم می‌گیرد به سمت قله‌ی الوند برود، وقتی حرکت کرد، تقدیر او رسیدن به قله‌ی الوند است. علل و عوامل را خدای متعال به‌وجود آورده است و بر این علل و عوامل، معلولات و مسبّباتی را مترتب کرده است.  
شما آیا عاملی را که به نتیجه ای می‌رسد، انتخاب می‌کنید یا نمی‌کنید؟ اگر انتخاب کردید، تقدیری که دنباله‌ی این انتخاب است، می‌شود قضا. قضا یعنی حکم؛ یعنی حتم. در معنای قضا حتمیت و قطعیت وجود دارد. یک وقت هست شما انتخاب نمی‌کنید؛ فرض بفرمایید سر چند راهی می‌رسید. اطراف همین میدانی که اشاره کردم، چند خیابان وجود دارد. تقدیر کسی که از خیابانِ اول حرکت کند، این است که به فلان نقطه برسد. تقدیر کسی که از خیابان دوم حرکت کند، این است که به فلان نقطه برسد. تقدیر کسی که از خیابان سوم و چهارم و پنجم و ششم حرکت کند، رسیدن به نقاطی است که این خیابانها به آنها منتهی می‌شود. اگر شما تصمیم گرفتید از این میدان به هیچکدام از این خیابانها نروید، آیا این تقدیرها درباره‌ی شما تحقق پیدا خواهد کرد؟ نه، شما نرسیدن به این اهداف را انتخاب کرده‌اید؛ بنابراین نمی‌رسید. اگر خیابانِ اول را انتخاب کردید و تصمیم گرفتید و نیرویتان را به‌کار انداختید و رفتید، به آن نتیجه می‌رسید. قضای شما - یعنی حکم حتمی شما - این است که به آن هدف برسید. چیزی که می‌تواند هر تقدیری را به قضا تبدیل کند، اراده‌ی شماست. تقدیر، ترسیم شده است؛ اما این تقدیر درباره‌ی شما حتمیت ندارد؛ این شما هستید که با اراده و همت و اقدامِ خود به آن تقدیر حتمیت می‌دهید.  
نتایج و تبعات این اقدام را هم باید قبول و تحمل کنید. اگر سر دو راهی برسیم، یک راه ما را به منزلگه مقصود می‌رساند؛ یک راه هم ما را به باتلاق یا به یک نقطه‌ی خطرناک می‌رساند؛ این دو تقدیر در مقابل شماست. شما باید از بین این دو تقدیر، یکی را انتخاب کنید. اگر راه اول را انتخاب کردید و بین راه خسته و منصرف نشدید و اراده‌تان متزلزل و نیروی بدنتان تمام نشد، قضای شما این است که به آن‌جا برسید. اگر بعکس، راه دوم را انتخاب کردید، در بین راه به خود نیامدید، متنبه نشدید، توبه نکردید، از این راه برنگشتید و آن را ادامه دادید، البته تقدیر شما این است که به همان باتلاق و نقطه‌ی خطرناک برسید. این شمایید که انتخاب می‌کنید.   
البته یک عامل معنوی هم در این‌جا وجود دارد که این است: ما در باب گزینش راه تقدیر گفتیم انتخاب با شماست - در این شکی نیست - اما نقش هدایت و کمک الهی را حتماً باید در نظر داشت. گاهی شما برای انجام کاری خسته می‌شوید، از خدای متعال نیرو می‌خواهید، خدا هم به شما نیرو می‌دهد و راه می‌افتید. گاهی در یک انتخاب دچار مشکل می‌شوید، از خدای متعال هدایت و دستگیری می‌خواهید، خدا هم شما را هدایت می‌کند. یکی هم هست که در آن شرایط از خدا نیرو نمی‌خواهد، نیرو هم گیرش نمی‌آید؛ از خدا هدایت نمی‌خواهد، هدایت هم گیرش نمی‌آید. پروردگار عالم به ما فرموده است از من بخواهید؛ هدایت بخواهید، کمک بخواهید، توفیق بخواهید. این است که من بخصوص به جوانها می‌گویم رابطه‌ی خود را با خدا مستحکم کنید و نقش دعا و تضرع را بشناسید. معنای دعا این نیست که شما از خدا بخواهید و بنشینید و فکر نکنید؛ نه، از خدا بخواهید، تا وقتی حرکت می‌کنید، در حرکت، شما را کمک کند. از خدا بخواهید، تا وقتی انتخاب می‌کنید، در انتخابِ درست، شما را کمک کند. از خدا بخواهید، تا اگر صحنه، صحنه‌ی دشواری است و قابل تشخیص نیست، در تشخیص به شما کمک کند.

### بداء

« بداء» از عقاید اسلامی است که همة مسلمانان بدان عقیدة راسخ دارند، به شرط آنکه درست تفسیر شود. برخی از آنان از به کار بردن لفظ بداء خودداری می‌کنند، وحشت آنان از به کار بردن لفظ بداء ضرری به محتوا نمی‌زند، زیرا مقصود واقعیت بداء است نه اسم آن. حقیقت بداء بر دو اصل استوار است:  
الف ـ خداوند دارای قدرت و سلطة مطلق بر جهان هستی است و هر زمان بخواهد می‌تواند تقدیری را جایگزین تقدیر دیگر سازد، در حالی که بر هر دو تقدیر، علم پیشین داشته و هیچ‌گونه تغییری نیز در علم وی راه نخواهد یافت، زیرا تقدیر نخست چنان نیست که قدرت خدا را محدود ساخته و توانایی دگرگون کردن آن را از او سلب کند، خداوند متعال بر خلاف عقیده یهود که می‌گفتند: «یدالله مغلولة؛ دست خدا بسته است»، قدرت گسترده‌ای دارد و به تعبیر قرآن دست او باز است: «بل یداه مبسوطتان». (المائده / 64)  
ب ـ اعمال قدرت از سوی خداوند و اقدام وی به جایگزین کردن تقدیری به جای تقدیر دیگر، بدون حکمت و مصلحت انجام نمی‌گیرد و انجام این کار در گرو اعمال خود انسان است که از طریق اختیار و برگزیدن زندگی شایسته یا ناشایسته، زمینة دگرگونی سرنوشت خویش را فراهم می‌سازد.   
فرض کنیم انسانی، حقوق والدین و بستگان خود را مراعات نمی‌کند. طبعاً این عمل ناشایست، در سرنوشت او تأثیر ناخوشایندی خواهد داشت. حال اگر در نیمة زندگی از کردة خود نادم گشته و از آن پس به وظایف خود در این باره اهتمام ورزد، در این صورت زمینه دگرگونی سرنوشت خود را فراهم کرده و مشمول آیه «یَمْحُو اللّهُ مَا یَشَاءُ وَیُثْبِتُ وَعِندَهُ أُمُّ الْکِتَابِ » (الرعد/39) خواهد شد. این مطلب در عکس قضیه نیز حاکم است.   
آیات و روایات در این مورد بسیار است که برخی را یادآور می‌شویم:  
1. إن الله لا یغیّر ما بقومٍ حتی یغیّروا ما بأنفسهم؛ ( الرعد /11)  
خدا وضع هیچ قومی را (از آسایش به سختی) دگرگون نمی‌سازد مگر اینکه آنان خود وضع خویش را دگرگون سازند.  
2. و لو أنّ أهل القری آمنوا واتّقوا لفتحنا علیهم برکات من السماء و الأرض و لکن کذّبوا فأخذناهم بما کانوا یکسبون؛ (الاعراف/ 96)  
اگر ساکنان آبادی‌ها ایمان آورده، پرهیزکار می‌شدند ما برکات آسمان و زمین را به روی آنان می‌گشودیم، ولی (چه سود؟ که) آنان دین خدا را تکذیب کردند و ما هم آنان را به کیفر اعمالشان عذاب کردیم.  
3. سیوطی در تفسیر خود آورده است که: امیرالمؤمنین علی(ع) از پیامبر(ص) درباره تفسیر آیه «یمحوا الله ما یشاء» سؤال کرد، پیامبر(ص) در پاسخ چنین فرمود: «من دیدگان تو و امت را با تفسیر این آیه روشن می‌کنم: صدقه در راه خدا، نیکی به پدر و مادر، و انجام کارهای نیک، بدبختی را به خوشبختی دگرگون ساخته، مایة افزایش عمر می‌گردد و از مرگ‌های بد جلوگیری می‌کند»   
4. امام محمدباقر(ع) می‌فرماید: «صله رحم، اعمال را پاکیزه و اموال را با برکت می‌سازد، همچنین بلا را دفع، و حساب را آسان می‌گرداند و اجل (معلّق) را به تأخیر می‌اندازد». با توجه به این دو اصل، روشن می‌شود که اعتقاد به بداء یک عقیدة مسلّم اسلامی است ـ صرف‌نظر از تعبیر و اصطلاح خاص بداء ـ و تمامی مذاهب و فرق اسلامی به مفهوم آن اعتقاد دارند. بنابراین حقیقت بداء این است که قسمتی از سرنوشت‌های انسان قطعی نیست، بلکه معلّق می‌باشد و او می‌تواند با اعمال خود، آن را دگرگون سازد، خواه نیک و خواه بد.

### منابع:

1.آموزش عقاید، ج1،مصباح یزدی، محمد تقی  
2.اصول فلسفه و روش رئالیسم، علامه طباطبایی، با پاورقی: مرتضی مطهری  
3.پیام قرآن ـ مکارم شیرازی  
4.جبر و اختیار، جعفر سبحانی  
5.جبر و اختیار، محمد تقی جعفری  
6.معارف قرآن، محمد‌تقی مصباح‌یزدی، انتشارات در راه حق، (انسان‌شناسی)  
7.معارف اسلامی، انتشارات سمت   
8.ماهنامه معرفت، شماره10، تاریخ شمسی نشر 4/6/1389  
9.ماهنامه موعود شماره 98.  
10.مجموعه‌ی آثار، مرتضی مطهری، ج‌1 و 2 (عدل الهی، انسان و سرنوشت)  
11.رابطه قضا و قدر با جبر و اختیار قسمت اول- اکرم آبیار  
12.سایت ایکس، شبهه.  
13.سایت اندیشه قم.

## زیبایی‌شناسی در قرآن (قسمت دوم)

### مشخصات مقاله

نویسنده : حجت الاسلام کوهستانی

### زیبایی‌شناسی در قرآن

قرآن کریم متنی است زنده، پویا و مملو از زیبایی‌های متنوع در عرصه‌های گوناگون. داستان‌ها، تصویرها، آهنگ‌ها و آواها، ترکیبات واژه‌ای و جمله‌ای، تمثیل‌ها، توصیه‌ها و موعظه‌ها، ارشادها و انذارها بخصوص در مضمون و محتوا قطعاً عمق و بطن آن هیچ وقت به طور کامل در دسترس عموم عقول و اندیشه‌های کوتاه بشری قرار نخواهد گرفت و این متن زنده و پویا هیچ‌گاه کهنه و فرسوده نخواهد شد و همیشه طراوت و تازگی خواهد داشت.  
اگر ما با یک متن آسمانی، بی‌نظیر و منحصر به فردی روبرو نبودیم، قطعاً پیشرفت‌های بشری و پشت سر گذاشتن دوره‌های تحول و کسب موفقیت‌ها و موقعیت‌های جدید و کشف پی در پی علوم و قوانینی که انسان را به مثابه انباری از آگاهی‌ها و شناخت‌های گوناگون (مفید و نامفید) قرار داده است. باید از جذابیت‌های قرآن می‌کاست و طراوت و شادابی آن را از چشم‌ها، گوش‌ها و دلهای مشتاقان می‌گرفت. اما به وضوح دیده می‌شود که رشد علمی فکری مخاطبان و برخورداری بیشتر از ابزار فرهنگی، آنها را به دریافت‌های عمیق‌تری می‌کشاند و زیبایی و جذابیت بهتری را حس می‌کنند.  
در شماره گذشته اجمالاً به چند موضوع پرداختیم:  
1- وجود عنصر زیبایی در نهاد بشر.  
2- ضرورت پرورش و توسعه استعداد زیبایی‌خواهی و شکوفایی بیشتر آن.  
3- توجه ویژه دین مقدس اسلام علی الخصوص قرآن کریم به زیبایی و زیبایی‌خواهی.  
4- تأثیر زیبایی و دلنشینی قرآن کریم در پیشرفت اسلام در سال‌های اول. 5- تقسیم زیبایی‌های قرآن کریم در پنج قسم:   
5-1آسمان 5-2- انسان 5-3- جانداران 5-4- طبیعت5- 5- آرمان‌ها و ارزش‌ها.  
6- نزول یک سوره از قرآن کریم با محوریت زیبایی انسان و بیان یک قانون مهم.  
7- نزول یک سوره از قرآن کریم با محوریت زیبایی یک شخص از نوع انسان.  
8- قرآن کریم و یک صحنه ویژه از زیبایی ترکیبی و متحرک با تکرار و جذابیت نو به نو.  
9- صحنه‌های گوناگون و منظره‌های متنوع از زیبایی‌ها.  
اما ادامه بحث:  
با یک بررسی اجمالی متوجه می‌شویم که قرآن کریم به موضوع زیبایی نگاه بسیار جامعی دارد و تلاش می‌کند از هر سویی به روی انسان دریچه‌ای گشوده و هدایت‌گرانه نوری را بتاباند تا شاید انسان همواره گزینه های درست را انتخاب نماید و راه تکامل را با عبودیت الهی طی کند و ما امیدواریم که در قسمت دوم این مقاله گوشه‌هایی از این نگاه جامع را به توفیق الهی عرضه کنیم.  
فهرست مطالب قسمت دوم:   
نوع پنجم – آرمان‌های معقول و اصول عالی اخلاق  
ایمان زیبا، قلب زیبا، معاشرت‌های زیبا، سخن زیبا، صبر زیبا، عفو زیبا، جدال زیبا؛ جدایی زیبا، قرض زیبا، وعده زیبا، آثار زیبایی (بصیرت، تذکر، نشاط، عمل، جلب توجه) ابزار زیبایی، زیبایی‌های آخرت، احکام زیبایی و تزئین و زیبایی‌های خطرناک.  
نوع پنجم از انواع زیبایی‌های مطرح شده در قرآن کریم (زیبایی آرمان‌های معقول، اصول عالی اخلاق و ارزش‌های انسانی)  
آیات زیادی از قرآن کریم بر زیبایی آرمان‌های معقول و اصول عالی اخلاق و ارزش‌های انسانی تأکید می‌کند. مروری کوتاه بر فهرست این بخش خواننده را بر آن می‌دارد تا قرآن کریم و انزال‌کننده آن را از عمق جان تحسین کند.  
1- ایمان زیبا 2- قلب زیبا 3- معاشرت‌های زیبا 4- سخن زیبا 5- صبر زیبا 6- عفو زیبا 7- جدال زیبا 8- جدایی زیبا و ... مواردی است که قرآن کریم ما را به بهره‌مندی از آنها فرا می‌خواند و انسان را در ساختن یک جامعه آرمانی و زندگی زیبا یاری می‌کند.  
1- ایمان زیبا و قلب زیبا  
در سوره مبارکه حجرات، ایمان محبوب عالم زیبایی دل مؤمن معرفی شده است وَلَکِنَّ اللَّهَ حَبَّبَ إِلَیْکُمُ الْإِیمَانَ وَزَیَّنَهُ فِی قُلُوبِکُمْ، در این آیه علاوه بر آن‌که ایمان زیبا را مطرح می‌کند و خداوند متعال نیز خودش را منشاء ایمان و قلب زیبا معرفی می‌کند.  
محور یک معاشرت مثبت چند چیز است:  
- اندیشه طرفین نسبت به یکدیگر   
- گفتار طرفین نسبت به یکدیگر  
- رفتار طرفین نسبت به یکدیگر

### 1- اندیشه طرفین نسبت به یکدیگر

قرآن کریم در آیات فراوانی اندیشه و تفکر انسان را مورد هدایت قرار می‌دهد و بالاتر از آن مرکز تولید اندیشه را که قلب انسان است به عنوان محوری‌ترین موضوع در هدایت انسان مطرح می‌کند تا جان‌مایه انسان و پایه‌ای عمیق‌ترین لایه وجود آدمی از آلودگی‌ها و زشتی‌ها پاک شود و زیبایی واقعی از قلب به تفکر و اندیشه و از آن‌جا به گفتار و اندیشه و از آن‌جا به گفتار و رفتار تسری یابد.   
بر این اساس قلب سلیم، قلب خاشع، قلب مطمئن، قلب رئوف، قلب طاهر، قلب باتقوا، و قلب مزین و ... در آیات متعددی از قرآن کریم مطرح شده است که ما به دلیل عدم گنجایش این مقاله و هم روشن بودن موضوع و انعکاس آن در دو بخش گفتار و رفتار، از آوردن آیات آن به صورت مستقل پرهیز می‌کنیم.

### 2- گفتار طرفین نسبت به یکدیگر

قرآن کریم مؤمنان را موظف کرده است به این‌که گفتار و سخنشان زیبا باشد، وَقُولُواْ لِلنَّاسِ حُسْنًا (البقره/ 83) بر اساس این آیه خداوند متعال از بنی اسرائیل پیمان و تعهد گرفته است که با مردم زیبا سخن بگویند.  
قرآن کریم زیبا سخن گفتن در برخورد با والدین را یک دستور صریح و اکید می‌داند، وَقُل لَّهُمَا قَوْلًا کَرِیمًا (الاسراء / 23) [قول کریم = سخن نرم و لطیف، نیکو و زیبا]   
اصولاً دعوت‌کنندگان به سوی خداوند باید دارای زیباترین گفتار باشند، وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِّمَّن دَعَا إِلَی اللَّهِ (فصلت / 33) و کیست‌خوشگفتارتر از آن کس که به سوی خدا دعوت نماید   
قدردانی از احسان دیگران با الفاظ زیبا، إِن تُبْدُواْ خَیْرًا أَوْ تُخْفُوهُ أَوْ تَعْفُواْ عَن سُوَءٍ فَإِنَّ اللّهَ کَانَ عَفُوًّا قَدِیرًا (النساء/ 149) اگر خیری را آشکار کنید یا پنهانش دارید یا از بدی درگذرید پس خدا درگذرنده تواناست.  
حتی مؤمنان موظف شدند در برخورد با مشرکان از گفتار زیبا بهره بجویند، وَقُل لِّعِبَادِی یَقُولُواْ الَّتِی هِیَ أَحْسَنُ إِنَّ الشَّیْطَانَ یَنزَغُ بَیْنَهُمْ إِنَّ الشَّیْطَانَ کَانَ لِلإِنْسَانِ عَدُوًّا مُّبِینًا (الاسراء/ 53)  
و به بندگانم بگو آنچه را که بهتر است بگویند که شیطان میانشان را به هم می‌زند زیرا شیطان همواره برای انسان دشمنی آشکار است.  
این آیه ضمن هدایت مومنان به سوی ادبیات زیبا و دلنشین، موضوع دیگری را هم مطرح می‌کند و آن بهره‌های سیاسی و اجتماعی است که نصیب جامعه اسلامی می‌شود. بدین صورت که با گفتار زیبا، قدرت فسادانگیزی شیطان کاهش می‌یابد و زمینه درگیری بین مسلمانان و کافران از بین می‌رود.  
لازم به یادآوری است که قرآن کریم گفتار زیبا را از ابعاد گوناگونی مورد بررسی قرار داده است و ما با با زیبایی‌های شگفت‌انگیز کلامی و گفتاری بیشتر آشنا نموده است و در حقیقت یک ادبیات پاک و به دور از آلودگی‌ها و با تأثیرگذاری فوق‌العاده به ما تحویل داده است و در همین زمینه قول معروف، قول سدید، قول بلیغ، قول میسور، قول لیّن، قول احسن و قول کریم در آیات متعدد بیان شده است و ما به دلیل عدم گنجایش این مقاله به همین قدر بسنده می‌کنیم.  
آیا سخن زیبا و جذاب، ملاک حقانیت است؟ خیر سخن زیبا ملاک حقانیت نیست. حتماً پاسخ این پرسش برای خیلی از خوانندگان عزیز روشن است و به همین دلیل هم نیازی به تشریح کامل آن نخواهد بود، اما توجه به چند آیه، هوشیاری ما را در خصوص جذابی های گفتاری بیشتر می‌کند.  
وَمِنَ النَّاسِ مَن یُعْجِبُکَ قَوْلُهُ فِی الْحَیَاةِ الدُّنْیَا وَیُشْهِدُ اللّهَ عَلَی مَا فِی قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ (البقره/204) و از میان مردم کسی است که در زندگی این دنیا سخنش تو را به تعجب وامی‌دارد و خدا را بر آنچه در دل دارد گواه می‌گیرد و حال آنکه او سخت‌ترین دشمنان است.  
این آیه به صراحت می‌فرماید که: منافقان حتی در برخورد با پیامبر اکرم(ص) از گفتار زیبا و فریبنده استفاده می‌کردند (اعجاب به معنای شادی و خوش بودن فرد از پدیده و کاری که آن را زیبا و خوب می‌یابد).   
و در آیه 9 سوره مبارکه منافقون مجدداً همین مطلب بیان شده است:   
وَإِذَا رَأَیْتَهُمْ تُعْجِبُکَ أَجْسَامُهُمْ وَإِن یَقُولُوا تَسْمَعْ لِقَوْلِهِمْ (المنافقون/ 4)، و چون آنان را ببینی هیکلهایشان تو را به تعجب وا می‌دارد و چون سخن گویند به گفتارشان گوش فرا می‌دهی.  
بر اساس این آیه منافقین از جذابیت گفتاری برای جلب نظر دیگران استفاده می‌کنند (ضمن این‌که جذابیت جسمانی و ظاهری، قیافه و آراستگی آنها هم با گفتارشان هماهنگ است) و به نظر صاحب المیزان، حلاوت و زیبایی نظمی که در گفتار منافقان است هر شنونده‌ای که سخن آنها را بشنود تمایل پیدا می‌کند که به آن گوش دهد. پس سخن زیبا صرفاً یک جذابیت ظاهری است و برای ارتباط و تعامل با یکدیگر لازم است ولی معیاری برای حقانیت نیست بلکه مؤمن و منافق می‌توانند از آن استفاده کنند.  
(ما در صفحات بعدی مجدداً به این مهم از زاویه دیگر خواهیم پرداخت)

### 3- رفتار زیبا

#### اشاره

اصولاً رفتار روزانه مؤمنان با یکدیگر باید بر اساس زیبایی و جذابیت باشد. قرآن کریم در یک تقسیم‌بندی کلان، افعال و اعمال انسان را به دو قسمت تقسیم می‌کند: 1- اعمال خوب 2- اعمال بد و برای این تقسیم‌بندی از دو واژه ابتکاری و اثرگذار بهره می‌گیرد، واژه حسنه و سیئه.  
حسنه از حسن (زیبایی) است که به معنای کار زیبا و ارزشمندی می‌باشد و سیئه به معنای کار زشت و پست است که معمولاً مورد تنفر انسان قرار می‌گیرد. قرآن کریم مکرراً از واژه حسنه استفاده کرده است و حتی کلیه کارهای مفید انسان را با همین واژه نامگذاری نموده است که به مفهوم پذیرش آنها از جانب خداوند متعال نیز می‌باشد، آنچنان که اگر معلمی کارهای دانش‌آموز را خوب و خیلی خوب بداند، به مفهوم پذیرفتن آن کار است.  
علاوه بر این خداوند متعال پاداش همه کارهای انسان مؤمن را نیز حسنه نامیده است و بهشت را با امکانات بی‌نظیرش حسنه‌ای می‌داند که به ازای اعمال و رفتار زیبایی مؤمن در دنیاست. و در یک جمله بسیار جالب و قابل فهم برای عموم می‌فرماید: هل جزاء الاحسان الّا الاحسان.  
و در آیاتی دیگر توانایی و برتری حسنات را در نابودی سیئات اعلام می‌کند: إِنَّ الْحَسَنَاتِ یُذْهِبْنَ السَّیِّئَاتِ (هود/ 114)، قطعاً حسنات نابودکننده سیئات هستند.  
و بدین ترتیب دل‌های مؤمنان قدرت می‌بخشد و امیدها را افزایش می‌دهد.  
قرآن کریم همین مضمون را به گونه‌ای دیگر در سوره مبارکه فصلت بیان می‌کند: وَلَا تَسْتَوِی الْحَسَنَةُ وَلَا السَّیِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِی بَیْنَکَ وَبَیْنَهُ عَدَاوَةٌ کَأَنَّهُ وَلِیٌّ حَمِیمٌ (فصلت/ 34)، قطعاً خوبی و زیبایی با آلودگی یکسان نیست، تو بدی را با شیوه‌ای که زیباتر است دفع نما پس ناگاه آن‌که میان تو و او دشمنی بود (متحول گشته) گویا دوست بسیار گرم و صمیمی می‌باشد. این آیه علاوه بر دفع بدی با خوبی زیباترین شیوه را یاد می‌دهد و حتی نتیجه علمی آن را هم به نمایش می‌گذارد.

#### 1-3- صبر زیبا

صبر و پایداری بخشی از رفتار است و این می‌تواند زیبا باشد و می‌تواند نازیبا باشد. قرآن کریم ما را به صبر زیبا توصیه می‌کند: فَاصْبِرْ صَبْرًا جَمِیلًا (المعارج / 5) و در سوره مبارکه یوسف هم همین جمله دو بار آمده است: فَصَبْرٌ جَمِیلٌ (یوسف/ 18 و 83)  
آنچه که در سوره مبارکه یوسف آمده است با هدف تعدیل و کنترل یک طوفان عاطفی است که از پدری بهترین فرزندش را بگیرند و بر آن صبر کند و حتی عاملان آن واقعه را نفرین نکند و پس از ده‌ها سال غم و غصه مجدداً همان مصیبت تکرار شود و این بار دومین فرزندش که او را نیز بسیار دوست می‌داشت و بلکه جایگزین فرزند گمشده‌اش محسوب می‌شد از دست می‌دهد و قطعاً این بار عاطفه بشری او باید طغیان کند و تا مرز برخورد و نفرین عاملان این واقعه پیش برود. اما او ایمان قوی هم دارد و با تکیه بر ایمان خود همچون کوهی استوار می‌ماند و طوفان عواطف را کنترل می‌کند و این را خداوند صبر و پایداری بسیار زیبا می‌داند. (صبرٌ جمیل)  
ولی آیه پنجم از سوره مبارکه معارج مطلب مهم‌تری را بیان می‌کند. این آیه عظیم‌ترین حادثه و وحشت‌انگیزترین واقعه عالم را به صحنه زیبایی عاطفی گره زده است. آیه پیش از این تلاش می‌کند تا مقیاس حقیقی زمان قیامت را برای کافران بفهماند و نگرش آنها را به دنیا و آخرت تغییر دهد و لذا در عبارتی صریح‌تر مقدار زمانی روز قیامت را پنجاه هزار سال اعلام می‌کند.   
اما کافران به دلیل محدودیت افکار و بینش خود توانایی درک آن را ندارند و لذا پیامبر اکرم(ص) مأمور می‌شود به صبر و پایداری و کسی که چنین صحنه‌ای را می‌داند و می‌بیند و به دیگران هم با دلسوزی تمام اعلان خطر می‌کند، اما آنها نمی‌پذیرند... اگر بتواند صبر کند و عاطفه را در این وضعیت کنترل نمایند قطعاً زیبایی صبر او شکوهمند خواهد بود.

#### 2-3- جدایی زیبا

وَاصْبِرْ عَلَی مَا یَقُولُونَ وَاهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِیلًا (المزمل/10)، به آنچه می‌گویند بردبار باش و از آنان دوری گزین، دوری و جدایی زیبا.  
در این آیه علاوه بر صبر و خویشتن‌داری موضوع دیگری هم مطرح می‌شود، فاصله گرفتن و بی‌اعتنایی مناسب و شایسته. از آیات بعدی استفاده می‌شود که دوری و فاصله گرفتن زیبا، به مفهوم خودداری از تعرض به مخالفان بدگو و خودداری از مقابله به مثل، و پاسخگویی به آنهاست. و این مهم برای ترویج دین و دینداری و تأثیرگذاری بر عقل و عاطفه مردم حقیقتاً اقدامی جمیل و زیباست و بخشی از زیبایی این قطع رابطه حکیمانه آن است که دشمنان هزینه‌ای پرداخت کرده‌اند بدون این‌که به هدف رسیده باشند و از سوی دیگر، پیامبر اکرم(ص) هنوز فرصت را از دست نداده است و نقشه خود را نیز به هم نریخته است و همچنان بر آرمان خویش پای می‌فشارد (صبر) و در فاصله‌ای مناسب مترصد فرصت است. (هجراً جمیلاً)

#### 3-3- عفو زیبا

وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضَ وَمَا بَیْنَهُمَا إِلاَّ بِالْحَقِّ وَإِنَّ السَّاعَةَ لآتِیَةٌ فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِیلَ (الحجر/85)، و ما آسمانها و زمین و آنچه را که میان آن دو است جز به حق نیافریده‌ایم و یقینا قیامت فرا خواهد رسید پس به خوبی صرف نظر کن. صفح یعنی ترک مؤاخذه، مانند عفو، لکن از عفو رساتر است. و صفح جمیل یعنی عفو بدون مؤاخذه و بدون توبیخ و عتاب.  
این آیه نیز عظیم‌ترین حادثه عالم را که نقطه عطفی است در موجودیت عالم پیوند زده است به صحنه‌های زیبا و پرجاذبه‌ای در عالم عواطف که در درون یک فرد اتفاق می‌افتد و پیوند این دو حادثه برونی و درونی و سنجش و توازن آنها با یکدیگر زیبایی فوق‌العاده‌ای را به نمایش می گذارد که طبیعتاً از زیبایی یک عفو و بخشش افزون‌تر است.

#### 4-3- جدال زیبا

وَجَادِلْهُم بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ (النحل/ 125)، وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْکِتَابِ إِلَّا بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ (العنکبوت/ 46)، کشف زیبایی در حوزه‌هایی که در نظر ابتدایی و فی نفسه زیبا به نظر نمی‌رسند، یک اقدام ابتکاری قرآن کریم است. جدال زیبا و جدایی زیبا دو نمونه از این ابتکار قرآنی است. بر این اساس زیبایی را در هر عرصه‌ای ردیابی می‌کند و با علامت‌گذاری های مخصوص آن را به مؤمنان ارائه می‌نماید و بدین ترتیب اثبات می‌کند که در همه عرصه‌ها راهی برای تکامل وجود دارد و برای مؤمن بن‌بستی نیست.

#### 5-3- قرض زیبا

مَّن ذَا الَّذِی یُقْرِضُ اللّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَیُضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا کَثِیرَةً (بقره / 245)، کیست آن کس که به [بندگان] خدا وام نیکویی دهد تا [خدا] آن را برای او چند برابر بیفزاید  
6-3- وعده زیبا  
أَلَمْ یَعِدْکُمْ رَبُّکُمْ وَعْدًا حَسَنًا (طه/86)، آیا پروردگارتان به شما وعده نیکو نداد. و ده‌ها آیه دیگر در خصوص زیبایی رفتارهای گوناگون بشر مطرح شده است و برای پرهیز از اطاله کلام لازم است دامنه سخن را کوتاه کنیم و به همین مقدار بسنده نماییم.

### آثار زیبایی

1- بصیرت: و ابتنا فیها من کلّ زوجٍ بهیج تبصرۀً و ذکری لِکُلّ عبدٍ منیب  
2- تذکر: و ابتنا فیها من کلّ زوجٍ بهیج تبصرۀً و ذکری لِکُلّ عبدٍ منیب  
3- سرور و شادمانی: و ابتنا فیها من کلّ زوجٍ بهیج (بهیج از بهجت به معنای زیبایی چشم‌نواز و شگفت‌آور است و زوج بهیج یعنی انواع گیاهان خوش‌منظره و زیبا)   
4- عمل: زیبایی‌ها و جلوه‌ها انسان را به سوی عمل تحریک می‌کند و می‌کشاند.  
إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَی الْأَرْضِ زِینَةً لَّهَا لِنَبْلُوَهُمْ أَیُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا (الکهف/ 7)، در حقیقت ما آنچه را که بر زمین است زیوری برای آن قرار دادیم تا آنان را بیازماییم که کدام یک از ایشان نیکوکارترند. در این آیه تزئین زمین برای آزمایش انسان‌ها و تولید بهترین اعمال مطرح شده است.  
5- جلب توجه افراد و مشغولیت‌های ذهنی و روانی است.  
وَإِذَا رَأَیْتَهُمْ تُعْجِبُکَ أَجْسَامُهُمْ (المنافقون/ 4)، وقتی آنها را می‌بینی جسم آنها و ظاهرشان (از زیبایی و آراستگی) تعجب‌آور است.  
به طور کلی زیبایی‌ها و تزئینات اگر به درستی استفاده شود موجب تقویت عقول و اندیشه‌ها می‌گردد و اظهار و اثبات حقایق را تسهیل می‌کند و اگر به صورت صحیح استفاده نشود باعث تخریب عقول، انحراف در ذائقه‌ها و کتمان حقایق خواهد شد و بدین ترتیب اهمیت و ارزش زیبایی و تأثیرات آن در زندگی دنیایی و آخرتی انسان روشن‌تر می‌شود.

### ابزار زیبایی

ابزای که برای زیبایی و تزئین استفاده شده است قابل احصاء و شمارش نیست. با توجه به این‌که می‌دانیم زمین با کوه‌ها، دشت‌ها، جنگل‌ها، مزارع، حیوانات (چرندگان، پرندگان، حشرات، خزندگان) و دریاها و اقیانوس‌ها که مملو از موجودات زیبا و جذاب هستند و آسمان‌های بزرگ با زیبایی‌های حیرت‌آور و خیره‌کننده ...  
علاوه بر اینها زیبایی‌های آخرت که گوشه‌هایی از آن در قرآن کریم بیان شده است قطعاً کسی توانایی شمارش آنها را ندارد و چنین هوسی را در سر نمی‌پروراند.  
اما بخشی از آنها که در قرآن کریم مطرح شده است به عنوان نمونه و به صورت کلی می‌توان پرداخت:  
1- ایمان 8- نقره  
2- زن9- زراعت و مزرعه  
3- فرزندان 10- اسب، استر و گوسفندان  
4- باغ‌ها 11- ستارگان  
5- گیاهان و گل‌ها 12- سخن و گفتار  
6- آب‌ها13- صورت انسان، به ویژه چشم  
7- طلا14- قد و قامت انسان  
بخشی از این موضوعات در آیه 14 از سوره مبارکه آل عمران بیان شده است و ما به همین یک آیه اکتفا می‌کنیم:  
زُیِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاء وَالْبَنِینَ وَالْقَنَاطِیرِ الْمُقَنطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَیْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ ذَلِکَ مَتَاعُ الْحَیَاةِ الدُّنْیَا وَاللّهُ عِندَهُ حُسْنُ الْمَآبِ (آل عمران/ 14)، دوستی خواستنیها[ی گوناگون] از زنان و پسران و اموال فراوان از زر و سیم و اسب‌های نشاندار و دامها و کشتزار[ها] برای مردم آراسته شده [لیکن] این جمله مایه تمتع زندگی دنیاست و [حال آنکه] فرجام نیکو نزد خداست.  
در این آیه زینت‌های زندگی در حد قابل توجهی بیان شده است.  
در بخش انسانی که محوریت یک زندگی محسوب می‌شود، زن و فرزند مطرح شده است. زن و فرزند دو رکن از سه رکن زندگی هستند. رکن سوم مرد است و پدر. اما خداوند بدون این‌که تفاوتی در بخش انسانی این سه رکن قابل شود و بدون امتیازبندی در حوزه انسانیت به حوزه زیبایی پرداخته است و زن و فرزندان را در این قسمت ممتاز دانسته است و رکن سوم که بنا به اقتضای زندگی مادی و دنیایی مایه قوام و قدرت و زندگی محسوب می‌شود از سهم زیبایی و جذابیت زندگی کمتر بهره دارد.  
و در بخش دیگر، چهارپایان، کشتزارها، اموال و ثروت های زیاد، طلا و نقره، مطرح شده است. بالاخره دوست داشتنی‌های زندگی به عنوان زینت معرفی شده است و همین هم راز شیفتگی انسان به این امورات و بخشی از بزرگی از تکامل و تعالی انسان در همین پیچیدگی و گره‌خوردگی است. تا چگونه از این امور به درستی بهره ببرد و این شیفتگی را مدیریت کند و در دام شیطان قرار نگیرد.

### زیبایی‌های آخرت

اجمالاً می‌دانیم که دنیای دیگری وجود دارد که در مرحله انتهایی از فرایند تکوین و تثبیت و توسعه جهان‌ها قرار دارد و به دلیل رشد و تکامل تدریجی عامل (مطابق سنت‌های الهی) آن دنیا کامل‌تر و جامع‌تر و طبیعتاً زیباتر و جذاب‌تر خواهد بود و انسان هم جزئی از این دنیاست، در همین سیر تکاملی قرار خواهد داشت و هیچ راه خروج و مفری برایش مهیا نیست. (و لایمکن الفرار من حکومتک)  
اما امکانات و استعدادهای ویژه‌ای را از فرایند مهربان دریافت کرده است که می‌تواند از مشکلات این عالم عبور کند و شأن و مقامی را در درون آن به دست بیاورد و لذا هم‌اکنون در کسب موقعیت‌های ممتاز عالم دیگر هم نقش مؤثر داشته باشد. برای این منظور خداوند متعال در قرآن کریم جذابیت‌ها و زیبایی‌هایی از آن عالم را به نمایش گذاشته است تا با ترغیب و تحریک انسان برای انتخاب و گزینش‌های برتر آن دنیا و از رسوب شدن در این دنیا و افتادن به دام شیطان و غلطیدن به قعر جهنم در امان باشد.  
به اقتضای این مقاله چند آیه را به عنوان نمونه بیان می‌کنیم:  
1- ادْخُلُوا الْجَنَّةَ أَنتُمْ وَأَزْوَاجُکُمْ تُحْبَرُونَ (الزخرف/ 70)، ورود به بهشت به صورت تزئین شده با زیباترین زینت‌ها.  
حبر به معنای اثر زیبا است و معنای آیه چنین می‌شود: به بهشت داخل شوید با همسران مؤمن خود در حالی که زیباترین زینت‌ها را به همراه دارید.  
2- أُوْلَئِکَ لَهُمْ جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِی مِن تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ یُحَلَّوْنَ فِیهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِن ذَهَبٍ وَیَلْبَسُونَ ثِیَابًا خُضْرًا مِّن سُندُسٍ وَإِسْتَبْرَقٍ مُّتَّکِئِینَ فِیهَا عَلَی الْأَرَائِکِ نِعْمَ الثَّوَابُ وَحَسُنَتْ مُرْتَفَقًا (الکهف/ 31)، آنانند که بهشت های عدن به ایشان اختصاص دارد که از زیر [قصرها]شان جویبارها روان است در آنجا با دستبندهایی از طلا آراسته می‌شوند و جامه‌هایی سبز از پرنیان نازک و حریر ستبر می‌پوشند در آنجا بر سریرها تکیه می‌زنند چه خوش پاداش و نیکو تکیه‌گاهی.  
در این آیه آراستگی‌ها و زیبایی‌های بهشتیان با پوشیدن لباس‌های سبز از دیبای نازک و دیبای ستبر و همراه داشتن دستبندهای طلا و نوع نشستن و تکیه دادن‌ها مطرح شده است که طبیعتاً زیبایی‌ها، آرامش و راحتی‌ها در فضای سبز، سایه خیال‌انگیز در کنار جویبارها و ترنم‌های بلبلان و ... هر یک جاذبه‌ای دارد که به تنهایی برای جذب انسان کفایت می‌کند اما خداوند مهربان صحنه جامعی را به تصویر کشیده است تا تأثیر بیشتری در ترغیب انسان داشته باشد.  
3- خدمتکاران جوان و زیبا در بهشت:   
وَیَطُوفُ عَلَیْهِمْ غِلْمَانٌ لَّهُمْ کَأَنَّهُمْ لُؤْلُؤٌ مَّکْنُونٌ (الطور/ 24)، و برای [خدمت] آنان پسرانی است که بر گردشان همی‌گردند انگاری آنها مرواریدی‌اند که [در صدف] نهفته است.  
یَطُوفُ عَلَیْهِمْ وِلْدَانٌ مُّخَلَّدُونَ \* بِأَکْوَابٍ وَأَبَارِیقَ وَکَأْسٍ مِّن مَّعِینٍ (الواقعه / 17 و 18)، بر گردشان پسرانی جاودان [به خدمت] می‌گردند \* با جامها و آبریزها و پیاله[ها]یی از باده ناب روان.  
در این دو آیه حضور خدمتکاران جوان و یا نوجوان که در زیبایی مثل لؤلؤ درخشندگی دارند و شیوه خدمت آنها را نیز بیان می‌کند. با ظرف‌های مخصوص و نوشیدنی مخصوص از مؤمنین پذیرایی می‌کنند و این یک برنامه دائمی است نه موقت.  
در آیاتی از قرآن کریم پیوستگی باغ‌ها و چشمه ها و نهرها و جاری شدن چشمه‌های هم‌تراز با جذابیت‌های نو و ترکیب سایه‌ها با چشمه‌ها و ایجاد صحنه‌های خیال‌انگیز و جذاب و در بخشی از آیات الهی به زیبایی‌های همسران بهشتی توجه داده شده است.  
وَحُورٌ عِینٌ \* کَأَمْثَالِ اللُّؤْلُؤِ الْمَکْنُونِ (الواقعه/ 22 و 23)  
کَأَنَّهُنَّ الْیَاقُوتُ وَالْمَرْجَانُ (الرحمن/ 58)  
کَأَنَّهُنَّ الْیَاقُوتُ وَالْمَرْجَانُ \* کَأَنَّهُنَّ بَیْضٌ مَّکْنُونٌ (الصافات/ 48)  
نکته جالب در تبیین زیبایی‌های همسران بهشتی این است که در هر سه آیه بخشی از زیبایی زن را پنهان نگه داشتن آن می‌داند. همچنان که لؤلؤ، مکنون باشد بهتر است و یاقوت در محفظه و بیض مکنون مساوی گوهر درخشنده در جای مناسب خود محفوظ باشد، زیباتر است. زن هم در هاله‌ای از حیا و عفت باشد همیشه سالم و همیشه زیبا خواهد ماند.  
در همین دنیا هم برای زن‌ها و مردها این حس و درک وجود دارد که زن به دلیل زیبایی‌های ویژه‌ای که دارد باید در حفاظتی از حیا و عفت باشد تا جذابیت‌ها و زیبایی او محفوظ بماند و آلوده نشود و نوع پوشش زن نشانه وجود حیا و عفت زنانه است و باید هم بدانیم که زیبایی صوری برای زن مانند قدرت برای مرد است که اگر از تربیت انسانی و اسلامی برخوردار نباشد، هم به خود و هم به دیگران آسیب خواهد زد.  
با توجه به ده‌ها آیه در خصوص تبیین زیبایی‌های بهشت و عدم گنجایش مقاله ما به همین مقدار بسنده می‌کنیم و با ذکر یک آیه این قسمت را خاتمه می‌دهیم.  
وَفِیهَا مَا تَشْتَهِیهِ الْأَنفُسُ وَتَلَذُّ الْأَعْیُنُ (الزخرف/ 71)  
این آیه به صورت خلاصه بهشت را تماماً زیبا دلخواه و چشم‌نواز مطرح می‌کند و می‌توان گفت این آیه جامع خواسته‌های بشری را از یک دنیای تکامل یافته به نمایش گذاشته است.

### احکام زیبایی و تزئین

قرآن کریم در مورد زیبایی‌ها و تزئینات سه نوع حکم دارد:  
1- دستور و دستور استفاده از زیبایی‌ها: یَا بَنِی آدَمَ خُذُواْ زِینَتَکُمْ عِندَ کُلِّ مَسْجِدٍ (الاعراف / 31)، بهره‌مندی از آرایش و آراستگی‌ها در هنگام عبادت یک دستور الهی است.  
2- نکوهش و سرزنش کسانی را که از زیبایی‌ها خود را محروم کرده و بهره نمی‌برند: قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِینَةَ اللّهِ الَّتِیَ أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ (الاعراف/ 32)، بگو چه کسی استفاده از زینت‌های خدادادی را حرام کرده است، زینت‌هایی که او برای بندگانش تدارک دیده است.  
جالب این است که در این آیه هدف از آفرینش زیبایی را برای خوشایند و استفاده بندگان مطرح نموده است.  
3- تجویز استفاده از زیبایی‌ها و زینت‌ها: در آیاتی از قرآن کریم مجوز استفاده از زیبایی‌های بانوان برای همسران خود مطرح شده است و همچنین مجوز آشکار کردن زیبایی‌ها و زینت‌های زنان برای پدران، پدرشوهر، پسران خود، پسران شوهر، و برای برادران خود و ...  
4- مجوز تلاش برای کسب زینت‌های دنیا: مَن کَانَ یُرِیدُ الْحَیَاةَ الدُّنْیَا وَزِینَتَهَا نُوَفِّ إِلَیْهِمْ أَعْمَالَهُمْ فِیهَا (هود/ 15)، هر کس اراده کند زندگی دنیا را و کسب زینت‌های آن را به میزان تلاش خود به دست خواهد آورد.  
5- تحریم: در آیاتی از قرآن کریم زیاده‌روی در تزئین و اسراف در بهره‌گیری از آن ممنوع شده است.  
یَا بَنِی آدَمَ خُذُواْ زِینَتَکُمْ عِندَ کُلِّ مَسْجِدٍ وکُلُواْ وَاشْرَبُواْ وَلاَ تُسْرِفُواْ إِنَّهُ لاَ یُحِبُّ الْمُسْرِفِینَ (الاعراف/ 31)، ای فرزندان آدم جامه خود را در هر نمازی برگیرید و بخورید و بیاشامید و[لی] زیاده‌روی مکنید که او اسرافکاران را دوست نمی‌دارد. و در آیات دیگر از کلام‌ا... مجید آشکار ساختن زینت بدن زنان برای نامحرم‌ها ممنوع شده است: وَلَا یُبْدِینَ زِینَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا (النور/31)، و زیورهای خود را آشکار نگردانند مگر آنچه که طبعا از آن پیداست.  
همچنین ابزار تزئین زنان در حال راه رفتن نباید اظهار شود: وَلَا یَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِیُعْلَمَ مَا یُخْفِینَ مِن زِینَتِهِنَّ (النور/31)، و پاهای خود را [به گونه‌ای به زمین] نکوبند تا آنچه از زینتشان نهفته می‌دارند معلوم گردد. در این آیه آگاه‌سازی و اطلاع‌رسانی زنان از تزئینات مخفی خودشان را حرام دانسته است. به طور کلی می‌توانیم بگوییم که: قرآن کریم استفاده از زیبایی‌ها را تجویز و بلکه ترغیب می‌کند تا جایی‌که به خسارت و زیانباری نرسد و آنجا که به خود و یا به خسارت‌بار و زیان‌آور باشد، تجویز نمی‌شود، بلکه تحریم می‌گردد. پس با رعایت این اصل کلی، بشر همواره می‌تواند از زینت‌های دنیا بهره‌مند شود.

### زیبایی‌های خطرناک

اهمیت و ارزش زیبایی در زندگی انسان فراتر از آن است که در یک مقاله کوتاه و با یک فرصت اندک تبیین شود، لکن به دلیل درک عمومی و مشترک از جاذبه و زیبایی‌ها و تأثیرات آن بر جسم و جان و فرد و جمع. شاید ضرورتی برای تبیین کامل و جامع آن نباشد ولی اگر بدانیم که دشمنان برای هلاکت و نابودی ما از همین جاذبه‌ها، دام‌های کوچک و بزرگ، ساده و پیچیده در همه گستره زندگی تدارک دیده‌اند.  
محتاطانه به زینت‌ها نزدیک خواهیم شد و عاقلانه این حس پرتوان را کنترل خواهیم کرد. برای درک بهتر از این مطلب، به زیارت سوره مبارکه حجر می‌رویم. این سوره پربرکت آیه‌ای را به نمایش می‌گذارد که در آن آیه، سری‌ترین شیوه اغواگری و گمراه‌کنندگی شیطان عیان می‌شود. من بزرگی اندازه این لطف خداوند را فهم نمی‌کنم که او در جای جای قرآن و در آیات متعدد، جذاب‌ترین و خطرناک‌ترین شیوه دشمن را به ما اعلان کرده است و ما را پیشاپیش برای این رویارویی بزرگ هشدار داده و یاری نموده است. حقا که او مهربان‌ترین و رئوف‌ترین است.  
اکنون آیه 39 از سوره مبارکه الحجر را می‌خوانیم: قَالَ رَبِّ بِمَآ أَغْوَیْتَنِی لأُزَیِّنَنَّ لَهُمْ فِی الأَرْضِ وَلأُغْوِیَنَّهُمْ أَجْمَعِینَ، ابلیس لعین پس از این‌که در آزمایش الهی مردود شد و از درگاه الهی رانده شد، بغض و کینه انسان را به دل گرفت و قسم یاد کرد که با اغواگری زمینه مردود شدن و رانده شدن همه انسان‌ها را فراهم کند. و مهم‌ترین و راهبردی‌ترین سیاست خود را در اغوای انسان، آراستن زشتی‌ها و تزئین اعمال ناپسند مطرح کرده است تا انسان‌ها از شناخت صحیح و سالم بی‌بهره شوند و تحت تأثیر جلوه ها و جلوه‌گری‌های جعلی، گزینه‌های خسارت‌بار و تباه‌کنندگی را انتخاب کنند و در نتیجه از حقایق دور شده و اباطیل را بپذیرند.  
از تأکید بسیار زیاد شیطان در پیشگاه خداوند بر این‌که قطعاً و حتماً زمین را آرایشگاه و نمایشگاه زیبندگی برای انسان قرار خواهد داد، متوجه می‌شویم که اولاً بیش از ما اهمیت زیبایی و تأثیرگذاری انسان از این پدیده را درک می‌کند. ثانیاً این شیوه را برای هلاکت انسان قطعی می‌داند. ثالثاً او این شیوه را به هیچ وجه کنار نخواهد گذاشت.  
و علاوه بر این‌ها به نظر می‌رسد که شیطان فکر نمی‌کرد خداوند این راز او را بعدها در مستحکم‌ترین سند آسمانی و با بهترین بیان به اطلاع انسان برساند. اکنون که اهمیت این مطلب مقداری روشن‌تر شد، انتهای این مقاله را به موضوع مهم "تزئینات خسارت‌بار" اختصاص می‌دهیم و همواره خود ر از شر شیطان رجیم به درگاه الهی می‌کشیم و از خداوند متعال برای در امان ماندن از مکر و حیله او و سلامت جان و ایمان‌مان مدد می‌جوییم.  
تزئینات شیطانی و گمراه‌کننده  
1- تزئین پرستش غیرخدا: وَجَدتُّهَا وَقَوْمَهَا یَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِن دُونِ اللَّهِ وَزَیَّنَ لَهُمُ الشَّیْطَانُ أَعْمَالَهُمْ (النمل/ 24)، او و قومش را چنین یافتم که به جای خدا به خورشید سجده می‌کنند و شیطان اعمالشان را برایشان آراسته است.  
شیطان در این آیه خورشیدپرستی را برای قوم سبا، به عنوان عمل زیبا جلوه داده است.  
2- تزئین فرزندکشی (قربانی فرزندان برای بت‌ها): وَکَذَلِکَ زَیَّنَ لِکَثِیرٍ مِّنَ الْمُشْرِکِینَ قَتْلَ أَوْلاَدِهِمْ شُرَکَآؤُهُمْ (الانعام/ 137)، و این گونه برای بسیاری از مشرکان بتانشان کشتن فرزندانشان را آراستند.  
شیطان این عمل غیرانسانی و حتی غیرحیوانی را چنان زیبا و تزئین شده ارائه کرده بود که یک فرد مشرک با دست خودش فرزندش را در برابر بت ذبح کند و از همه خصلت‌های انسانی و حتی حیوانی و عواطف گوناگون درونی در برابر یک موجود پست، دست بردارد.  
3- تزئین اعمال باطل و کردار زشت: فَلَوْلا إِذْ جَاءهُمْ بَأْسُنَا تَضَرَّعُواْ وَلَکِن قَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَزَیَّنَ لَهُمُ الشَّیْطَانُ مَا کَانُواْ یَعْمَلُونَ (الانعام/43)، پس چرا هنگامی که عذاب ما به آنان رسید تضرع نکردند ولی [حقیقت این است که] دلهایشان سخت‌شده و شیطان آنچه را انجام می‌دادند برایشان آراسته است.  
خداوند در چند آیه وضعیت مشرکین را مطرح می‌کند و برای هدایت آنها برنامه‌های مختلف و متنوعی را به اجرا می‌گذارد و تا مرحله تضرع می‌کشاند، اما ناگهان به وضعیت قبلی بر می‌گردند. و این همه به دلیل قساوت قلب و تزئین اعمال زشت‌شان است که اولی توسط خودشان و دومی توسط شیطان انجام شده است. وَإِذْ زَیَّنَ لَهُمُ الشَّیْطَانُ أَعْمَالَهُمْ وَقَالَ لاَ غَالِبَ لَکُمُ الْیَوْمَ مِنَ النَّاسِ وَإِنِّی جَارٌ لَّکُمْ (الانفال/ 48)، و [یاد کن] هنگامی را که شیطان اعمال آنان را برایشان بیاراست و گفت امروز هیچ کس از مردم بر شما پیروز نخواهد شد و من پناه شما هستم.  
در این آیه جنگ و نبرد با مؤمنان را زیبا جلوه می‌دهد، حتی وعده پیروزی و وعده پناه دادن هم می‌دهد. با کمی دقت در آیه متوجه می‌شویم که دو نکته مهم در انتهای آیه یعنی وعده پیروزی و تدارک پناهگاه بخشی از شیوه شیطان است برای زیبا جلوه دادن. اگرچه او همه اقدامات جنگی را از ابتدا تا انتهای آن زینت شده جلوه می‌دهد، به گونه‌ای که جنگ با مسلمانان و قتل و غارت آنها برای مشرکان و کافران، شیرین و جذاب باشد.  
4- تزئین بدگمانی و اختلال دل‌ها نسبت به پیامبر اسلام و مؤمنان: بَلْ ظَنَنتُمْ أَن لَّن یَنقَلِبَ الرَّسُولُ وَالْمُؤْمِنُونَ إِلَی أَهْلِیهِمْ أَبَدًا وَزُیِّنَ ذَلِکَ فِی قُلُوبِکُمْ وَظَنَنتُمْ ظَنَّ السَّوْءِ وَکُنتُمْ قَوْمًا بُورًا (الفتح/12)، [نه چنان بود] بلکه پنداشتید که پیامبر و مؤمنان هرگز به خانمان خود بر نخواهند گشت و این [پندار] در دلهایتان نمودی خوش یافت و گمان بد کردید و شما مردمی در خور هلاکت بودید.  
بر اساس این آیه بخشی از جامعه اسلامی نسبت به عملکرد پیامبر و مؤمنان (و در زمان ما نسبت به ولی امر مسلمین) با بدگمانی و انگیزه منفی نگاه می‌کنند و در نتیجه نه تنها از تعلیمات صحیح بی‌بهره می‌شوند و ذهن و دل خود را از همراهی با اسلام و مسلمین دور می‌کنند، بلکه همواره جان خود را برای پذیرش افکار شیطانی و گمراه‌کننده مستعد و آماده نگه می‌دارند.  
5- تزئین ارتداد و نفاق: إِنَّ الَّذِینَ ارْتَدُّوا عَلَی أَدْبَارِهِم مِّن بَعْدِ مَا تَبَیَّنَ لَهُمُ الْهُدَی الشَّیْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَأَمْلَی لَهُمْ (محمد/ 25)، بی‌گمان کسانی که پس از آنکه [راه] هدایت بر آنان روشن شد [به حقیقت] پشت کردند شیطان آنان را فریفت و به آرزوهای دور و درازشان انداخت.  
بر اساس این آیه شیطان کسانی را که به اسلام گرویده‌اند و از هدایت الهی بهره‌مند شده‌اند به ارتداد و ارتجاع ترغیب می کند و با زینت‌بخشی به گذشته تلاش می‌کند آنها را مرتد و یا منافق نماید.  
6- تزئین اسراف: کَذَلِکَ زُیِّنَ لِلْمُسْرِفِینَ مَا کَانُواْ یَعْمَلُونَ (یونس/ 12)، این گونه برای اسرافکاران آنچه انجام می‌دادند زینت داده شده است.  
بر اساس این آیه شیطان اسراف و زیاده‌روی در همه چیز را برای انسان تزئین می‌کند تا جان، مال، آبرو و اعتبار و لحظه‌های عمر و همه استعداد انسان بی‌هدف و بی‌جا مصرف شود و انسان با مصرف آنها بی سرمایه، بی‌اعتبار و در نتیجه از درجه هستی ساقط گردد و در آزمون بزرگ زندگی مردود شود. همان چیزی که در دنیای امروز نشانه‌های آن را به وضوح مشاهده می‌کنیم.  
7- تزئین حیله‌گری و مکاری‌ها: بَلْ زُیِّنَ لِلَّذِینَ کَفَرُواْ مَکْرُهُمْ (الرعد/ 33)، [چنین نیست] بلکه برای کسانی که کافر شده‌اند نیرنگشان آراسته شده است.   
بر اساس این آیه کریمه حیله‌گری‌های کافران برای خود نشان جالب و جذاب می‌شود و شیطان یعنی از این طریق آنها آنها را در مسیر باطل یاری می‌کند.  
به طور کلی یکی از اهداف شیطان در تزئین اعمال کافران، منافقان، مشرکان و مرتدان این است که آنها را در همان حالت کفر و نفاق و شرک حفظ کند و فراغتی برای آنها حاصل نشود تا راه حقیقت را بجویند. این هدف شیطان در آیه 122 سوره مبارکه الانعام به وضوح بیان شده است:  
أَوَ مَن کَانَ مَیْتًا فَأَحْیَیْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا یَمْشِی بِهِ فِی النَّاسِ کَمَن مَّثَلُهُ فِی الظُّلُمَاتِ لَیْسَ بِخَارِجٍ مِّنْهَا کَذَلِکَ زُیِّنَ لِلْکَافِرِینَ مَا کَانُواْ یَعْمَلُونَ، آیا کسی که مرده[دل] بود و زنده‌اش گردانیدیم و برای او نوری پدید آوردیم تا در پرتو آن در میان مردم راه برود چون کسی است که گویی گرفتار در تاریکی هاست و از آن بیرون‌آمدنی نیست این گونه برای کافران آنچه انجام می‌دادند زینت داده شده است.  
این آیه مسیر هدایت و کمال انسان را با این مثال بیان می‌کند که وضعیت مسلمان از حالت مردگی به زنده شدن و قرار دادن نور و روشنایی برای حرکت و پیشرفت او در حالت زنده بودن است. در حالی که شیطان تلاش می‌کند انسان را در حالت مردگی و تاریکی نگه دارد و با تزئین کردن این حالت ظلمانی او را به همین وضعیت دلگرم می‌کند تا عمرش به سر آید و از آزمون الهی امتیازی کسب نکند و مردود شود.  
8- تزئین سخن و گفتار: وَکَذَلِکَ جَعَلْنَا لِکُلِّ نَبِیٍّ عَدُوًّا شَیَاطِینَ الإِنسِ وَالْجِنِّ یُوحِی بَعْضُهُمْ إِلَی بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا وَلَوْ شَاء رَبُّکَ مَا فَعَلُوهُ فَذَرْهُمْ وَمَا یَفْتَرُونَ (الانعام/ 112)، و بدین گونه برای هر پیامبری دشمنی از شیطانهای انس و جن برگماشتیم بعضی از آنها به بعضی برای فریب [یکدیگر] سخنان آراسته القا می‌کنند و اگر پروردگار تو می‌خواست چنین نمی‌کردند پس آنان را با آنچه به دروغ می‌سازند واگذار.  
بر این اساس ما به سوی یک واقعیت بزرگی رهنمون می‌شویم و آن این است که همه رسولان و رسالت‌های الهی در برابر خود گروه‌هایی از شیاطین انسی و جنی را خواهند یافت که دائم شیطنت می‌کنند. اما چون از حقایق عالم دور هستند و خط فاصلی خود را با مؤمنان در ایمان به حقیقت و کفر به حقیقت می‌بینند. ناچاراً گفتمان و ادبیات جدیدی را (زخرف القول) اختراع می‌کنند تا یکدیگر را در میدان باطل حفظ کنند و صحنه را ترک ننمایند.  
و در انتهای آیه کریمه نکته برجسته‌ای وجود دارد که مؤمنان را از تلاش بی‌پایان برای هدایت کافران و مشرکان برحذر می‌دارد و حالت تعادل در امت اسلامی را برای هدایت کافران و پرداختن به درون جامعه و بازسازی و استحکام آن را می‌پسندد. زخرف به معنای زینت است، لذا هر چیز ظاهرفریب و کاذب به زخرف تشبیه شده است. به این ترتیب مؤمنان با کمی تفکر و تعقل متوجه آراستگی و مزخرف بودن قول و گفتار دشمنان می‌شوند و لایه باطل آن را از زیر پوشش جذاب و زیبای آن بیرون می‌کشند و در نتیجه آخرین حربه دشمن را ناکارآمد می‌کنند.

## بسیج و اصول اخلاق تشکیلاتی(سازمانی) قسمت دوم

### مشخصات مقاله

نویسنده:حجت الاسلام علی اصغر جلالی اصل  
در سوره مومن پنج بار سخن از المجادله آمده که تمام این موارد ناظر به مجادله باطل است (آیات 4و 5و 35و 56و 69) جدال و مراء دو عنوان است که هم در آیات و هم در روایات بحث شده است. جدال در اصل به معنای پیچاندن طناب است. و بعد به پیچاندن طرف مقابل و گفتگو برای غلبه بر او بکار رفته است. مراء بر وزن حجاب به معنی گفتگو کردن در چیزی است که در آن مریه (شک) وجود دارد.   
مخاصمه و خصومت در اصل به معنای گلاویز شدن دو نفر به یکدیگر که هر کدام جلوی دیگری را بگیرد و سپس به گفتگوها و مشاجرات لفظی اطلاق گردیده است. علامه مجلسی: جدال و مراء بیشتر در مسائل علمی بکار می رود. در حالی که "مخاصمه" در امور دنیوی است. گاهی می گویند: در جدال، تحقیر و عاجزکردن طرف مقابل است و در مراء اظهار فضل و کمال است. از قرآن فهمیده می شود که جدال مفهوم وسیعی دارد و هر نوع بحث و گفتگوی طرفین را شامل می شود خواه به حق باشد یا باطل: "و جادلهم بالتی هی احسن" (النحل/125)، ولی در غالب موارد در مجادله ی به باطل استعمال شده است. قرآن با تبیین و روشنگری مخالفت نکرده: قل هاتوا برهانکم (البقره/111)  
ائمه به کسانی که قدرت مجادله ی صحیح را داشته اند مجوز می داده اند. یکی از دوستان امام صادق (ع) به نام طیار (حمزه ابن محمد) می گوید:  
به امام عرض کردم به من خبر رسیده که شما از مناظره ی یارانتان با مردم کراهت دارید. امام فرمودند: اما فردی مثل تو اشکال ندارد که مناظره کنی. خوب می توانی وارد بحث شوی، پرواز کنی و فرود آیی.   
مجادله به باطل آثار شومی دارد اگر برای خودخواهی یا تفوق باشد نتیجه ای جز خصومت نخواهد داشت. علی (ع): من ظن بعرضه فلیدع المراء.   
ایاکم والمراء والخصومه فانهما یمرضان القلوب علی الاخوان و ینبت علیها النفاق   
روش مجادله ی احسن:  
نباید اصرار داشته باشد که مطلب حق را به عنوان گفته او بپذیرند بلکه چنان کند که مخاطب فکر کند آن مطلب نتیجه ی فکر اوست. سر اینکه قرآن بسیاری از حقایق را از توحید و نفی شرک و .... را در لباس استفهام در می آورد شاید همین باشد. از هر چیزی که حس لجاجت طرف مقابل را بر می انگیزاند باید خودداری کرد.   
ولا تسبوا الذین یدعون من دون الله (الانعام/ 108) در بحث ها نهایت انصاف را باید رعایت کرد تا طرف حس کند گوینده به راستی درصدد روشن کردن واقعیات است. قل فیهما اثم کبیر و منافع للناس و اثمهما اکبر من نفعهما.   
در برابر بدی ها و کینه توزی ها مقابله به مثل نکند بلکه از طریق رأفت و گذشت مقابله به ضد کند که این تأثیر زیادی در نرم کردن دل دشمن لجوج دارد ادفع بالتی هی احسن فاذا الذی بینک و بینه عداوه کانه ولی حمیم (فصلت/ 34)

### 11- عدم تخریب مسئولین قبلی

بسیار پیش می آید در مجموعه های مختلف که وقتی کسی به عنوان مسئول جدید منصوب می گردد، جهتِ یافتن وجهه برای خود، به تخریب مسئول قبلی و کارهایش می‌پردازد و نسبت به گذشته‌ی مجموعه به دور از انصاف دست به تخریب و سیاه نمایی می‌زند. آیا این درست است که برای یافتن وجهه و جایگاه، چهره‌ی دیگران را تخریب کنیم؟  
مثال‌ها:  
دفاع از بنیان گذار حوزه‌ی علمیه‌ی قم  
وقتی برخی‌ها نسبت به بنیان گذار حوزه‌ی علمیه‌ی قم (مرحوم آیت الله حائری) ایراد می‌گیرند و می‌خواهند امام خمینی را بزرگ کنند، امام به جای این که خود را تثبیت کند و بگوید بله ما انقلابی هستیم و . . . می‌فرماید:  
«درباره‌ی بزرگی او همین بس که توانست (در آن زمان سخت که رضاشاه تصمیم داشت حوزه و روحانیت را نابود کند) حوزه‌ها بلکه روحانیت را حفظ کند و این امانت را به ما داد تا به دیگران رد کنیم.«  
تحول عمیق  
برخی‌ها وقتی مسئولیت پیدا می‌کنند برای اینکه خود را تثبیت کنند، نیروهای قبلی را زیر سؤال می‌برند: . . . کاری نشده! به هم ریختگی عجیبی وجود دارد! نمی‌دانید چه وضعی حاکم بوده! و . . . می‌خواهم تحول عمیقی ایجاد کنم . . . این‌ها بخشی از حرف‌هایی است که جدیدی‌ها نسبت به قدیمی‌ها بیان می‌کنند که ناشی از صفات رذیله و عدم سلامت نفس است و معمولاً این افراد به زودی خودشان گرفتار و از چشم‌ها می‌افتند. این برخورد نه برای این دنیا خوب است نه برای آخرت. لازم است به نفرات قبلی نگاه حذفی نداشته بلکه از تجارب آن‌ها نهایت استفاده را داشته باشیم. آنان که سلامت نفس دارند، می‌گویند: قبل از ما عده ای آمدند، زحماتی کشیدند تا کار به این جا رسیده. به طور طبیعی نه آنان مطلق بودند و نه ما مطلق هستیم. امیدواریم نقاط قوت آن‌ها را ادامه دهیم و اگر ضعفی بوده است، تلاش کنیم رفع شود تا پرچم را به دست برادر یا خواهر دیگری بدهیم، آن‌ها هم به پیش بروند تا تکامل نهایی. این برخورد اخلاقی در روحیه‌ی همه اثر مثبت می‌گذارد. خدا هم راضی است و کارها برکت پیدا می‌کند. در غیراین صورت برکتی ایجاد نخواهد شد.   
نام نیک رفتگان ضایع نکن تا بماند نام نیکت برقرار

### 12-کرامت و بزرگواری

تعریف: برخورد کریمانه و بزرگ منشانه با افراد خطاکار در موقع داشتن قدرت. روایت: امام علی (ع) می‌فرماید: خود را به بی خبری نمایاندن از بهترین کارهای بزرگواران است.   
اثبات برتری  
امام باقر (ع) فرمود: فَاِنِ اسْتَطَعْتَ اَنْ لا تُعامِلَ احداًَ اِلّا و لک الْفضلُ عَلَیهم فَافْعَل: در تعامل با دیگران (معامله، گفتگو و بحث و . . . ) طوری تعامل کنید که برای شما برتری باشد.   
برتری یعنی چه؟ این که من از دیگران باسوادترم؟ این که در یک تعامل اقتصادی می‌توانم پول بیشتری به نفع خود دریافت کنم؟ و. . . نه، برتر کسی است که کریم‌تر باشد. کسی که بتواند مسائل را کریمانه حل کند، در تعاملات مالی و غیرمالی کاری کند که دستش بگیر نباشد؛ دست بخشنده داشته باشد. می‌خواهی حرفی را رد کنی، کریمانه رد کن. چیزی را از کسی گرفتی، افضل آن را بده، دست بگیر نداشته باش. در هر شرایطی که با هر کسی معامله می‌کنی، گاه معامله‌ی علمی، گاه معامله‌ی اخلاقی، گاه معامله‌ی مالی، بکوش که «لک الفضل» (برای تو فضل و برتری) باشد. روحیه‌ی انسان ها به خاطر عزت نفسی که دارند، طوری است که دوست دارند برتری داشته باشند و برنده‌ی نهایی، آن‌ها باشند و در صورت شکست، احساس خرد شدن می‌کنند. با این احساس، در آن‌ها عقده ایجاد می‌شود و به دنبال جبران شکست خود هستند. دستور امام باقر(ع)، بسیار حساب شده است. به ما بازی برد برد را می آموزد که به دنبال برد باخت نباشیم.   
مثال‌ها

### اسب حضرت امیر (ع)

حضرت امیر(ع) جنگ را عصرها شروع می‌کرد که در پایان شکست دشمن، دشمن بتواند در تاریکی پناهگاهی پیدا کند تا به قتل نرسد. وقتی می‌پرسند یا علی! چرا شما که شجاع و قدرتمندید اسب معمولی دارید؟ می‌فرماید: «من نه فرار می‌کنم و نه اگر کسی فرار کرد او را تعقیب می کنم تا نیاز به اسب تندرو داشته باشم.»  
کرامت یوسف در مقابل برادران  
حضرت یوسف(ع): هیچ گاه در نزد برادران، اسمی از «پیراهن»، «خون» و «گرگ» نمی‌آورد، برای این که حرف و حدیث های گذشته در اذهان تداعی نگردد و برادران شرمنده نشوند! بسیج باید با دیگران برادرانه برخورد کند تا تشکل های دیگر به چشم پناه گاه و مرجع به او نگاه کنند نه به چشم رقیب.   
یوم المَلحَمَه و یوم المَرحَمَه  
شاید برخورد رسول خدا (ص) با ابوسفیان، در همین راستا توجیه شود. ابوسفیان 21 سال با پیامبر جنگیده و فقط با شکست در جنگ تسلیم شده و برای پیامبر(ص) جای انتقام گیری و برد کامل بود. یاران پیامبر(ص) به ایشان می گویند: الیوم یوم الملحمه. امروز دیگر روز انتقام گیری است! پیامبر(ص) می فرمایند: نه امروز روز بخشش و مرحمت است! الیوم یوم المرحمه. نه تنها می بخشد، بلکه منزل ابوسفیان را سفارت اعلام می کند. یعنی هرکسی که به منزل ابوسفیان پناهنده شد، یاران پیامبر (ص)، حق تعقیب او را ندارند! این یعنی اثبات برتری؛ کوتاه آمده ولی برتری دارد. ابوسفیانی که احساس میکرد دست هایش را می بندند، می بیند با احترام با او برخورد می شود! احساس باخت کامل نمی کند. تأمل کنید! ( می شد بلایی که به سر قذافی آمد، به سرش بیاورند).

### درمان یا راه حل

بسیجی باید دارای روحی بزرگ باشد. نه تنها از تحقیر و تحت فشار قرار دادن دیگران باید بپرهیزد، بلکه باید از این نوع پستی ها رنج برد.  
13- توجه به غیرت ممدوحه و دوری از غیرت مذمومه  
تعریف: غیرت ممدوحه عبارت است از این که انسان، آن چیزی را که عقلاً و شرعاً حراستش لازم است، حفظ و حراست کند. غیرت از محبت، نشأت می گیرد. یعنی منشأ غیرت، محبت است. چون فرزندش را دوست دارد از او حراست می کند.   
غیرت مذمومه عبارت است از این که انسان، از کسی یا چیزی که شرعاً و عقلاً حمایتش سزاوار نیست چه به صورت گفتار و چه به صورت کردار حمایت می کند. در این جا بحثی تحت عنوان« حمیّت» یا «عصبیّت» مطرح می-شود که هم در قرآن و هم در روایات آمده است. غالباً عصبیّت به همین غیرت مذمومه یعنی حمایت از چیزی که شرعاً و عقلاً لازم نیست اطلاق می گردد. حمایت از باطل، حمیّت و عصبیّت است که قرآن این را با قید «حمیت جاهلیه» تعبیر می کند.   
اگر انسان قبل از آنکه شخصی را در روابط عاطفی و اخلاقی بیازماید، با او رابطه ی رفاقتی برقرار کند، محبت ایجاد شده، نه تنها عاملی است که نمیتواند عیوب او را بشنود و ببیند، بلکه به بدتر از این ها مبتلا می شود؛ یعنی جایی که نباید از او حمایت کند، حمایت می کند، چون رفیقش است. دیگر کور و کر می شود. حُبُّ الشَّیْیءِ یُعْمی و یُصِّم: دوست داشتن چیزی، باعث کوری و کری میگردد. این حمایت از رذائل نفسانی است. آیه: اِذْ جَعَلَ الّذینَ کفروا فی قُلوبِهمُ الْحَمیَّةَ حمیّةَ الْجاهِلیةِ (الفتح/26)، کفار در دلشان حمیت جاهلیه را قرار دادند. خدا هیچ گاه حمیت جاهلیه در دل کسی قرار نخواهد داد. روایت: رسول اکرم (ص) فرمودند: من کان فی قلبه حبةٍ من خردلٍ عصبیةٍ بَعَثَهُ اللهُ تعالی یوم القیامةِ مَعَ اَعْرابِ الْجاهِلیةِ: یعنی هر کسی در قلبش ذره ای عصبیت باشد، خداوند در روز قیامت، او را با اعراب جاهلیت مبعوث می کند. حضرت «قلب» را مطرح می کند. چون این پیوند، پیوند درونی است، اما یک پیوند درونی حساب نشده و احمقانه است. این-جا تعبیر به عصبیت عندالاطلاق است یعنی همان غیرت مذمومه.   
رسول اکرم (ص): من تَعَصَّبَ أَو تُعُصِّبَ لَهُ فَقَدْ خَلَعَ رِبْقَةِ الْاِسلامِ مِنْ عُنُقِهِ(همان): اگر کسی نسبت به رفیقش تعصب به خرج دهد (به این معنا که از او حمایت باطل کند) و رفیقش هم به این حمایت راضی باشد، هر دوی این ها آن ریسمان ایمانی که بر گردن دلشان هست را باز کرده اند و از زمره‌ی مؤمنین حقیقی خارج شده اند.   
یعنی نه تنها آن که تعصب به خرج داده بلکه آن کسی هم که برای او تعصب به خرج داده شده و لذت آن را برده است، هر دو از زمره‌ی مؤمنین حقیقی خارج می شوند. عصبیت، گاهی از مرحله‌ی قلب تراوش می کند و انسان کمک کار ظالم می شود. امام سجاد (ع) می‌فرمایند: . . . و لکن مِنَ الْعَصَبیَّةِ أن یُعینَ عَلَی الظُّلم : از عصبیت این است که وقتی به کسی علاقه-مند هستیم به او در ظلم یاری کنیم چه با گفتار باشد و چه با رفتار.

### انصاف از جنود عقل

در باب «عقل و جهل» در کتاب شریف کافی آمده: الانصافْ و ضِدُّهُ الْحَمِیَّةُ تقابل را بین انصاف و حمیت مطرح می کند. حضرت، انصاف را از جنود عقل می داند. اما حمیت را از جنود جهل می شمارد. یعنی انصاف از عقل نشأت می گیرد و حمیت از جهل ناشی می شود. در انتخاب دوست و . . . تأکید شده است که اول آزمایش کن، با هر کسی دوست نشو. دلیلش این است که اگر این کار را نکنی، آخرالامر چه به صورت گفتاری و چه رفتاری، یاور ظلم خواهی شد.   
گاهی حمیت بر محور گروه گرایی است.   
حضرت امیر(ع) فرمود: خدا را به خشم نیاور به خاطر هیچ کس.   
بسیجی باید جز خدا کسی را نبیند و رضایت او را در نظر بگیرد، خطای دوستان یا گروه‌ها را تذکر دهد، از نقاط قوت حمایت کند، چاپلوسی نکند. بسیجی باید طوری برخورد نماید که ناظرین و سایر مردم بگویند انصافاً برای این گروه، مهم رضایت الهی است؛ چرا که از هر کس و هر گروه، خطایی ببینند متذکر می شوند و خطای خود را هم می پذیرند و کار هیچ کس و هیچ گروهی را توجیه نمی کنند و حمیت جاهلانه ندارند. توجه به آیات و احادیث به طور طبیعی، ما را فراجناحی بار خواهد آورد. یکی از خصوصیات شهید مطهری این بود که وقتی اشکالی می دیدند، کار نداشتند که طرف دوست است یا غیر دوست، اشکالات را مطرح می کردند.

### توجه به واقع بینی و تعقل

یکی از آفات تفکر، عدم توجه به واقعیات و نگاه ظاهری و سطحی به پدیده هاست که نتیجه ی آن دستورالعملِ غیر منطقی خواهد بود که در عمل، مشکل، خود را نشان خواهد داد. آیه: انَّ شَرَّ الدَّوابِّ عِندَالله الصٌمٌ البٌکمٌ الذینَ لا یَعقِلٌونَ (22/ الانفال) بدترین جانداران نزد خدا کسانی هستند که از شنیدن و گفتن حرف حق کر و لالند و اصلاً تعقل نمی‌کنند. روایت: صَدیق کٌلٌ امرٌ عَقلٌهٌ و عَدٌوهٌ جملٌه: دوست هر شخصی عقل او و دشمنش نادانی اوست. در واقع بینی باید که ذهنیات و تخیلات منشأ نظردادن نشود. کسی فلج است و بر اساس آن برنامه ریزی می کند اما کس دیگر نمی خواهد آن را بپذیرد و زیاد به سختی می افتد. الهی ارنی الاشیاء کما هی یعنی معنی واقعی را بفهمم (بر اساس ذهنیات و حب و بغض خودم نگاه و برداشت نداشته باشم.)

### اختلاف ابوذر و سلمان

هنر این است که افراد را پرورش و آن ها را ارتقاء داد. فرمود: والله لو عَلِمَ ابوذر ما فی قلبِ سلمان لَقَتَلَهُ و لَقَدْ آخا رسولُ الله بَیْنَهُما (کافی باب الحجة): به خدا قسم اگر ابوذر می دانست در قلب سلمان چه می گذرد او را می کشت، با این حال رسول خدا عقد اخوت در میان آن دو جاری ساخت!  
سلمان یک فرد جهان گشته، جامعه شناس، تجربه کننده ی ادیان مختلف.... ابوذر خاست گاهش محدودتر و از طرفی به شدت آرمان خواه و . . . طبیعی است در تحلیل مثل هم نباشند. به گونه ای که اگر ابوذر بفهمد سلمان چگونه می اندیشد، تصور خواهد کرد که او کافر است بعد او را به قتل خواهد رساند! درحالی که سلمان موحد است ولی ابوذر مرتبه ی او را درک نمی کند و چه بسا سخن و تحلیل او را اشتباه می پندارد چرا که به اندازه سلمان دارای نگاه واقع بین و عمیق نیست. اصولاً نگاه کوتاه مدت به امر درازمدت، موجب سَرخوردگی خواهد شد. باید واقع بینانه دید و با نگاه دراز مدت برخی از امور را به دست آورد. در بسیج و جامعه با انواع افراد با تربیت‌های متفاوت خانوادگی مواجهیم. باید تلاش کرد ضعف افراد را برطرف کنیم و آن ها را رشد دهیم.

### مثال ها

#### امام و توجه به مشکل اصلی

امام خمینی(ره)، قبل از انقلاب در مسیری حرکت می کردند، دو جوان به ایشان توهین می کنند. یاران امام می خواهند به تأدیب آن ها اقدام کنند. امام می فرماید: به این ها کار نداشته باشید اگر روزی قدرت پیدا کنم، به آن استعماری که این ها را، این طور بار آورده است، ضربه وارد خواهم کرد. عده ای از مبارزین، در زمان قبل از انقلاب کتب مسیحیت را خدمت امام می برند که امام را در جریان فعالیت آن ها قرار دهند، امام برای این که این-ها بدانند در جریان امور هست، کدهای جدیدی علاوه بر آن چه آن ها راجع به مسیحیت گفته بودند ارائه می کند و می فرماید: بروید به کار اصلی (مبارزه با رژیم) بپردازید و توانتان را مستهلک نسازید!

#### دعای فرج یک منافق

ناخدا افضلی، فرمانده‌ی نیروی دریایی ارتش که خود را حزب اللهی و مؤمن جلوه می داد، در یکی از جلسات که مسئولین در خدمت امام (ره) بودند، افضلی شروع به صحبت کرد و ابتدا دعای فرج را خواند. تیمسار ظهیرنژاد که ریشش را هم با تیغ می زد و جانماز آب نمی کشید به عنوان اعتراض گفت: آقای افضلی، امام مگر عوام هستند؟! حرفت را بزن چرا دعای فرج می خوانی! جالب است که امام با واقع بینی که داشت از افضلی حمایت نکرد و به ظهیرنژاد هم نگفت چرا جلوی دعا را گرفتی . . . بعدها معلوم شد که آقای افضلی نفوذی حزب توده است و کودتاچی از کار درآمد! بسیجی باید از پدیده ها تحلیل واقعی داشته باشد و اسیر ظواهر نگردد. اگر انسان واقع بین باشد در جای جای صحنه های فردی، اجتماعی و سیاسی موفق خواهد بود. در غیر این صورت گاه در زمانی که فکر می-کند خدمت می نماید، عملاً خیانت خواهد کرد.

#### نماز جماعت طولانی و خشم پیامبر (ص)

معاذبن جبل گوشه‌ای از شهر مدینه، امام جماعت بود و در نمازش سوره‌های بزرگ قرآن می خواند. پیرمردی نزد پیامبر (ص) شکایت کرد. ابومسعودانصاری می گوید پیامبر چنان خشمگین گردید که هیچ گاه ایشان را این طور خشم ناک ندیده بودم. رسول خدا (ص) فرمودند: بعضی از مردم هستند که در فکر دیگران، انحراف ایجاد می کنند. هر کدام خواستید پیش-نماز شوید، باید سوره های کوچک را بخوانید. زیرا در نماز ناتوان و توانمند جمع می شوند. باید دید نماز جماعت های طولانی، خواندن قرآن بعد نمازها و . . . چقدر در دور کردن افراد کم حوصله تأثیر دارد؟ اگر می بینیم این امور باعث می شود که نمازگزاران کم شوند، بهتر نیست واقع بینانه به مسأله بنگریم؟

#### شرط انجام تکلیف

ضمن آرمان خواهی، باید واقعیت ها را هم دید. اگر شرط تکلیف، بلوغ و فهم است، شرط انجام تکلیف، توان است. چه بسا انسان نتواند تکلیفی که به عهده ی اوست به خاطر موانعی انجام دهد. نماز، تکلیف است اما انجام آن بستگی به مقدار توان دارد. شاید نتوانی ایستاده بخوانی، باید نشسته خواند! مالک اشتر با آرمان گرایی که دارد به حضرت امیر (ع) می گوید: چرا فرزندان عباس را به کار می گیری؟! حضرت می فرماید: چه کنم؟ اگر افراد بهتری داشتم این ها را به کار نمی گرفتم. بعد از پیروزی انقلاب ما نیاز به هزار نفر قاضی داشتیم. از نظر آرمانی باید قاضی، مجتهد و عادل باشد، ولی نداشتیم. از طرفی اختلال در نظام هم نباید پیش می آمد. ناچار امام اجازه دادند تعدادی از طلبه ها که تا حد قابل قبولی درس خوانده اند، آموزش هایی ببینند و قاضی شوند.   
انتظار نداشته باشیم همه مثل هم باشند، افراد متفاوتند. امام صادق (ع) فرمود: ای عبدالعزیز ایمان 10 درجه دارد و به منزله ی نردبان است که پله-پله است هیچ گاه یکی از شما که در درجه ایمان دارد به کسی که پایین است نگوید که تو بهره ای از ایمان نداری تا برسد به دهمین نفر که حق ندارد به نفر قبلی بگوید چرا 9 درجه داری؟ (وقتی دارد فکر می کند دیگران همه خرابند و بدند و باند آن ها را حذف کرد) حق نداری پایین تر از خود را ساقط کنی که کسی که بالاتر از توست هم تو را ساقط کند. اگر کسی پایین تر از توست (یک درجه) او را به سوی خود بالا ببر با رفق و نرمی و به چیزی که فرد پایین تر از تو تحمل آن را ندارد بر او تحمیل نکن که در نتیجه او را می شکنی، کسی که مومنی را شکست موظف است جبران کند.

### 15- عدم برتری طلبی

#### اشاره

تعریف: یکی از خصوصیات منفی که (در صورت عدم خودسازی) در وجود همه می باشد، برتری طلبی نسبت به دیگران است. ادیان به-خصوص اسلام با این صفت رذیله به شدت مبارزه می کنند.   
آیه: تِلْکَ الدَّارُ الْأَخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذینَ لَا یُریدونَ عُلُوّاً فِی الْأَرضِ وَ لَا فَساداً وَ الْعاقِبَةُ لِلْمُتّقِینَ. (القصص/83) (آری) این سرای آخرت را (تنها) برای کسانی قرار می دهیم که اراده‌ی برتری جویی در زمین و فساد را ندارند و عاقبت نیک برای پرهیزکاران است. نه تنها برتری جو و مفسد نیستند که «اراده‌ی» آن را نیز نمی کنند. قلبشان از این امور پاک است. آنچه سبب محرومیت انسان از نعمت های سرای آن جهان می شود به این دو (برتری-جویی و فساد ) برمی گردد که همه ی گناهان در آن جمع است.   
روایت: امیرالمؤمنین علی (ع): همانا مؤمن به دنبال برتری جویی نیست.

#### مثال ها؛ مقایسه‌ی موبایل ها

حضرت امیر (ع) به موردی در رابطه با برتری جویی اشاره می کند که موجب تعجب است، چه رسد به امور مهم تر. می فرماید: اِنَّ الرجُل لِیُعْجِبَهُ اَنْ یَکُونَ شِراکَ نَعْله اَجْوَدَ مِنْ شِراکِ نَعْلَ صَاحِبِهِ فَیَدْخُلَ تَحْتَهَا. چه بسا شخص به اعجاب می افتد (یا لذت می برد) از این که بند کفش او از بند کفش دوستش بهتر باشد و به خاطر همین احساس، شامل ذیل این آیه ( تلک الدار. . . ) می شود. (چرا که این هم شاخه‌ی کوچکی از برتری جویی است!) حال اگر از این که موبایلم از موبایل دیگری بهتر است، لذت بردم چطور؟ مسئولیتم بالاتر است چطور؟ و . . .

#### حساسیت مسئولیت

حضرت امیر (ع) در زمان خلافتش در بازارها قدم می زد، گم شده ها را راهنمایی می کرد، ضعیفان را کمک می نمود و از کنار فروشندگان و کسبه رد می شد و آیه شریفه را می خواند که: تلک الدّار الاخرة . . . سپس می-فرمود: نَزَلَتْ هذِهِ الْآیَة فی اَهْلِ الْعَدْلِ و التَّواضُعِ مِنَ الْوُلاةِ وَ اَهْلِ الْقُدْرَةِ مِنَ النّاسِ: این آیه درباره زمامداران عادل و متواضع و همچنین سایر قدرتمندان از توده‌های مردم نازل شده است. یعنی همان گونه که من حکومت را وسیله‌ی برتری جویی خود قرار نداده ام، شما نیز نباید قدرت مالی و . . . خود را وسیله‌ی سلطه بر دیگران قرار دهید.

#### گریه‌ی امام صادق (ع)

هنگامی که امام صادق (ع) این آیه را تلاوت نمود، شروع به گریه کرد و فرمود: ذَهَبْتَ و اللهِ الْاَمانی عِنْدَ هذِهِ الآیة. با وجود این آیه، همه‌ی آرزوها بر باد رفته است و دسترسی به سرای آخرت مشکل است!

#### چگونگی تعامل امام با آیت الله بروجردی

وقتی امام راحل می خواست قیام نماید و وظیفه ای را انجام دهد، به بزرگان و مراجع می گوید: "اگر شما پرچم را به دست گیرید، ما زیر پرچم شما حرکت خواهیم کرد.» وقتی عبای آیت الله بروجردی نیاز به طاهرکردن دارد، امامی که خود مجتهد است، برای تعظیم ایشان، عبایشان را طاهر می کند و خشک می گرداند و آورده به دوش ایشان می اندازد! برای او مهم کسب رضایت الهی است و برتری طلبی نمی کند.

### 16- روحیه‌ی سؤال و تحقیق

#### اشاره

تعریف: بسیجی باید کنجکاو و به دنبال حقیقت طلبی باشد. عوام گونه، مطلبی را فوری نپذیرد و فوری هم رد نکند. آیه: فَاسئَلوا اَهلَ الذِّکْرِ اِنْ کنتم لا تعلمون؛ اگر نمی دانید سؤال کنید. (النحل/43) روایت: حضرت امیر (ع) فرمود: هرگز کسی که نمی داند، از یاد گرفتن حیا نکند. کلیدهای خزائن علم، سؤال است. حضرت امیر (ع) در اوصاف مسئولین در خطبه‌ی 131، یکی از آن ها را این چنین توصیف می فرماید: ". . . نباید جاهل باشد که با جهلش مردم را گمراه کند . . ." انسان های نا آگاه بدون تفکیک حق از باطل، منعکس کننده‌ی صداهای دیگرانند. اگر خودشان صدایی داشته باشند، مربوط به ذات و موجودیتشان نیست. این گروه در هر زمانی با کمال تأسف، اکثریت را تشکیل داده اند و این ها بین دو گروه در محاصره هستند:  
الف- صالحان: که به دنبال هدایت و آگاهی بخشی به ناآگاهان هستند.   
ب- خودخواهان و حرفه ای های فاسد که می خواهند از آن ها به عنوان وسیله ای برای اهداف خود بهره ببرند. مولانا به خوبی، این وضعیت را تصویر کرده است و آنان را به کوه تشبیه کرده است که فقط منعکس کننده‌ی صداها هستند و از خود چیزی ندارند.   
از صدا آن کوه، خود، آگاه نیست سوی معنا هوش، کُه را راه نیست  
او همی بانگی کند بی گوش و هوش چون خمش گردی تو، او هم شد خموش  
باید دقت کرد که از کجا و چه کسانی می آموزیم.   
حضرت امیر(ع) می فرماید: اُطلبوا العلم من مَعْدَنِ الْعِلْمِ وَ ایّاکُم و الْولائِجِ فَهُما لصّادُّونْ: علم را از معدن علم به دست آورید و بپرهیزید از ولایج (مدعیان: افرادی که اهل عمل نبوده و فقط حرف می زنند و مردم فریب حرف ها و ظاهر آن ها را می خورند). که مدعیان، کسانی هستند که به جای باز کردن راه، سد کنندگان هستند. مولانا در مورد این مسأله احتیاط را مطرح می کند و می گوید:  
احتمی کن احتمی ز انـدیشه ها ز آنکه شیرانند اندر بیشه ها  
راه هموار است و زیرش دام هاقحــطی معنــــا میان نام ها  
اگر روحیه‌ی حقیقت جویی در بسیجی زنده شود، آلت دست گروه-های بیرونی قرار نمی گیرد و با تأمل، تحقیق و تفکر، ثبات شخصیت پیدا می کند.

#### اعرف به زمان کیست؟

بسیجی نه تنها باید عارف به زمان باشد که اشتباهات به او روی نیاورد، که: اَلعالمُ بِزمانِهِ لا تَهجُمُ علیهِ اللَّوابِس، بلکه باید نسبت به زمان، اعرف مردم هم باشد که از پدیده های مستحدثه تعجب نکند. اَعْرَفُ النّاس بِالزّمانَ مَنْ لَمْ یَتَعَجَّبْ اَحْداثَه؛ عارف ترین مردم به زمان، کسی است که از مسائل جدیدی که پیش می آید تعجب نکند. اگر کسی وضعیت جاری را خوب تحلیل کند، نتیجه ای که از وضعیت حال در آینده پیش می آید برایش جای تعجب ندارد. وقتی بی قانونی، بی بند و باری، دروغ، جعل اسناد، از مجموعه ای دیدیم اگر آنان مسئولیت بالاتری پیدا کردند و این مسائل تکرار شد، آیا جای تعجب دارد؟ اگر فرد ضعیفی با بنیه ی پایین عقلی، مسئولیت بزرگی را پذیرفت و کار را ضایع کرد، جای تعجب دارد؟

## دین الهی و چگونگی حضور آن در اجتماع و زندگی انسانی

### مشخصات مقاله

نویسنده : علیرضا خراشادی زاده

### چکیده

دین از منظر متکلمان اسلامی، به عنوان وحی الهی، به مجموعه احکام وتشریعات الهی که توسط رسولان او برای بهبود و انتظام اجتماع وتکامل زندگی بشر آورده شده، تلقی می‌شود: دین در [این] اصطلاح، به معنای اعتقاد به آفریننده ای برای جهان وانسان و دستورهای عملی متناسب با این عقاید است، از این رو کسانی که مطلقاً معتقد به آفریننده‌ای نیستند و پیدایش پدیده‌های جهان را تصادفی و یا صرفاً معلول فعل و انفعال‌های مادی و طبیعی می‌دانند؛ بی‌دین نامیده می‌شوند.   
اکثر مکاتب و منابع غیر دینی انسان را موجودی تک بعدی و عمدتاً مادی دانسته، در حالیکه قرآن مجید و دیگر منابع دینی، ارزش زیادی برای انسان قائل شده و به دو بعد (مادی و معنوی) و نیازهای هر دو بعد توجه دارند و بینش متفاوتی نسبت به دین و انسان و اجتماع دارند.   
وقتی که بینش قرآن در مورد این سه مقوله متفاوت شد، تعریف متفاوتی نیز خواهد داشت. در نتیجه باید رویکرد جدیدی بر اساس آموزه‌های دینی و قرآنی شکل بگیرد. لذا در این مقاله به موضوعاتی از قبیل: دین و گستره آن ، همچنین نسبت دین با اجتماع و نسبت دین با انسان و زندگی انسانی پرداخته می شود و به منظور روشن و شفاف تر نمودن موضوع، ضمن تعرّض به دیدگاه های مختلف به دیدگاه صحیح (دیدگاه قرآن مجید)، اشاره ای خواهیم داشت.   
کلید واژه: دین، اجتماع، انسان

### الف) کلیات

#### 1/الف ـ معنای لغوی دین

دین در لغت نامه دهخدا در معانی کیش، مله، صبغه، طریقت وشریعت به کار رفته است. (ج 8، ص11417) ابن اثیر درکتاب نهایه آن را به معنای اطاعت، خضوع، عادت، متابعت وجزاء به کار برده (جزء ثانی، ص 48- 149) و دیکشنری آموزشی پیشرفته آکسفورد برای واژه دین(Religion) سه معنا آورده که عبارتند از: عقیده به وجود خدا یا خدایان واعمالی که به پرسش او یا آنها مرتبط است؛ یکی از نظام های عقیدتی که مبتنی بر اعتقاد به خدای معین ویا خدایان است؛ و سوم علاقه یا احساسی که در زندگی فرد بسیار با اهمیت است.

#### 2/الف) تعریف دین در رشته های علمی

واقعیت این است که دین دارای ابعاد گوناگونی است که دانش های متعددی امروز به مطالعه بعدی از ابعاد آن سرگرمند. از این رو، دین در هر یک از دانش های کلام، فلسفه، تاریخ، روان شناسی، جامعه شناسی و مردم شناسی/انسان‌شناسی فرهنگی دارای تعریفی کاملاً متفاوت و متمایز بوده ونباید عرصه یکی را با دیگری اشتباه گرفت و تصور نمود که دین همواره ودرهمه دانش ها به یک معنا و یک تلقی به کار می‌رود.   
در حالی که در برخی از رشته‌های علمی نظیر کلام و فلسفه به ماهیت و گوهر وحقیقت دین توجه می‌شود، در برخی دیگر از دانش‌ها نظیر روان‌شناسی و جامعه شناسی و مردم شناسی/ انسان شناسی به ظهورات، جلوه‌ها، پدیده‌ها، نمودها، جریان‌ها و کارکردهای آن پرداخته می‌شود.

#### 3/الف) دین در علم کلام

دین از منظر متکلمان اسلامی، به عنوان وحی الهی، مجموعه ما انزل الله، مجموعه احکام وتشریعات الهی که توسط رسولان او برای بهبود وانتظام وتکامل زندگی بشر آورده شده، تلقی می شود: « دین در[این] اصطلاح، به معنای اعتقاد به آفریننده ای برای جهان وانسان و دستورهای عملی متناسب با این عقاید است، از این رو کسانی که مطلقاً معتقد به آفریننده ای نیستند وپیدایش پدیده های جهان را تصادفی ویا صرفاً معلول فعل وانفعال های مادی وطبیعی می دانند بی دین نامیده می شوند. بنا به تعریف ذکر شده، هر دینی از دو بخش تشکیل می گردد:  
1. عقیده یا عقایدی که حکم پایه واساس وریشه آن رادارد مانند اعتقاد به وجود خداوند یکتا ودادگر وتوانای مطلق، اعتقاد به معاد و....؛   
2. برنامه حرکت به سوی هدف که احکام وتکالیف نامیده می شود واخلاقیات واحکام فقهی را تشکیل می دهد»

#### 4/الف) تعریف و تقسیم بندی دیگری برای دین

مراد از دین، مکتبی است که از مجموعه عقاید، اخلاق و قوانین و مقرّرات اجرایی تشکیل شده است و هدف آن، راهنمایی انسان برای سعادت‌مندی است. دین به این معنا بر دو قسم است: دین بشری و دین الهی.

#### 5/الف) دین در آیات شریفه قرآنی

بحث های قرآنی در زمینه مفهوم دین را می توان در نظم و نسقی مترتب، به شیوه زیر ارائه نمود.  
1- دسته ای از آیات شریفه قرآنی بر این ایده دلالت دارند که همه جمعیت ها و جوامع بشری دارای دین و راه و روش زندگی مخصوص به خودند. در واقع این دسته از آیات قرآنی، مؤید یافته های مورخان، جامعه شناسان و انسان شناسان فرهنگی/ مردم شناسان، مبنی بر حضور فرهنگ و دین به عنوان جزئی از عناصر سازنده آن، در سرتاسر تاریخ زندگی بشر می باشند.   
انسان شناسان فرهنگی / مردم شناسان عموماً معتقدند که همه جوامع، اعم از شکارگر، کوچنده، قبیله ای، روستایی، شهری، سنتی و متمدن دارای فرهنگی نظام مند و پیچیده بوده و از عقاید و آیین های دینی مشخصی برخوردار بوده اند. از نظر آنها، دین همواره یکی از عناصر اصلی سازنده فرهنگ جوامع محسوب بوده است. به گفته نینان اسمارت: « در خلال تاریخ و در آن سوی دوره فترت تاریک از فرهنگ های اولیه نژاد بشر، دین، یک عنصر حیاتی و فراگیر زندگی بشر بوده است. برای شناخت تاریخ بشر و زندگی انسان، ضروری است که دین را بشناسیم.»   
بر این اساس همانگونه که همه اقوام و جوامع در طول تاریخ دارای فرهنگ و سبک زندگی مخصوص به خود بوده اند، همه آنها به لسان قرآنی از دیانت و رسالت و راه و رسم دینی خاص خود برخوردار بوده اند. دو نمونه از آیات مورد اشاره در فوق عبارتند از:  
- و لکل امه رسول فاذا جاء رسولهم قضی بینهم بالقسط وهم لا یظلمون (یونس/ 47). امت به معنی گروهی/ جمعیتی از انسان ها که همه آنها در امری با هم مشترک اند.   
ترجمه آیه شریفه چنین می شود: و برای هر امتی (جمعیت وجماعتی)، رسولی هست. و هنگامی که رسول آنها در رسد، بین آنها به عدالت حکم خواهد نمود وبه آنها ظلم نمی شود.  
- ولکل امه جعلنا منسکا لیذکروا اسم الله علی ما رزقهم من بهیمه الانعام (حج/ 24). منسک به معنی محل اجرای مناسک دینی از قبیل عبادت و قربانی وامثال آن است(همان، ص227). و بهیمه که جمع آن بهائم است، با انعام یعنی چارپایان هم معناست. حال ترجمه آیه چنین است: و بر هر امتی [جمعیتی] ما محل / معبدی برای مناسک و آیین ها قرار دادیم تا نام خداوند را [در هنگام ذبح] روزی شان از چارپایان، بر زبان آرند.  
2- از دسته دیگری از آیات قرآنی استفاده می شود که دونوع دین وایمان در عرض یکدیگر درطول تاریخ بشر ظهور ورواج داشته اند: حق وباطل، شکر وکفر، توحید وشرک. برهر دو نوع، لفظ دین وایمان اطلاق شده ودرهر دو شکل، ایمان وتدین ومؤمن ومتدین وجود دارد. یکی ایمان به حق ومؤمن به حقیقت است ودیگری ایمان به کفر وتدین به شرک. مثلاً به این آیات توجه کنید:  
-لکم دینکم ولی دین(الکافرون/ 6) دین به معنی عقیده والتزام، جزاء، طریقت و شریعت است.واز این رو معنای آیه این است که: برای شماست دین وعقیده وشریعت وراه ورسمتان، وبرای من است مذهب و طریقه وآیین من.  
-والذین امنوا بالباطل وکفروا بالله اولئک هم الخاسرون(العنکبوت/52). ایمان به معنی عقیده راسخ و باور پابرجا، وکفر به معنی بی ایمانی وانکار نعمت های خداوند است، (همان، ص 198). براین اساس،معنای آیه عبارت است از: وکسانی که به باطل ایمان آوردند وبه خداوند کفر/ ناسپاسی ورزیدند، آنها همان زیان دیدگانند.  
أفبالباطل یومنون وبنعمه الله یکفرون العنکبوت/67، و مشابه آن در النحل/72).   
آیا به باطل، ایمان وعقیده راسخ می آورند ونعمت های خداوند راانکار می کنند / کفر می ورزند. در مجموع از این‌گونه آیات قرآنی ، این ایده استفاده می شود که در زندگی اجتماعی بشر در فرایند تاریخی آن، همواره دو نوع دین، دونوع ایمان، دو نوع تدین و دینداری پابه پای هم، جلوه گری داشته اند. یک نوع آن عبارت است از دین حق و دین داری حقیقی و مؤمنانی که به راه راست هدایت شده و به نعمت های خداوند شکر ورزیده اند، و نوع دیگر آن، دین باطل و دینداری کاذب و مؤمنانی که در راه ناصواب خود پای فشرده وبرای خداوند شریک قائل شده و به نعمت های او کفر ورزیده اند.  
3- همانگونه که امت ها و جمعیت های انسانی، مؤمن و کافرند، رهبران، نخبگان، الگوها و امامان آنها نیز به همین صورت مؤمن و مشرکند. به آیات زیر توجه کنید: وجعلناهم ائمه یدعون الی النار و یوم القیامه لاینصرون (القصص/ 41). و آنها را امامانی که دعوت به آتش می کنند، قرار دادیم، ودر روز قیامت، کمکی به آنها نخواهد شد.  
- وجعلنا هم ائمه یهدون بامرنا(الانبیاء /73). وآنها را امامانی قرار دادیم که امر/ دستورات ما را ارشاد می کنند.  
ـ وجعلنا منهم ائمه یهدون بامرنا لما صبروا (سجده/ 24). واز ایشان به خاطر صبر واستقامت شان، امامانی قرار دادیم که امر/ دستورات ما را ارشاد می کنند.  
4- دسته ای از آیات شریفه قرآنی براین ایده دلالت دارند که نام دین حقی را که پیامبر امین(ص) برای مردم آورده و معالم واحکام راستینی را که در طول حیات طیبه اش، تبلیغ وترویج فرموده، نام آن دین، اسلام و آیین مسلمانی است. اسلام به معنی تسلیم دربرابرخداوند ومسلمانی به معنی منقاد ومطیع بودن در مقابل اوامر ونواهی الهی. (طبرسی، 1379، ج2: 420 ). آیات زیر دراین زمینه گویایی روشنی دارند.  
- ان الدین عندالله الاسلام وما اختلف الذین اوتوا الکتاب الا من بعد ما جاء هم العلم بغیا بینهم (آل عمران/ 19). بغی به معنی طغیان وسرکشی وتجاوز است. معنای آیه چنین خواهد بود: به تأکید،دین در نزد خداوند، اسلام است، و اهل کتاب [یهودیان، مسیحیان] از روی سرکشی وطغیان دچار اختلاف[در پذیرش دین حق] نشدند مگر پس از آنکه علم [ودلایل روشنی] برآنها عرضه شد.  
- ومن یبتغ غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه وهو فی الاخره من الخاسرین (آل عمران/ 85). ابتغاء وبغیه به معنی طلب وجستجو و خواستن است. پس ترجمه آیه چنین خواهد بود: وهر که دینی غیر از اسلام را بجوید، از او پذیرفته نمی شود و او در آخرت از زیان دیدگان می باشد.  
5- البته از دسته دیگری از آیات قرانی برمی آید که این تنوع و گونه‌گونی، و رواج دین حق و باطل در عرض هم، مطابق با خواست و اراده و مشیت بالغه تکوینی [ونه اراده تشریعی] الهی بوده و هست. خداوند علیم و قدیر اگرچه در گستره تاریخ، دوره به دوره دین حق را بر پیامبران امین خود نازل فرموده وبه مردم امر نموده تا آنها از آن مسیر حق فطری پیروی نمایند ولی درمقام تکوین، این چنین خواسته که باطل و شرک و کفر نیز درعرض و طول دین حنیف جریان داشته ومردم در پیروی از آنها آزاد باشند. انسان ها آزادانه راه درست را انتخاب کنند و یا مطابق های نفس خود، راه شیطان را برگزینند. زیرا اگر خداوند غیر این را اراده می فرمود، همه را امت واحده قرار می داد. به آیات زیر توجه کنید:  
- ولو شاء الله لجعلکم امه واحده ولکن یضل من یشاء ویهدی من یشاء ولتسالن عما کنتم تعملون (النحل/93). و اگر خداوند می خواست، شما را امت/جمیعت واحده ای قرار می داد. ولی او هر که را اراده فرماید گمراه می کند و هر که را بخواهد، هدایت می نماید. وشما از آنچه را که انجام می دهید، پرسیده خواهید شد.  
- ولو شاء ربک لجعل الناس امه واحده ولا یزالون مختلفین(هود/ 118). واگر رب تو می خواست مردم را امت واحده ای قرار می داد ولی آنها همواره مختلف/ گونه گون‌اند. - ولوشاء الله لجعلکم امه واحده ولکن لیبلوکم فی ما اتاکم (المائده/48) واگرخداوند می خواست، شما را امت واحده ای قرار می داد. وشما را در آنچه که عطا فرموده امتحان می کند. نتیجه دین همانند هر پدیده تام دیگر دارای ذات و عوارض و لوازم است، دارای تنه و شاخ و برگ است، دارای لایه ها، سطوح و مراتب است، دارای ظهورات، جلوه ها، شکل ها و نمودها است. از این رو، شناخت هر بخش و سطح آن به دانش تخصصی ویژه ای نیازمند است. دانش های کلام اسلامی، مسیحی و امثال آن، در واقع نمونه های اعلی و مثال های حقیقی ادیان فوق را پژوهش می کنند درحالیکه دانش های فلسفی به ارزیابی و راستی آزمایی مدعیات دینی سرگرم اند و دانش های تاریخی، روان شناسی، جامعه شناسی، وانسان شناسی فرهنگی شکل ها و صورت های عینی وخارجی آن در افراد و گروه ها وجوامع سنتی و مدرن را مطالعه می کنند. علم کلام از روش های نقلی و تفسیری وتحلیلی به طور توأمان استفاده می کند، درحالی که فلسفه دین از روش های عقلی،کلی، برهانی وتحلیلی بهره می جوید و تاریخ ادیان بر مطالعات کتابخانه ای و اسناد و مدارک دین شناختی ادیان مختلف تکیه دارد و دانش های روان شناسی وجامعه شناسی ومردم شناسی دین نیز تحقیقات خود را بر مطالعات میدانی و داده های تجربی و روش های علمی - کمی وکیفی -بنا می نهند. از این رو هر یک از علوم، وجهی از وجوه و لایه ای از لایه های پیچیده دین و دینداری را بررسی می نمایند.  
توصیف فوق که سپس با دسته های مشابهی از آیات قرآنی هم گروه، ادامه یافت، درواقع، به دنبال جا انداختن این دیدگاه قرآنی بود که دین باطل ومذهب ناحق و ناسره نیز همانند دین حق و مذهب راستین، دین است، نه اینکه یکی دین است و دیگری بی دینی و لادینی. ادیان غیر توحیدی وغیر اسلامی نیز همانند دین توحید ودین اسلام، دین اند ولفظ دین بدون کم وکاست، به صورت تام وتمام بر آنها اطلاق می شود. اگرچه از نظر ما مسلمانان از حقیقت ایمان و دین داری، خالی و تهی اند و دین حقیقتی وحقیقت ناب دینی در نزد خداوند، همان اسلام است.

### ب) قلمرو و گستره کارکرد دین

برخی از متفکران مسلمان گفته‌اند که همه انبیا برای انذار و ترساندن مردم از عذاب آخرت آمده‌اند؛ نه برای تأمین نیازهای دنیوی و برآوردن حاجات اجتماعی. دین همه احکام و تعالیم خود را در جهت پاداش اخروی تدوین و تنظیم کرده است و انبیا دو مأموریت داشته‌اند: اعلام قیامت و انذار آخرت؛ معرفی خداوند و توحید الهی و تعیین راه عبادت برای حرکت به سوی خداوند.  
بخش اعظم و اصلی آیات و سوره‌های قرآن بر محور دو مسئله خدا و آخرت است؛ ضمن آنکه احکام فقهی در آن کمتر از دو درصد است. عمل علی‌بن‌ابی‌طالب(علیه‌السلام) و یازده فرزندش که حقاً و عملاً جانشینان شایسته بانی اسلام در حفظ و فهم و هدایت دین و رهبری مسلمانان در امر آخرت و خدا بودند و بیش از هر کس صلاحیت و مدیریت لازم را داشتند بهترین شاهد و دلیل است.  
زیان سنگین طرز تفکر دین برای دنیا این است که مؤمنان احساس وظیفه و نگرانی نکنند و درباره مسائل و مشکلات خود و اجتماع و جامعه بشری به امید اینکه پاسخ این وظایف و مسائل در دین آمده است در صدد و فعالیت و تلاش خارج از احکام دین برنیایند.بر این اساس، چگونه می‌توان گفت که دین، انسان را به زندگی اجتماعی فرا می‌خواند؟ تفکر اجتماعی و دنیوی بودن دین با حقیقت دین و متون مقدس (کتاب و سنت) آن سازگار نیست.  
نخست تذکر این نکته ضروری است که درباره تعالیم دین اسلام سه دیدگاه وجود دارد که یکی از آن سه نظریه می‌تواند صحیح باشد نه هر سه دیدگاه، زیرا نظریه افراطی و تفریطی درباره دین هرگز مقبولیت منطقی ندارد، پس ابتدا به تحلیل دو دیدگاه افراطی و تفریطی پرداخته و سپس دیدگاه میانه که درست است، ارائه می‌شود.  
1. اندیشه متحجرانه: دین، دنیا را پل موقّت دانسته و به حیات و زندگی دنیا در حدّ ضرورت بها می‌دهد و اساس کار را برای بعد از مرگ و تمام پاداش را برای آخرت می‌داند. اجر و ثواب اعمال همانا نجات از کیفر اخروی است که لازمِ آن ورود به بهشت و رضوان پروردگار است. با این برداشت تنگ‌نظرانه و افراطی از دین انسان از تأمین نیازهای فردی بازمی‌ماند؛ چه رسد حاجات جمعی جامعه را برطرف سازد.  
2. دیدگاه روشنفکرانه: برپایه نگاه تفریطی روشنفکرانه، اساس دین، اجرای عدالت اجتماعی است. مجری عدالت، متدیّن است؛ امّا سایر عبادات جزو امور فرعی و شخصی‌اند و هیچ نقشی در عدالت اجتماعی ندارند. اگر کسی در سایه عدالت، سایر عبادات فردی را انجام داد، کمال زایدی به دست آورده است، زیرا اصل همان عدالت اجتماعی است.  
خطر دو اندیشه متحجرانه و روشنفکرانه  
آنان که با نگاه زاهدانه و مذمت‌گرایانه به دنیا می‌نگرند، میانِ وابستگی به دنیا که ناپسند است، با بهره‌برداری صحیح از مواهب الهی که پسندیده است خلط کرده‌اند. در تعالیم اسلام، موارد فراوانی هست که افراد را از آلودگی و تعلّق به دنیا برحذر داشته است. کمتر آیه یا روایتی هست که مسائل حیات دنیوی را تشریح کرده باشد؛ ولی به پرهیز از دنیا فرمان نداده باشد. پرهیز از دنیا یعنی عدم آلودگی و ترک علاقه به دنیا. اگر کسی خود را به علاقه دنیا نیالود زاهد است، زیرا زهد به معنای تنبلی، بیکاری یا انزوا از جامعه نیست، بلکه به معنای انزوا از «تعلق به دنیا» و انعزال از محبت به آن است که رأس کل خطیئة نامیده شده است، چنان‌که گفته‌اند: الزهد إسقاط الرغبة عن الشی‌ء بالکلیة ؛ زهد ساقط کردن رغبت است از چیزی به طور کلی که به هیچ نوع به آن مایل نباشد. بر این اساس، نباید بین انزوا از کارهای دنیا و ترک تلاش در دنیا که مذموم است با انزوا از علاقه به دنیا که بسیار ممدوح است خلط کرد. نگرش انبیا و ائمه اطهار(علیهم‌السلام) به دنیا بهترین شاهد بر این مدعاست. برای اثبات مطلب مزبور به چند روایت اشاره می‌شود:  
1. در نیم روز گرمی، زاهدمَنِشی، امام باقر(علیه‌السلام) را دید که در باغ خود کشاورزی می‌کند. او به قصد خیرخواهی از آن امام همام پرسید: اگر در این حال بمیری خدا را چگونه ملاقات خواهی کرد؟ امام باقر(علیه‌السلام) فرمود که اگر در این حال بمیرم، درحال طاعتِ خدا مرده‌ام.   
2. حضرت امیرمؤمنان(علیه‌السلام) که نماد دین و الگوی مؤمنان است در نامه‌ای به عثمان بن حنیف چگونگی استفاده از دنیا را بسیار زیبا رسم می‌کند که هیچ ابهامی برای رهپویان راه حق باقی نمی‌گذارد.  
در این نامه امام‌علی(علیه‌السلام) چنین می‌فرماید که گویا می‌شنوم شخصی از شما می‌پرسد که اگر غذای فرزند ابی‌طالب همین نان ساده است، او در صحنه‌های نبرد از پا درمی‌آید؛ آن‌گاه حضرت می‌فرماید: والله لوتظاهَرتِ العربُ علی قتالی لما ولّیتُ عنها ؛ به خدا سوگند! اگر اعراب در نبرد با من پشت به پشت یکدیگر بدهند، از آنان روی برنمی‌تابم.  
دستور به پرهیز از دنیا و زهد، لسان سلبی ادله دینی است؛ امّا در لسان اثباتی آن هم روایات فراوانی هست که فضیلت دامداری، کشاورزی، باغداری، کشتیرانی، صید ماهی، شیلات و سحرگاهان به دنبال کار رفتن را بیان می‌کنند، چنان‌که در برخی روایات آمده است که اگر کسی درختی را پرورش دهد، خداوند چند درخت در بهشت به او پاداش می‌دهد.  
3. یکی از شیعیان امام صادق(علیه‌السلام) به نام معلّی بن خنیس می‌گوید که امام صادق(علیه‌السلام) وی را دید که دیرتر از دیگران به بازار می‌رود؛ آن حضرت به او فرمود که زود به سوی عزّت خود (محل کسب) برود:  
رُویَ عن معلّی بن خنیس أنّه قال: رأنی أبوعبدالله(علیه‌السلام) و قد تأخّرتُ عن السوق، فقال لی: اُغْدُ إلی عزّک.   
4. در کلام گهربار معصومان(علیهم‌السلام) هست که خداوند دست بالا را بیش از دست پایین دوست دارد. رسول خداصلی الله علیه و آله و سلم و امام صادق(علیه‌السلام) فرمودند: الید العلیا خیر من الید السفلی. دست بالا همان دست دهنده و دست پایین همان دست گیرنده یعنی دستی است که برای طلب به سوی دیگران دراز شود.  
از دیدگاه اسلام، کسی که اهل کار نیست و چشمش به دست دیگران است، ذلیل و کارگر نزد خداوندْ عزیز است. مسلمانان باید بکوشند تا دست بالا باشند و بتوانند زندگی محرومان و فقیران را تأمین کنند.  
می‌توان از مضامین ادله استفاده کرد که به مسلمانان امر شده تا دست برتر باشند. واژه «علیا» در این روایات به معنای برتری‌جویی علو در زمین نیست، زیرا اسلام به مسلمانان یاد می‌دهد که اگر کسی به اندازه بند کفش برتری‌خواه باشد (یعنی فخرفروشانه بگوید: بند کفش من از بند کفش دیگری گران‌تر و زیباتر است) از نعمت آخرت سهم ندارد. در قرآن کریم آمده است که (تِلکَ الدّارُ الآخِرَةُ نَجعَلُها لِلَّذینَ لایُریدونَ عُلُوّاً فِی الأرض ولافَسادا).(القصص/ 83)  
اسلام به هر انسان آزاده‌ای دید وسیع و نگاه تازه‌ای می‌بخشد و هرگز با تعمّق و تأمل در معارف آن نمی‌توان تعالیم اسلام را در محدوده امور فردی و معنوی و در حصار تنگِ عبادات فردی قرار داد، زیرا در اسلام همان‌گونه که نمازها و روزه‌های استحبابی فضیلت‌های فراوانی دارد، آباد کردن زمین، جاری ساختن آب و تسخیر دریاها نیز چنین است.  
بر این اساس، بطلان برداشت افراطی از دین با کمترین تأمل در سخنان معصومان(علیهم‌السلام) روشن خواهد شد؛ امّا اندیشه و نگاه روشنفکرانه هم که می‌گوید دین برای اقامه عدالت اجتماعی است و دیگر تعالیم دین متفرّع بر آن‌اند و چندان نقش سازنده‌ای در هویت جامعه ندارند، نگاه ناصوابی است، زیرا اگر کسی مسائل عبادی و تکالیف فردی را جزو امور فرعی بداند، قهراً مسائل اجتماعی نزد او صبغه دینی به خود نمی‌گیرند؛ یعنی صنعت باغداری و تولید کار نزد او برای رفع نیاز جامعه نخواهد بود، بلکه برای برتری‌خواهی، خواهد کوشید.  
3. دیدگاه میانه  
دو دیدگاه افراطی و تفریطی با تعالیم اسلام سازگاری ندارند و نگاه واقع‌بینانه و حقیقت‌محور «طریق وسطا» است: الیمین و الشمال مضلة و الطریق الوسطی هی الجادة.   
طریق اعتدال به اسلام همان شجره طیبه‌ای است که اصل و ریشه‌اش (عقاید آن) توحید است و ساقه، تنه و شاخه آن اخلاق و احکام فقهی و حقوقی است و میوه‌ها و ثمرات آن، رشد و شکوفایی جامعه اسلامی.   
آیات قرآن کریم و روایات معصومان(علیهم‌السلام) به خوبی بیانگر این حقیقت است که ساختار جامعه اسلامی، هم منزّه از آن افراط متحجرانه و هم مبرّا از این تفریط روشنفکرانه است.  
اگر آینه اسلام از زنگار تحجرگرایی متحجّران و غبار سطحی‌نگری روشنفکران پاک گردد؛ آن‌گاه هر انسان آزاداندیشی در آن بنگرد، به عظمت آن پی می‌برد و جایگاه اجتماعی در اسلام را به خوبی ادراک می‌کند؛ امّا با تزیین و تدلیسی که در آن صورت گرفته، برخی آن را تنزل داده و با شریعت یهود و مسیحیت سنجیده‌اند.  
شرعِ تو را، در پی آرایش‌اند در پی آرایش و پیرایش‌اند  
بس که ببستند بر آن بار و بر گر تو ببینی نشناسی دگر  
برای اثبات مقام عدل و میانه به چند آیه از آیات قرآن که متن اصلی اسلام است استناد می‌شود.  
تأکید قرآن بر بهره‌مندی از دنیا  
قرآن بر استفاده مسلمانان از مواهب طبیعی اعم از نعمت‌های آسمانی و زمینی تأکید بسیار دارد. درباره دریانوردی، کشتی‌سازی، شیلات و مانند آن آیاتی هست که بیانگر همین حقیقت‌اند: (أللهُ الَّذی سَخَّرَ لَکُمُ البَحرَ لِتَجرِی الفُلکُ فیهِ بِأمرِهِ ولِتَبتَغوا مِن فَضلِهِ ولَعَلَّکُم تَشکُرون وسَخَّرَ لَکُم ما فِی السَّمَاوَاتِ وما فِی الأرض جَمیعاً مِنهُ إنَّ فی ذلِکَ لَآیَاتٍ لِقَومٍ یَتَفَکَّرون)( الجاثیه/12ـ 13)؛ خدای سبحان، آن است که دریا را مسخّر شما قرارداد تا کشتی‌ها به فرمانش در آن حرکت کنند و بتوانید از فضل او بهره گیرید و شاید شکر نعمت‌هایش را به جا آورید. او همه آنچه را در آسمان‌ها و آنچه در زمین است از سوی خودش مسخّر شما ساخته است. در این مجموعه نظام هستی و تسخیر آن‌ها برای انسان‌ها نشانه‌های مهمی است؛ آنان که اندیشه می‌کنند.  
تعبیر «بِأمرِه»[(بِأمرِه) در آیه به معنای «باذنه» و مراد از آن که اذن تکوینی و برای مؤمن و کافر مساوی است و (لِتَبتَغوا مِن فَضلِه) و (لَعَلَّکُم تَشکُرون) ناظر به امور تشریعی است؛ یعنی توحید، اخلاق و عبادت شما در این امر ظهور کند. خداوند به خاطر شما دریا را مسخر کرد و آن را طوری آفرید که کشتی شما بتواند بر روی آن جریان پیدا کند. خدای تعالی چنین کرد تا شما روزی او را طلب کنید.] دلیل است که «امر» همان‌گونه که در (أقیموا الصَّلَاةَ وآتوُا الزَّکَاةَ)(النور/56])به صورت فقهی مطرح است، در کشتیرانی و شیلات هم وجود دارد، هرچند به شکل علمی و عینی طرح می‌شود نه فقهی و اعتباری؛ و این نشانه روح توحید است که در مسائل فردی و جمعی حضور دارد. این آیات در مقام ترغیب به صنایع کشتی‌سازی و کشتیرانی و بهره‌برداری از مواهب متنوع و متعدد دریاست.  
تعبیر (لَعَلَّکُم تَشکُرون) و (لِتَبتَغوا مِن فَضلِه) در این آیه شریفه نظیر (لَعَلَّکُم تَتَّقون)(بقره/183)و (لَعَلَّکُم تُفلِحون)(الجمعه/ 10) ذیل آیات نماز و روزه است و تسخیر آنچه در آسمان‌ها و زمین است نیز شامل همه صنایع دریایی و صحرایی می‌شود.  
می‌فرماید: (وهُوَ الَّذی سَخَّرَ البَحرَ لِتَأکُلوا مِنهُ لَحماً طَرِیّاً وتَستَخرِجوا مِنهُ حِلیَةً تَلبَسونَها وتَرَی الفُلکَ مَواخِرَ فیهِ ولِتَبتَغوا مِن فَضلِهِ ولَعَلَّکُم تَشکُرون)(النحل/14)؛ او خدایی است که دریا را مسخر شما ساخت تا از آن گوشت تازه بخورید و زیوری برای پوشیدن از آن استخراج کنید و کشتی‌ها را می‌بینی که سینه دریا را می‌شکافند تا شما به تجارت بپردازید و از فضل خدا بهره گیرید؛ شاید شکر نعمت‌های او را به جا آورید.  
سیر و سفر به اعماق دریاها و استفاده کردن از گوهرها و ماهی‌های آن و سفرهای دریایی با کشتی برای این است که انسان با آن شکرگزار نعمت‌های الهی بوده و از آن نعمت‌ها به خوبی بهره بردارد که در واقع، هماهنگ با (لَعَلَّکُم تَشکُرون) و (لِتَبتَغوا مِن فَضلِه) است.  
در ادامه آیه قبلی چنین می‌فرماید: (وألقی فِی الأرض رَوَاسِیَ أن تَمیدَ بِکُم وأنْهَاراً وسُبُلاً لَعَلَّکُم تَهتَدون وعَلَامَاتٍ وبِالنَّجمِ هُم یَهتَدون أفَمَن یَخلُقُ کَمَن لایَخلُقُ أفَلا تَذَکَّرون وإن تَعُدّوا نِعمَةَ اللهِ لاتُحصوها إنَّ اللهَ لَغَفور رَحیم)(النحل / 15ـ 18)؛ و در زمین کوه‌های ثابت و محکمی افکند، تا لرزش آن را نسبت به شما بگیرد و نهرها و راه‌هایی ایجاد کرد تا به مقصدهایتان هدایت شوید و نیز نشانه‌هایی قرار داد و شب هنگام به وسیله ستارگان [شب‌روان] هدایت می‌شوند. آیا کسی که [این گونه مخلوقات] را می‌آفریند همچون کسی است که نمی‌آفریند؟ آیا متذکر نمی‌شوید؟ و اگر نعمت‌های خدا را بشمارید هرگز نمی‌توانید آن‌ها را احصا کنید. خداوند بخشنده و مهربان است.  
خدای سبحان نخست مسئله تسخیر دریا و سایر بخش‌های طبیعت را بیان؛ سپس مسائل تکوینی را با امر تشریعی هماهنگ می‌کند: (أللهُ الَّذی خَلَقَ السَّمَاوَاتِ والأرض وأنزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً فَأخرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزقاً لَکُم وسَخَّرَ لَکُمُ الفُلکَ لِتَجرِی فِی البَحرِ بِأمرِهِ وسَخَّرَ لَکُمُ الْأنْهَارَ وسَخَّرَ لَکُمُ الشَّمسَ والقَمَرَ دائِبَینِ وسَخَّرَ لَکُمُ الَّیلَ والنَّهار وآتاکُمْ مِن کُلِّ ما سَألتُموهُ وإن تَعُدّوا نِعمَةَ اللهِ لاتُحصوها إنَّ الإنسَان لَظَلوم کَفّار( ابراهیم/32-34)؛ خدای سبحان، آسمان‌ها و زمین را آفرید و از آسمان آبی فرود آورد و با آن میوه‌های مختلف را برای روزی شما از زمین بیرون آورد و کشتی‌ها را مسخّر شما کرد و خورشید و ماه را [که با برنامه منظمی درکارند] به تسخیر شما درآورد و شب و روز را نیز رام شما ساخت و از هر چیزی که از او خواستید به شما داد و اگر نعمت‌های خدا را بشمارید هرگز آن‌ها را شماره نتوانید کرد. همانا انسان ستمگر ناسپاس است.  
بخش‌های اوّلی این آیات ناظر به امور تکوینی‌اند؛ ولی جمله (إنَّ الإنْسَانَ لَظَلوم کَفّار) ناظر به تشریع است؛ یعنی کسی که حق‌شناس، موحّد و متعبد نبود، ستمگر و ناسپاس است.

### پ) چگونگی حضور دین در جامعه و ذکر نظر منطقی و صحیح در این زمینه:

در ذهن برخی از افراد جامعه این پرسش ها مطرح می باشد که، آیا میان دین و عملکردهای اجتماعی انسان می توان نسبتی قایل شد؟ و اگر رسالت دین را محدود به تأمین سعادت اخروی انسانها بدانیم، آیا تعیین تکلیف نمودن دین برای انسانها در عرصۀ فعالیت های اجتماعی و دنیوی آنها بی معنا نیست؟ و آیا مقوله هایی چون اقتصاد، سیاست، حقوق و مدیر یت و... فارغ از هر نوع تعلّق و وابستگی به فرهنگ و دین جوامعِ یابنده، فراگیرنده و بهره بردارندة از آنهاست ؟ و بر این اساس، آیا می توان به چیزی به نام مدیر یت دینی قایل شد؟ و حتّی اگر بکاربردن چنین ترکیبی از دین و مدیر یت را درست بدانیم، آیا معنایی جز بکار بسته شدن یافته های علم مدیریت، تو سط مدیران دین باور، نیکخو، نیکورفتار، پرهیزگار و مقید به مراعات حلال و حرام شرعی، خواهد داشت؟   
در زمینه پاسخ به این سوالات و در باره حضور دین در جامعه دو اندیشه متفاوت وجود دارد که در این بخش ضمن متذکر شدن به این دیدگاه ها، به برخی از نکاتی که می تواند به برطرف شدن ابهامات و پاسخ پرسش های مزبور کمک کند، به اختصار اشاره می نماییم.  
1.گزاره‌های دینی، محدود به حیات فردی و برای سعادت و کمال فرد است و هیچ گونه ارتباطی با جامعه و زندگی اجتماعی ندارد. تعالیم و گزاره‌های دین در ابعادِ اجتماعی، کامل و جامع نیست. جامعیت دین در حدّی نیست که پاسخگوی مسائل پیچیده امروز جوامع بشری باشد. کار دین، حدّ اقلّی است و برای حداکثر باید به سراغ علم و عقل رفت و از عقلا و علما خواست که در چارچوب علم و عقل برنامه‌ای جامع و کامل تدوین کنند.  
این دیدگاه معتقد است که دین شامل سه بخش فقه، اخلاق و عقاید است که فقهِ دین، کاری حدّ اقلّی می‌کند؛ یعنی نه طهارتِ فقه برای تأمین بهداشت کامل است و نه قصاص و دیات، حداکثر کار لازم را برای پیشگیری از جرم انجام می‌دهند. برای حداکثر باید برنامه‌ریزی عقلایی کرد.  
درباره اخلاقیات دین نیز می‌گویند که جنبه اخروی داشته و پیوندی با امور دنیوی انسان ندارد؛ یعنی صداقت، عفت، مجاهدت، زهد و پارسایی کمال‌های نفس‌اند برای آخرت بهتر. دنیا محصول فرعی آخرت است.  
در جنبه اعتقادی دین نیز هرگز نمی‌توان گفت که انبیا باورهای دینی را عرضه کردند تا پیشرفت دنیوی بهره انسان‌ها شود. دین در تاریخ با همه گونه جوامع جمع شده است و نمی‌توان ادعا کرد که با دین، دنیای آبادتری به دست خواهد آمد. آنان می‌پندارند که چون تعالیم دینی جنبه فردی دارد، هیچ برنامه‌ای مدوّن برای اداره و مدیریت جامعه ندارد و نمی‌توان چنین چیزی را جزو اهداف بعثت انبیا شمرد، زیرا از آیات بعثت برنمی‌آید که اداره امور جامعه در دستور کار پیامبران بوده یا در هدف بعثتشان نهفته است.  
فقه، توانِ مهار کردن غولِ عظیمِ مشکلاتِ بشر امروز را ندارد و نمی‌تواند غوغای صنعت و تجارت و غبارِ روابط تیره سیاسی جهان را فروبنشاند و در توانِ فقه نیست که گرهِ تراکم خودروها در معابر، خاموشی برق و کمبود الکتریسیته و انرژی، آلودگی هوا، تجمع ثروت‌های گزاف، اعتیاد جوانان به مواد مخدر و هزاران مشکل دیگر را بگشاید.  
2.برخی نگاهی متعمقانه به موضوع دارند و معتقدند که اسلام، جامع همه احکام فردی و اجتماعی است و هیچ از نیازهای انسان فروگذار نکرده است. چیزی نیست که نیازمندی فرد یا جامعه باشد و دین در رفع آن نکوشیده باشد: (ونَزَّلنا عَلَیکَ الکِتَابَ تِبیَاناً لِکُلِّ شی‌ء)النحل/ 89 ):و ما نازل کردیم بر تو کتاب را که بیان کننده همه چیز است؛ (ما فَرَّطنا فِی الکِتَابَ مِن شی‌ء)( الانعام / 38)؛ ما در قرآن هیچ چیز را فروگذار نکردیم. امام رضا(علیه‌السلام) فرمود: إنّ الله (عزّوجلّ) لم یقبض نبیّه‌صلی الله علیه و آله و سلم حتی أکمل له الدین و أنزل علیه القرآن فیه تبیان کل شی‌ء بیّن فیه الحلال و الحرام و الحدود و الأحکام و جمیع ما یحتاج إلیه الناس کملاً و قال‌عزّوجلّ: (ما فَرَّطنا فی الکتَابِ مِن شی‌ء) ؛ همانا خداوند سبحان پیامبر ما را قبض روح نکرد، مگر بعد از آنکه دین را برای او کامل کرد و قرآن را که در آن بیان هر چیزی است نازل فرمود و در آن حلال و حرام و حدود و احکام و همه نیازهای بشر را کاملاً شرح داد و فرمود: ما در قرآن چیزی را فروگذار نکردیم.   
استاد، علامه طباطبایی(قدس‌سره) در تفسیر آیه مزبور می‌فرماید:  
مراد از (مِن شی‌ء) کوتاهی‌های گوناگونی است که نفی شده و معنای آن این است که چیزی نیست که رعایت حال آن واجب و قیام به حق آن و بیان آن لازم باشد، مگر اینکه ما آن را در این کتاب رعایت کرده و در امر آن کوتاهی نکردیم، پس کتاب تام و کامل است.   
کمال و جاودانگی اسلام اقتضا دارد که تمام نیازهای انسان را پاسخ گوید، زیرا دین به تمام امور زندگی انسان سرکشیده و در آن نظر داده است، به گونه‌ای که زندگی بدون دین، با بحران روحی و روانی رو به رو می‌شود.  
منطق موحدان بر اساس جامعیت تفکر توحیدی در همه ابعاد زندگی و شالوده تفکر ملحدان، کنار گذاشتن و الحاد برنامه‌ها و تعالیم الهی در جنبه‌هایی از حیات انسانی است.  
امّا پاسخ اشکال دیگر این است که ما نیز می‌پذیریم که هر موضوعی نیازمند حکمی مشخص و لازم آن تدوین قوانین و مقررات است و قانون به صورت کلّی و غیر مدوّن قادر به حل بسیاری از مشکلات نخواهد بود؛ امّا لازم است به مفهوم اجتهاد و مسئولیت مجتهد در اسلام هم توجه شود. باید دستورها و تعالیم اسلام با کوشش مجتهد کارآمد و فقیه کاردان بنابر اقتضائات هر عصر و مصری مدوّن و احکام از کلیات متفرع و متفرد گردد و مفهوم اجتهاد و وظیفه مجتهد جز این نیست، بنابراین اگر مجتهد در جهت اجتهاد و استنباط خویش کوتاهی کند، نمی‌توان آن را مصحّح ناتمام بودن دین و عدم جامعیت اسلام دانست.  
مطلب مهم و عنصر محوری در پاسخ این‌گونه از شبهه‌ها این است که عقل برهانی مانند نقل معتبر از منابع معرفت احکام دین است؛ هرچه را عقل برهانی به شکل قطع یا طمأنینه ثابت کند، حجت شرعی است و کاربرد فقهی دارد. استنباط فروع گسترده از متون دینی، کار عقل برهانی است، چنان‌که استخراج دفائن عقلی وظیفه عقل برهانی بوده و کاملاً اثر فقهی دارد. البته جریان تعبدی و توصّلی و سایر ویژگی‌های معرفتی ملحوظ خواهد بود.   
د)تفکیک ناپذیری در ابعاد وجود و زندگی انسان و در ساحت های دین  
وجود انسان گرچه دارای ابعاد روحانی و جسمانی است و پیکر جسمانی اش گرچه از اعضای متعددی ترکیب یافته است و قوای درونی اش نیز گرچه متعدد و متنوع است؛ اما تمامی ابعاد و اجزای وجود او در تعامل و تأثیر و تأثّر متقابل با یکدیگر قرار دارند. این اجزاء چنان در هم بافته اند که از آنها حقیقتی واحد و منسجم به نام انسان پدید آمده است، به گونه ای که هر حادثه ای که برای یکی از اجزا و ابعاد وجود او رخ می دهد تمامی ابعاد و اجزای دیگر وجودش را نیز تحت تأثیر قرار می دهد.  
جلوه هایی از این پیوند و ارتباط ارگانیک را در جنبه های مختلف روحی و رفتاری انسان می توان مشاهده کرد. عقاید و جهان بینی فرد و نوع درک و تلقّی او از امور، روحیات و خلقیاتی که در روان او شکل می گیرند، احساس هایی که در قبال پدیده ها و رخدادها در درون او پدید می آید، و رفتارها و عملکردهای او در عرصه های گوناگون زندگی، همه با هم مرتبط بوده، بر یکدیگر تأثیر گذارده و از یکدیگر اثر می پذیرند.  
پیوند ارگانیک و ناگسستنی جنبه های گوناگون فردی و اجتماعی زندگی انسان با عقاید و اخلاق او از مصادیق این حقیقت است. اعتقادات و اخلاقیات انسان با رفتارهای فردی، زندگی خانوادگی، فعالیت های اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و دیگر فعالیت های او عمیقاً در تعاملند. این پیوند و تعامل چنان شدید است که شناخت آن اندک تردیدی بر جای نمی گذارد که اندیشۀ تجزیه و تفکیک حوزه های مزبور از یکدیگر و برقرار ساختن حکم جداگانه ای در هر یک از آن قلمروها، رؤیاپردازی غیر واقع بینانه و خیالبافی پندارگرایانه ای بیش نیست.  
بر اساس آنچه ذکر شد، انسانی که به جهان بینی الهی دست یافته و با نگرشی معنوی و توحیدی به انسان و جهان می نگرد و قلبش سرشار از احساس های لطیف معنوی و عارفانه است، محال است در عرصۀ زندگی اجتماعی، به شیوة انسانی که به چیزی جز مادة محسوس و دنیای ملموس قایل نیست رفتار کند؛ و اگر به چنان شیوة رفتاری وادار شد و خو گرفت، به تدریج روحیات معنوی و تفکّرات الهی اش متزلزل شده، زایل می گردد.  
بر این مبنا ادیان الهی تنها به یک یا چند جنبۀ محدود از وجود انسان اکتفا نکرده و دارای نظامی فراگیر می باشند که تمامی عرصه های اندیشه، احساس، اخلاق، و عملکردهای فردی و اجتماعی او را در بر می گیرد. در نتیجه پیروان واقعی ادیان الهی کسانی هستند که در همۀ جنبه های درونی و برونی وجودشان از دین تأثیر پذیرفته و الگو می گیرند. این تأثیرپذیری، هم در روح حاکم بر زندگیشان و هم در شکل و قالب رفتارها و عملکردهای فردی و اجتماعیشان به چشم می خورد؛ به گونه ای که در همۀ صحنه های زندگی، با روحیه ای خداخواهانه، معنویت گرایانه و آخرت جویانه، و با اعمالی مطابق با آنچه خداوند در قالب احکام دین تجویز کرده و رهبران معصوم الهی بدان رفتار نموده اند، حضور می یابند.  
تأمل در آیات قرآن کریم و سخنان و سیرة پیامبر اکرم(ص) و ائمۀ معصومین(ع) اندک تردیدی بر جای نمی گذارد که اسلام، به عنوان آخرین و کاملترین دین الهی، همانگونه که در حوزه های عقاید، اخلاق و عبادات، حاوی تعالیم گسترده ای است، در عرصۀ زندگی خانوادگی و در حوزه های گوناگون زندگی اجتماعی انسان، اعم از شؤون اقتصادی، سیاسی، نظامی، حقوقی، آموزشی و ...، دارای الگوها و دستورالعمل های جامعی می باشد. از این واقعیت می توان دریافت که مسلمان حقیقی کسی است که تمام ابعاد وجود و زندگیش را اسلام شکل داده باشد و همانگونه که در عقاید و افکار، در روحیات و اخلاق، و در عبادات و اذکار، از اسلام نقش پذیرفته است، در هنر، اقتصاد، سیاست، مدیریت، امور نظامی، شؤون حقوقی و تمامی جنبه های دیگرِ زندگی فردی و اجتماعی اش نیز از اسلام الگو گرفته باشد.  
در دوران ما اشخاصی وجود دارند که نام مسلمان بر خود نهاده اند، اما در بین تعالیم اسلام، خود را صرفاً پذیرای جنبه های درونی و عبادی آن معرّفی نموده و قواعد و الگوهای اسلام برای زندگی فردی و اجتماعی انسان را انکار می کنند و در قالب عباراتی نو، ادعای باطلِ دیرینِ برخی از اصحاب صوفیه و مانند آنها را تکرار می کنند که "اهل طریقت و عرفان بی نیاز از گردن نهادن و تبعیت از احکام شریعتند"، و بر این سخن باطل خویش نام قرائت جدیدی از اسلام می نهند. اینان در واقع مصداق این آیات قرآن کریم اند که:   
إنَّ الَّذینَ یکْفُرُونَ بِاللهِ و رُسُلِهِ و یریدونَ أن یْفَرِّقُوا بینَ اللهِ و رُسُلِهِ و یقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبعضٍ و نَکْفُرُ ببعضٍ و یریدونَ أنْ یتَّخِذُوا بینَ ذلِک سبیلاً أولئِک هم ٱلکْافِرُونَ حقّاً و أعتَدنا لِلْکافِرینَ عذاباً مهیناً.  
هرآینه کسانی که به خدا و پیامبرانش ناباورند و در پی آنند که بین (عقیدة به) خدا و (پیروی از احکام) پیامبرانش جدایی قایل شوند و می گویند:ما یکی را باور داریم و دیگری را منکریم، و( از این طریق) می خواهند  
راهی بین آن (یعنی داشتن عقاید و روحیات الهی و معنوی، بدون تبعیت و اجرای احکام دینی) برگیرند؛ آنان همان کافران حقیقی اند و ما برای کافران عذابی خوارکننده آماده ساخته ایم. (النساء/150 و 151)  
برای زدودن این انحراف کافی است توجه کنیم که اسلام همچون انسان، حقیقتی چند بعدی لیکن یکپارچه است و همانگونه که تصور موجودی به نام انسان مستلزم تصور کلّیه ابعاد وجودی وی است، پذیرش آیینی به نام اسلام نیز مستلزم پذیرش تمام ابعاد اعتقادی، اخلاقی و فقهی آن می باشد. به بیان دیگر همانگونه که شکل، عطر و طعم سیب، سه مرتبۀ وجودی حقیقتی واحد به نام سیب میباشند و وجود سیب به معنای وجود پدیدهای است که همزمان و توأمان دارای شکل، عطر و طعم مزبور است؛ معارف اعتقادی، خلقیات درونی و احکامِ بیرونیِ دین، سه مرتبۀ وجودی حقیقتی واحد به نام دینند و پذیرش دین مستلزم پذیرش تمامی مراتب مزبور است. به تعبیر دیگر قلب و روحی که سرشار از معرفت و محبت خدا و اولیای الهی است، روانی پدید میآورد سرشار از خصلت های نیکوی الهی و خلقیت شایستۀ انسانی؛ و چنان روانی، پیکری می سازد محلّ ظهور و جریان احکام و دستورات الهی. بنابراین، حقیقت، طریقت و شریعت لازم و ملزوم یکدیگرند و وجود هر یک از آنها مستلزم وجود دو امر دیگر می باشد.  
به تعبیر قرآن کریم(النور/35 ) وجود انسان الهی همچون چراغ پرنوری است که حبابی بر روی آن قرار گرفته و آن حباب را نور چراغ روشن و نورانی ساخته است و آن چراغ حبابدار، درون محفظه و چراغدانی قرار دارد که در اثر نور چراغ، روشن و منور گردیده است. قلبِ نورانیت یافته به نورِ ایمان، معرفت و محبت الهی، به منزلۀ چراغ، روان تابناک و نورانی به نورِ روحیات معنوی و خُلقیات انسانی، به مثابه حباب، و پیکر منور به نورِ اعمال صالحه و احکام الهی، به منزلۀ چراغدان بوده و لازم و ملزوم یکدیگرند. محال است چراغ در درخشش و نورافشانی باشد ولی حباب و چراغدان ظلمانی و تاریک باشند.  
به تعبیر دیگرِ قرآن کریم (ابراهیم/ 24) وجودِ انسان الهی به منزلۀ شجرة طیبه و درخت پاک و ارزشمندی است که ریشۀ آن در زمینِ دلِ موحّد و سرشار از ایمانِ فرد استوار بوده، و شاخه های آن به صورت روحیّات و اخلاق ستوده، در آسمانِ روان پاک و مطهّرش گسترده است و هر دم میوه های تازهای از کردارهای شایسته بر اعضاء و اندام پیکرش پدیدار می گردند. بین ریشه، تنه، شاخه ها و میوه های درخت همواره سنخیت برقرار است و بر پیکر درخت سیب، هرگز میوة حنظل نمی روید.  
پس مسلمان بودن همانگونه که مستلزم داشتن نگرش الهی و معنوی و روحیّات و خُلقیات پسندیده و اسلامی است، مستلزم داشتن عملکردی مطابق با ضوابط و احکام اسلامی در همۀ عرصه های فردی و اجتماعی زندگی است و مسلمان حقیقی کسی است که در تمامی عرصه های فردی و اجتماعی زندگیش، نگرشِ عارفانه، اخلاقِ فاضله و اعمالِ مطابق با مقرّرات اسلامی را یکجا داراست.  
جامعۀ اسلامی راستین نیز جامعه ای است که در تمامی عرصه های اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، نظامی، حقوقی، مدیریتی و... خود، روحیّۀ معنوی و عارفانه، و اخلاقِ فاضله و خداپسندانه را همراه با التزام به مقرّرات و احکام الهی یکجا داراست.  
ه)ملکوت اعمال و ضرورت وجود احکام دینی در قلمرو امور اجتماعی  
در دیدگاه الهی همۀ پدیده ها در جهان هستی دارای دو جنبه اند، یکی ظاهر محسوس که از آن به "مُلک" تعبیر می شود، (لله ملک السموات و الارض و ما فیهن و هو علی کل شیءٍ قدیر. المائده، /120) و دیگری باطن نامحسوس که از آن به "ملکوت" تعبیر می گردد. ( تبارک الذی بیده الملک السموات و هو علی کل شیءٍ قدیر، الملک/1).   
اعمال و رفتار انسانها نیز مشمول این قاعده اند و علاوه بر مُلک و ظاهری که با دیدة ظاهر و چشم سَر قابل رؤیت است، ملکوت و باطنی دارند که چشم ظاهر قادر به مشاهدة آن نبوده و حواس طبیعی انسان نمی تواند آن را درک کند. در قرآن و احادیث، به جلوة محسوس مُلکی و ظاهری پدیده ها و اعمال، نام دنیا، و به جنبۀ نامحسوس ملکوتی و باطنی آن، نام آخرت داده شده است. در جهان پس از مرگ، جنبۀ ملکوتی اعمال و اندیشه های انسانها آشکار می شود و شکل و نحوة زندگی اخُروی انسانها همان شکل و نحوة ملکوت افکار و اعمالی است که قبل از مرگ اختیار کرده و بدان پرداخته اند. بنابراین برای سعادتمندی اخروی، هر انسان، در همۀ حوزه های فردی و اجتماعی زندگی خویش، نیازمند به در پیش گرفتن راه و روشی است که ملکوت آن نیکو و مطلوب باشد.  
در نتیجه حتّی کسانی که تنها رسالت دین را زمینه سازی سعادت اخروی انسانها می دانند نیز ناگزیر به پذیرش این حقیقتند که دین می بایست همۀ عملکردهای انسان را، در همۀ حوزه های فردی، خانوادگی و اجتماعی، در قالب و قوارهای شکل داده و سامان بخشد که ملکوت و باطن آن اعمال و رفتارها، رضوان و جنّت باشد، نه جهنّم و دوزخ؛ لذا دینی که درصدد سعادت اخروی انسانهاست نمی تواند آنها را در عرص عملکردهای اقتصادی، سیاسی، حقوقی و...، به حال خود رها ساخته و فاقد احکام و دستورالعمل های لازم باشد. در نتیجه دین، بطور قطع دارای نظام و دستورالعمل های اقتصادی، سیاسی، حقوقی و دیگر نظام هاست و نام جامعه دینی را تنها به جامعه ای می توان اطلاق کرد که اقتصاد دینی،حقوق دینی، سیاست دینی، مدیریت دینی، و... در آن حاکم باشد. فارغ از معیارها و ضوابط دینی به مقوله‌های اقتصاد، حقوق، سیاست، مدیریت و... پرداختن، با دینی بودن جامعه در تعارض است.   
=======================================

### منابع:

1- قرآن کریم.  
2- نهج البلاغه ؛ قم: مؤسسه النشرالاسلامی، 1408 هـ . ق  
3- ابن الاثیر؛ النهایه فی غریب الحدیث والاثر ؛ جزء ثانی، بیروت: مکتبه العلمیه، بی تا  
4- جوادی آملی ، عبدالله ، سیره پیامبران در قرآن ، قم، انتشارات اسرا،تابستان 89  
5- شبر، سید عبدالله ؛ تفسیر القرآن الکریم؛ قم: دارالهجره، بی تا  
6- صدوق، محمدبن علی بن الحسین، من لایحضره الفقیه، قم، منشورات جامعه مدرسین قم،1392ه .ق  
7- طباطبایی، علامه سید محمد حسین، تفسیر المیزان، تهران، بنیادعلمی فرهنگی علامه طباطبایی ،1363  
8- طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، انتشارات ناصر خسرو، تهران، 1379  
9- دهخدا، علی اکبر؛ لغت نامه؛ مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران: چاپ دوم از دوره جدید، 1377  
10- قمی، عباس؛ الدر النظم فی لغات القرآن العظیم ؛ قم: مؤسسه درراه حق، 1407 هـ. ق  
11- کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، تهران، کتابفروشی علمیه اسلامیه، 1369   
12- مصباح یزدی، محمد تقی؛ آموزش عقاید؛ تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، چاپ هفتم، 1370

## پرسش ها

1ـ تعریف زیر با کدام یک از اصطلاحات مطابقت دارد؟  
الف)تقدیر تکوینی ب)تقدیر عینی  
ج)تقدیر علمید)هیچکدام  
2-کدامیک از تعریف زیر،تعریف تقدیر عینی می باشد؟  
الف)منظور از این تقدیر این است که خدا می داند که هرچیزی رد هر زمان و مکان به چه صورت تحقق یابد.   
ب)به این معنا که برای هر شی در خارج،اندازه ای ایجاد شود و حدود معین شود،این جا دیگر علم مطرح نیست.  
ج)اراده و قدرت انسان در انجام هر فعلی با فاعل الهی قابل جمع هستند چرا که این دو فاعل در طول هم هستند نه در عرض هم  
د)هیچکدام  
3-جمله ی زیر از کیست؟  
(اگر مقصود از سرنوشت و قضا وقدر الهی ،انکار اسباب و مسببات و از آن جمله قوه و نیرو و اراده و اختیار بشر است،چنین قضا و قدر و سرنوشتی وجود ندارد و نمی تواند وجود داشته باشد.)  
الف)امام خمینی (ره)ب)علامه طباطبایی (ره)  
ج)ایت ا... خامنه اید)شهید مطهری  
4-جای خالی را با کلمه مناسب پر کنید؟  
منظور از قضا و قدر...........این است که هر چیزی و هر حادثه و پدیده و هر موجودی در عالم ،علتی دارد و اندازه ای،نه چیزی بدون علت به وجود می اید و نه یدون اندازه گیری معین.  
الف)قدر تکوینیب)تقدیر علمی  
ج)تقدیر عینید)تقدیر الهی  
5-آیه ی زیر به کدامیک از عقاید مسلمانان اشاره دارد؟  
(ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم)  
الف)قضا ب)قدر  
ج)بداد) تقدیر  
6-جمله زیر از کیست؟  
(این مرد-ابن تیمیه- حتی بر جناب پیامبر جسارت نموده و گفته است بار سفر بستن برای زیارت حضرت گناه است!)  
الف) عزامی شافعیب)ابن کثیر  
ج)جلال الدین حنفید)ابن قیم جوزی  
7-آیه ی زیر به کدامیک از زیبایی های قرآن اشاره دارد؟  
((من ذالذی یقرض الله قرضا حسنا فیضاعفه له اضعافا کثیره))  
الف)قرض زیباب)وعده زیبا  
ج)جدال زیبا د)رفتار زیبا  
8-کدامیک از موارد زیر جزء آثار زیبایی در قرآن نمی باشد؟  
الف)بصیرتب)تذکر  
ج)سرورو شادمانید)هیچکدام  
9-آیه زیر اشاره به کدامیک از گمراهی های شیطان دارد؟  
((کذلک زین للمسرفین ما کانوا یعملون))  
الف)تزیین اسراف ب)تزیین ارتداد و نفاق  
ج)تزیین فرزند کشید)تزیین اعمال باطل و کردار زشت  
10-جای خالی را پر کنید؟  
...........به معنای زینت است،لذا لذا هر چیز ظاهر فریب و کاذب به .............تشبیه شده است.  
الف)حبر-حبرب)مراء-مراء  
ج)حبر-زخرفد)زخرف-زخرف  
11-جمله ی زیر از کیست؟  
(جدال و مراء بیشتر در مسائل علمی به کار میرود،ردر حالی که مخاصمه در امور دنیوی است.)  
الف)علامه طباطبایی(ره) ب)علامه مجلسی  
ج)شهید مطهرید)ملاصدرا  
12-سخن زیر از امام باقر (ع) به کدامیک از اخلاق های تشکیلاتی اشاره دارد؟  
(فان استطعت ان لا تعامل احدا الا و لک الفضل علیهم فافعل)  
الف)تواضع و ادب ب)ترک مراء و جدال  
ج)کرامت و بزرگوارید)عدم تخریب مسئولین قبلی  
13-تعریف زیر به کدام مورد اشاره دارد؟  
(عبارت است از اینکه نسان ،آن چیزی را که عقلا و و شرعا حراستش لازم است،حفظ و حراست کند.)  
الف)محبت و مودتب)غیرت ممدوحه  
ج)غیرت مذمومهد)هیچکدام  
14-جای خالی را پر کنید؟  
(غالبا عصبیت به همین غیرت مذمومه یعنی حمایت از چیزی که شرعا و عقلا لازم نیست اطلاق می گردد.حمایت از باطل حمیت و عصبیت است که قران این را با قید............تعبیر می کند.  
الف)عصبیت ب)حمیت   
ج)حمیت جاهلانهد)هیچکدام  
15-جمله پیامبر اکرم(ص) به کدام موضوع اشاره دارد؟  
(اگر کسی نسبت به رفیقش تعصب به خرج دهد و رفیقش هم به این حمایت راضی باشد،هر دوی اینها آن ریسمان ایمانی که بر گردن دلشان هست را باز کرده اند و از زمره ی مومنین حقیقی خارج شده اند.9  
الف)جهالت ب)حمیت عاقلانه  
ج)عصبیت جاهلانه د)حمیت جاهلانه   
16-تعریف زیر از دین در کدام از زمره از دیدگاهها جای می گیرد؟  
(به عنوان وحی الهی،مجموعه ما انزل الله،مجموعه احکام،و تشریعات الهی که توسط رسولان او برای بهبود و اتنظام زندگی بشر آورده شده(  
الف)متکلمانب)رئالیسم ها  
ج)کمونیسم هاد)هیچکدام  
17-عقاید محمدابن عبدالوهاب نشات گرفته از کدام شخصیت های زیر می باشد؟  
الف)عبدالعزیز سعودب)مستر همفر  
ج)ابن تیمیهد)محمد بن سعود  
18-کدام یک از کشورها نقش بسزایی در تشکیل فرقه ی ضاله وهابیت داشته اند؟  
الف)آلمانب)انگلیسج)فرانسهد)آمریکا  
19-منسک به چه معناست؟  
الف)جمعیتی از انسانها که همه انها در امری با هم مشترک باشند.  
ب)گروهی از انسانها که با هم هیچ وجه اشتراکی نداشته باشند.  
ج)به معنی محل اجرای مراسمات دینی از قبیل عبادت و قربانی و امثال آن  
د)هیچکدام  
20-جای خالی را پر کنید.  
.............. همانند هر پدیده تام دیگری دارای ذات و عوارض و لوازم است، دارای تنه و شاخ و برگ است و دارای لایه ها ،سطوح و مراتب است.  
الف)اسلامب)وحدت  
ج)دین د) هیچکدام

## پاسخنامه

سالفبجد  
1  
2  
3  
4  
5  
6  
7  
8  
9  
10  
11  
12  
13  
14  
15  
16  
17  
18  
19  
20

## پاسخ صحیح

امتیاز:

## نظرخواهی پیرامون نشریه اندیشه بسیج شماره 36

مشخصات پاسخگو  
سن:تحصیلات:جنسیت:  
ردیفعناوین ارزیابیخیلی زیادزیادمتوسطکم  
1سطح مطالب مطرح شده تا چه اندازه با سطح تحصیلی تناسب دارد؟  
2نشریه را تا چه حد برای تعمیق معرفت و بصیرت دینی و اتقای سطح دانش عقیدتی سیاسی بسیجیان مفید و اثربخش می دانید  
3مطالب مطرح شده تا چه اندازه مورد علاقه مخاطبین است؟  
4مطالب و مباحث نشریه را تا چه حد در توسعه معنویت و اصلاح رفتار فراگیران موثر می دانید؟  
5تا چه اندازه موافق استمرار و ادامه چاپ نشریه می باشید؟  
6کیفیت نشریه از جهت شکلی وظاهری(رنگ،طراحی،کاغذ و...)چگونه است؟  
7ادبیات و نگارش نشریه را چگونه ارزیابی می کنید؟  
8میزان کیفیت مباحث اعتقادی مطرح شده در نشریه چگونه می باشد؟  
9میزان کیفیت مباحث اخلاقی تربیتی مطرح شده در نشریه چگونه می باشد؟  
10میزان کیفیت مباحث سیاسی مطرح شده در نشریه چگونه می باشد؟  
11میزان کیفیت مباحث علوم قرآنی مطرح شده در نشریه چگونه می باشد؟  
12میزان کیفیت مباحث احکام مطرح شده در نشریه چگونه می باشد؟  
13چقدر از مطالب نشریه را مطالعه می کنید؟  
14حجم نشریه از نظر تعداد صفحات چگونه است؟  
15انتشار دو شماره از نشریه در سال چقدر مفید است؟